

عرفان در وادی عمل

استاد سیددالله یزدان‌پناه

سال تحصیلی ۱۳۹۸-۹۹

کانال نسیم عرفان



فهرست:

جلسه ۳۰۹ (۱۳۹۸.۶.۳۰).....	۳
جلسه ۳۱۰ (۱۳۹۸.۷.۶).....	۴
جلسه ۳۱۱ (۱۳ مهر ۹۸).....	۷
جلسه ۳۱۲ (۱۱ آبان ۹۸).....	۱۱
جلسه ۳۱۳ (۱۸ آبان ۱۳۹۸).....	۱۴
جلسه ۳۱۴ (۲۵ آبان ۱۳۹۸).....	۱۹
جلسه ۳۱۵ (۲ آذر ۱۳۹۸).....	۲۳
جلسه ۳۱۶ (۹ آذر ۱۳۹۸).....	۲۸
جلسه ۳۱۷ (۲۳ آذر ۱۳۹۸).....	۳۳
جلسه ۳۱۸ (۳۰ آذر ۱۳۹۸).....	۳۸
جلسه ۳۱۹ (۷ دی ۱۳۹۸).....	۴۳
جلسه ۳۲۰ (۲۸ دی ۱۳۹۸).....	۵۱
جلسه ۳۲۱ (۱۲ بهمن ۱۳۹۸).....	۶۰
جلسه ۳۲۲ (۱۹ بهمن ۱۳۹۸).....	۶۶
جلسه ۳۲۳ (۲۶ بهمن ۱۳۹۸).....	۷۲
جلسه ۳۲۴ (اواخر اسفند ۱۳۹۸).....	۷۹
جلسه ۳۲۵ (اواخر اسفند ۱۳۹۸).....	۸۷

جلسه ۳۰۹ (۱۳۹۸.۶.۳۰)

اسماء حسناى الهى و تعامل سلوكى با آنها

آن چه به عنوان ایمان در دین مطرح شده است، آیا در سر سفرهٔ عمل و سلوك ما می آید یا هیچ خبری از آن نیست؟! مسایل مربوط به وادی سلوك که در شریعت مطرح شده، خیلی بیش از اینها است. اگر کسی بخواهد با معارف تعامل سلوكی کند، بحث خیلی خوشی است و ما به عنوان نمونه، بحث «اسماء حسنی» را انتخاب کردیم.

مقدمه ۱: انسان در حال ساختن خود

انسان بالوجدان می بیند که با دست خودش، خود را می سازد.

در بحث های فلسفی می بینیم که انسان با عملش، خود را می سازد. بحث اتحاد عمل و عامل به نحو خوبی به این بحث می پردازد. حتی گفته نمی شود که عوارضی است که عارض بر جان می شود، بلکه می شود خود انسان عامل.

انسان موجود ناقصی است که باید خودش را بسازد.

مقدمه ۲: پرورش

اندیشه پرورش را باید جدی گرفت که به آن ادبیات تربیت داده اند.

اندیشه پرورش برای این است که ما به علمی نیاز داریم یا فلان مهارت را نیاز داریم و باید به سمت آن برویم.

ادبیات پرورش برای انسان ناقصی که در مسیر ساخته شدن است سر در می آورد.

پرورش دادن در دو حوزه ایمان و عمل صالح مطرح است.

«وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)»

انسان با دو چیز پرورش می یابد: ۱. اعتقاد؛ چه خوب (ایمان) و چه بد (کفر)؛ ۲. عمل؛ چه خوب و چه بد.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)» (شمس ۹ و ۱۰)

این زکّاه و در مقابلش دسّاه، دو نوع پرورش و تربیت است.

انسان خودش را می سازد و ساختن، احتیاج به پرورش دارد.

پرورش دو رکن دارد: اعتقاد و عمل.

پرورش مثبت: اعتقاد مثبت و عمل مثبت (ایمان و عمل صالح).

پرورش منفی: اعتقاد منفی و عمل منفی (کفر و عمل طالح).

واژه «تعامل» تعبیر خوبی است که به معنای گره زدن به جان است؛ یعنی باید جزء جان شود.

ما گاهی یک چیزی را می دانیم، ولی اصلاً سر سفره زندگی و عمل ما حاضر نیست؛ به این پرورش گفته نمی شود. پرورش تعامل وجودی است. اگر مسئله‌ای را بدانم و در پستوی ذهنم بماند، ولی تعامل ایجاد نکنم، با این حالت، هیچ کاری حل نمی شود.

مباحث معرفتی از یک منظر، مباحث سلوکی حساب می شوند و در فضای سلوکی بسیار کارآمد است؛

به عنوان مثال، باید بررسی شود که توحید، معاد، نبوت، امامت و یا حتی بحث ملائکه تا چه حد می تواند در مباحث سلوکی مفید باشد.

برخی می گویند مباحث اعتقادی مربوط به عمل نمی شود.

ما می خواهیم بگوییم اتفاقاً این بحث‌ها، چقدر آثار سلوکی دارد و به طور جدی می شود از آن، بهره‌های سلوکی برد.

یکی دیگر از بحث‌های قابل طرح، بحث «اسماء حسنی الهی و تعامل سلوکی با آن» است.

بحث اسماء حسنی الهی، بخشی از بحث‌های توحید است؛ از یک طرف، توحید مفصل‌تر از این بحث‌ها است و از طرف دیگر، تمام عقاید نیز توحیدی نیست، عقاید دیگری به جز توحید نیز هست.

تعامل سلوکی در همه‌ی این مباحث مطرح است.

جلسه ۳۱۰ (۱۳۹۸.۷.۶)

● مقدمه

یکی از مباحث عرفان در وادی عمل این است که مباحث معرفتی و عقاید چگونه در عمل مؤثر است. معمولاً چنین چیزی در ذهن ما است که اخلاق و احکام مربوط به عمل هستند و عقاید مربوط به نظر. ولی عرض بنده این است که همان عقاید هم معطوف به عمل‌اند. بحث ما این است که چگونه عقاید، سر سفره عمل و سلوک می آیند.

انسان موجودی ناقص است و باید خودش را بسازد؛ تا صحبت از ساختن می شود، با پرورش و تربیت و سلوک روبه‌رو می شویم. پرورش و تربیت با تعامل وجودی معنا پیدا می کند. تعامل وجودی فقط مربوط به عمل به معنای اخلاق و احکام نیست. این تعامل وجودی شامل ایمان هم می شود. از یک منظر، همه معارف اعتقادات دینی، سر سفره پرورش می آید.

● رابطه بین حکمت نظری و عملی

بین حکمت نظری و حکمت عملی، یک رابطه جدی وجود دارد. عقاید، پایه‌های کلان است و همه حکمت‌های عملی ریشه در حکمت نظری دارد. «باید» در «هست» ریشه دارد. در فرهنگ قرآن بین ارزش و دانش نسبتی وجود دارد و می‌توان از یک اندیشه واقعی در هستی، به یک نتیجه عملی رسید.

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ» (انعام آیه ۱۰۲)؛ الله، ربّ شما است و خدایی جز او نیست. او خالق همه اشیاء است. پس او را بپرستید؛ یعنی، از اندیشه خالقیت و ربوبیت به پرستش رسیده است. عبادت و پرستشی که اینجا آمده است، عبادت تشریعی است نه عبادت تکوینی.

● عبادت سلوکی و وجودی

عرفا دو اصطلاح دارند: ۱. «وجودی» ۲. «سلوکی» که این دو را در موارد بسیاری استفاده کرده‌اند و حرف درستی هم است. عرفا می‌گویند: صراط مستقیم وجودی داریم و صراط مستقیم سلوکی؛ عبودیت وجودی داریم و عبودیت سلوکی.

یک عبادت وجودی داریم که در این عبادت همه عبد هستند و یک عبادت سلوکی داریم. در عبادت سلوکی مؤمن، عبد می‌شود، ولی کافر از بندگی فرار می‌کند و تمرد می‌کند. این عبادت تشریعی یا سلوکی است. وقتی گفته می‌شود، خدای شما الله است، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» این توضیح تکوینی است؛ نتیجه تشریعی «فَاعْبُدُوهُ» است. یعنی، از تکوین به تشریع رسید. در عالم ذر هم همین‌گونه است.

از نظر فلسفی، لازم بین معارف، حکمت عملی مناسب است. چرا؟ چون وقتی او همه‌کاره است و تو هم ملک او هستی و او مالک تو است، پس هرچه او می‌گوید باید گوش کنی. اینجا به حکمت عملی پل زده شده است؛ یعنی، شما نمی‌توانید بگویید من اندیشه‌ای را قبول دارم و آن اندیشه در عمل لازمی دارد، ولی من آن لازم را قبول ندارم. این معنا ندارد. لذا تا عبودیت و الوهیت حق را قبول کردی، به صورت طبیعی، بندگی تشریعی عبد نسبت به حق تعالی را باید قبول کنی. این «باید» ضرورت منطقی دارد. حق با شهید مطهری است که می‌گویند: «ایدئولوژی از دل جهان‌بینی زاییده می‌شود».

عقاید بهره سلوکی و پرورشی و تربیتی دارد. فقط اندیشه نیست، بلکه همان اندیشه، نتیجه عملی دارد.

گمان نکنیم که اندیشه‌های قرآنی و آموزه‌های اعتقادی و معارفی را فقط باید بدانیم؛ نه. قرار است با آنها زیست کنیم.

تا این زیست را می‌آوریم، زیست کردن تبدیل به پرورش می‌شود. چرا؟ چون لازم بین دارد.

● یک نمونه از فرهنگ قرآنی

«دنیا ماندگار نیست؛ شما برای ابد خلق شده‌اید و سر سفره اعمال خود می‌نشینید». این یک اعتقاد است. نتیجه آن چیست؟ نتیجه این است که ما باید طوری باشیم که در ابد راحت باشیم و در زحمت نباشیم. به سرعت این اعتقاد، تبدیل به عمل و دستور و زیست می‌شود. عقاید دینی قرار است پایه‌های زیست انسان شود.

تا اندیشه‌ای می‌آید، تعاملی با آن اندیشه برقرار می‌شود. چرا؟ چون نحوه وجود انسان، شعوری-ارادی است. این نحوه وجود که شعوری-ارادی است، تا چنین برداشتی دارد، بر اساس آن عمل می‌کند. در عقاید دینی هم همین‌طور است. تا می‌فهمد که حق است، می‌خواهد بر اساس آن عمل کند؛ این اندیشه تمام زندگی او را رنگ می‌زند.

از یک منظر همه معارف دینی، حیات‌بخش‌اند و در لحظه لحظه زندگی انسان حاضر می‌شوند. برای ساخت انسان، آموزه‌های دینی بدون استثنا، همه‌اش مؤثر است. یعنی، اگر شما به خدا اعتقاد داشته باشید و نبوت و اندیشه معاد را معتقد باشید، لحظه لحظه زندگی‌تان را رقم می‌زند.

آنچه در شریعت با عنوان آموزه‌های تعلیمی آمده است، پایه‌های زیست و پرورش انسانی است و در لحظه لحظه زندگی انسان حاضر می‌شود و حیات‌بخش است.

گمان نکنیم که اندیشه‌های اعتقادی و معارفی دین قرار است یک گوشه و در پستو قرار بگیرد با عنوان تعلیم در برابر تربیت. نه. اصلاً این‌گونه نیست. دقت کنید؛ این اندیشه‌های اعتقادی و معارفی دین، زیرساخت تربیت است.

● واقعیت و موقعیت

معارف دینی به گونه‌ای است که ما را به درک موقعیت می‌کشاند. انسان برای تعامل، نیازمند به درک موقعیت است. نسبتی که با واقعیت پیدا می‌کنیم، موقعیت است.

کودکی که گمان می‌کند در تاریکی غول وجود دارد، نوع تعاملش چگونه می‌شود؟ با اینکه درک کودک از واقعیت غیرواقعی بوده است، با این حال چگونه سروصدا می‌کند و فرار می‌کند.

بسیاری از آموزه‌های دینی و معارف دینی افزون بر بیان واقعیت، موقعیت را هم بیان کرده‌اند؛ یعنی، نسبت‌سازی هم صورت گرفته است. علاوه بر اینکه گفته شده است «خدا هست» گفته شده است که ما بنده‌ایم.

«همه ما از خدا آمده‌ایم؛ به سمت خدا می‌رویم و با خداییم»؛ «انا لله و انا الیه راجعون» و «هو معکم»؛ یک واقعیتی را درک می‌کنیم و موقعیتی را هم احساس می‌کنیم. قرآن به موقعیت‌ها هم اشاره کرده است.

جلسه ۳۱۱ (۱۳ مهر ۹۸)

اسماء حسنی و تعامل سلوکی

باید دانست که اعتقادات در فضای سلوک و پرورش خیلی مهم است. انسان ناقص است و باید به کمال برسد و خودش را بسازد. تا صحبت از ساختنِ خود می‌شود، مسئلهٔ پرورش پیش می‌آید. پرورش نیاز به تعامل سلوکی با حقایق و معارف دینی دارد. معارف دینی، لوازم و نتایج بیّنی در فضای سلوکی و عملی دارند. به بیان دیگر، از دل معارف دینی نتیجهٔ عملی گرفته می‌شود.

● ذکر یک نمونه

بحث توکل در چهل حدیث امام (ره)

توکل، کنش است. چند اعتقاد، تبدیل به توکل می‌شود:

۱. اعتقاد به علم خدا؛ ۲. اعتقاد به قدرت خدا؛ ۳. اعتقاد به جود و گرم خدا؛ ۴. اعتقاد به اینکه خدا فرد متوکل را دوست دارد.

این چهار امر به سرعت تبدیل به حقیقت توکل می‌شود. از چهار مسئلهٔ اعتقادی، نتیجهٔ عملی گرفته شده است. یعنی، زایش عمل از دل اعتقاد یا تعامل بر حسب عقیده.

● مقدمه دوم؛ انسان در موقعیت

معارف دینی برای انسان درک موقعیت می‌آورد و درک موقعیت باعث نسبت‌گیری ویژه می‌شود که انسان تعاملی ویژه داشته باشد. موقعیت غیر از واقعیت است. گاهی ما نسبتی با واقعیت پیدا می‌کنیم، که این نسبت پیدا کردن با واقعیت، موقعیت است.

متون دینی در عین حال که واقعیات را بیان می‌کند، آنها را به موقعیت تبدیل می‌کند. خدا مالکِ عالم است. از این بیان به سرعت نتیجه گرفته می‌شود که انسان بندهٔ خداست. پس همه بندهٔ خدا می‌شوند و انسان هم می‌شود بندهٔ خدا. یعنی، وقتی توحید مطرح می‌شود، نسبت انسان با توحید هم بیان می‌شود. تا چنین نسبتی باشد، باید تعاملی صورت بگیرد.

● موقعیت‌های دین؛ موقعیت‌های کلان

دین نوعاً موقعیت‌های کلان می‌سازد و بر اساس این موقعیت‌های کلان، موقعیت‌های خرد را می‌سازد.

فارابی یک بیان خوشی دارد؛ دین همیشه مستبطن به فلسفه است و انبیاء چون قدرت روحی و فلسفی دارند، در کنار تبیین معارف با قدرت تخیلی که دارند، این را برای همگان آسان می‌کنند. حقایق فلسفی را می‌گویند ولی با زبانی می‌گویند که همه بفهمند.

اصل رمز این است. حقایق کلان فلسفی است ولی با رویکرد عمومی. متن دینی حقایق کلان را که می‌گوید، حقایق کلان همیشه موقعیت کلان را هم می‌سازد.

در موقعیت کلان، زمان و مکان محو می‌شود. دین، حقایق کلان فلسفی را گفته است، ولی با یک زبان عمومی.

شخصی گناه‌کار نزد حضرت اباعبدالله علیه‌السلام آمد و گفت: من گناه می‌کنم. مرا موعظه کن؛ چه کنم؟ حضرت فرمود: اولاً برو جایی را پیدا کن که خدا نباشد، آنجا گناه کن! ثانیاً از احسان خدا استفاده نکن. خدا این قدر به ما احسان کرده است. آیا من باید نمک بخورم و نمکدان را بشکنم! حضرت پنج امر را فرمود.

این پنج امر، کلان است و حیطه‌ای را شامل می‌شود که هیچ چیزی از آن در نمی‌رود.

● ضرورت تلاش و کار کردن در باب معارف

معارف را باید خیلی کار کرد. این معارف را بگذارید به جان‌تان بخورد، که خیلی کار می‌رسد. اگر آدم در این معارف بیفتد، می‌بیند که جوری است که آدم را می‌بلعد. چون موقعیت و واقعیت کلان است و انسان را به موقعیت کلان می‌کشاند و موقعیت کلان خیلی مایه تحول است. به تعبیر دیگر، گفته‌های دینی، در لحظه لحظه زندگی حاضر است. هیچ چیز از دست موقعیت کلان در نمی‌رود.

ببینید شریعت چه نسبتی برای انسان با خدا و اهل بیت می‌سازد. درست مثل اینکه من هر روز با حجت خدا هستم. چرا؟ چون حجت خدا که حاضر است؛ من نمی‌توانم او را ببینم؛ او که حاضر است و می‌بیند. او در بین ما است و حاضر است. ما غایبیم.

بنده خدایی می‌گفت: ما در قوس صعود به امامان نیاز داریم!

کسی به او گفت: چه می‌گویی؟! هم در قوس نزول و هم اکنون و هم در قوس صعود به اهل بیت نیاز داریم.

بیانی حافظ دارد: دل می‌رود ز دستم، صاحب‌دلان خدا را؛ برخی این گونه‌اند؛ تا یاد و نام اهل بیت می‌آید، دل از دست‌شان می‌رود.

تقاضا می‌کنم از سروران که معارف دینی را دست کم نگیرید؛ ما باید این معارف را هر روز بشنویم. چون غفلت به سراغمان می‌آید، باید ذکر در کار باشد. این معارف یک نوع ذکر است و به جانمان می‌خورد.

انسان به تذکر نیاز دارد. ما گاهی ایمانش را داریم؛ باورش را داریم، ولی نیاز به تذکر داریم. تذکر انسان را در موقعیت و تعامل شدید قرار می‌دهد که اثرش عجیب است.

اصلاً خیز دین برای این است که انسان را به اوج برساند؛ می‌خواهد حرکت بدهد. با ایمان و عقاید شروع می‌کند نه با عمل. اصل دین ایمان است؛ بعد از آن، عمل در کار است. یک سیزدهم قرآن در باب عمل است ولی مابقی‌اش در باب معارف است. این مهم است، چون انسان را در موقعیت کلان قرار می‌دهد.

● مقدمه سوم؛ تعامل بر حسب چارچوب

انسان موجودی شعوری-ارادی است. تا چنین گفتید، لوازم بین مترتب بر خود دارد. بر خلاف سنگ که یک طبیعت لختی است که اینجا افتاده است و حرکتش شعوری-ارادی نیست. از آن توقعی بیش از حرکت فیزیکی نیست. ولی انسان موجودی شعوری-ارادی است و شعور و اراده انسان عقلی و کلی است.

انسان تا بخواهد اقدام کند، چگونه اقدام می‌کند؟ بر حسب فهمی که دارد اقدام می‌کند. جایی که انسان می‌گوید، گرسنه‌ام و باید غذا بخورم یا بروم فلان جا مطلبی را یاد بگیرم؛ یعنی، انسان تصویر می‌کند؛ تصدیق می‌کند و شروع به کار می‌کند؛ یک فضای شعوری-ارادی است؛ یعنی، اراده انسانی در راستای شعورش عمل می‌کند.

نحوه وجود انسان شعوری-ارادی است. تا این را قبول کردید، این معنا باعث می‌شود ما یک چیز دیگری بفهمیم؛ انسان بر حسب آن فهم و برداشت و معنایی که دارد، کنش انجام می‌دهد. کنش بر حسب معنا است؛ یعنی، معنا است که او را به کنش وا می‌دارد. این را تعبیر می‌کنیم که انسان در کنش ارادی‌اش به شدت معنایی و معناگرا است. باید در او معنا موج بزند. ما این را تعبیر می‌کنیم به هویت شعوری-ارادی-معنایی انسان.

معنایش این است که انسان همیشه بر اساس دریافتی که از واقعیت دارد شروع به کار می‌کند. وقتی این گونه است، در مورد کل هستی هم همین گونه خواهد بود و نسبت به خدا هم باید همین گونه عمل کند. کسی که خدا را نشناخت، چنین چیزی در تعامل زندگی‌اش نمی‌آید. چرا؟ چون اصلاً چنین واقعیتی را به بحقیقت در نیافته است. کسی که چنین واقعیتی را قبول نکرده است، همین برایش چارچوب معنایی درست می‌کند که من تعبیر می‌کنم به تعامل بر اساس چارچوب.

معارف دینی برای انسان چارچوب درست می‌کند. صحبت بر سر نحوه وجود شعوری-ارادی انسان است. در این نحوه وجود، چاره‌ای جز این نیست که انسان فهمی داشته باشد تا حرکتی داشته باشد. لذا باید همیشه فهمش از واقعیت کامل باشد. در این زمینه دین کمک‌کار ما است.

حال به راحتی می توانیم بحث هایی داشته باشیم که چرا باید در باب معارف کار کنیم؟ چون معارف چارچوب کار است؛ چون معارف موقعیت ساز است؛ چون معارف نتیجه عملی دارد. تا اینها را قبول کنیم، به راحتی می توان گفت که معارف را در تعامل و سلوک و پرورش دست کم نگیرید. بلکه بنیاد و موقعیت ساز و چارچوب ساز است.

● مقدمه چهارم؛ خود معارف و عواطف برخاسته از آن، تعامل است

بلکه می شود جلوتر رفت. اگر سه مقدمه قبلی هم مطرح نباشد، انسان نفس معارف را باور می کند و عواطفی بر اساس آن پدید می آید. نفس خود این، تعامل است.

گمان نکنید که حتماً باید به مرحله عمل بکشد، بلکه نفس دانستن عقاید و باور کردن عقاید، خودش عمل است.

● جهات سه گانه ایمان

گفتیم ایمان سه جنبه دارد: ۱. معرفتی. ۲. گرایشی. ۳. کنشی.

گفته شد بر مبنای متون دینی، ایمان کنش قلبی است. گاه سر صحنه باید جنگید که این یعنی، کنش. انکار یعنی کنش.

این هم تعامل است و گفتیم، ایمان مغز روح را می سازد و عمل، سطح روح را. این چیزهایی که عرفا دارند مانند ایمان، توکل، شهود و.... اینها همه سطوح تعاملی ایمان است.

ایمان خودساختن است، بلکه مغز کار است. مغز حقیقت انسان به ایمانش است؛ بلکه آقایان گفته اند: مقصود اصلی این است. ضمن آیه شریفه «إليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه» کار اصلی صعود، ایمان است. اصلش این است.

به نظر شما فرق سلمان با ابوذر در چیست؟ علامه طباطبایی یک بحثی دارد؛ از یک جهت شاگردان انبیاء با انبیاء در عمل یکسان اند و هیچ فرقی ندارند، ولی فرق در معرفت و ایمان است. ایمان امیرالمؤمنین کجا و ایمان دیگران کجا؟ هر ایمانی که می بینید، شعبه ای از شعبه امیرالمؤمنین است.

● عواطف برخاسته از ایمان

اعتقاد به خدا بیاید، ببینید خوف و رجا می آید یا نه؟ خود این اعتقاد است که خوف و رجا را می آورد. تا این را درست می کنید، جایگاه معارف را دست کم نمی گیرید. از این منظر، خود معارف جزء کار می شود و خود ایمان جزء تعامل و پرورش است.

● نتیجه‌گیری

اگر کسی این کار را کرد نتیجه این می‌شود که در نهایت، سلوک و معرفت یکی می‌شود؛ هم معرفت است و هم سلوک. اگر کسی بتواند این را درست کند، نهایتِ عملش می‌شود معرفت، که بُعدِ عملی در نفسِ معرفت خوابیده است. در مراحلِ نهاییِ حق‌الیقینی، سلوک خودش معرفت می‌شود. معرفت، آن مغزی است که با سلوک متحد می‌شود، نه اینکه حکمت عملی و نظری از هم جدا باشند. صدرا مرحلهٔ چهارم حکمت عملی را حکمت نظری دانسته است.

این نشان می‌دهد که معارف از هر جهت جدی است:

۱. چه از لحاظ نتیجهٔ منطقی؛

۲. چه از لحاظ موقعیت‌سازی؛

۳. چه از لحاظ معناسازی؛

۴. چه از لحاظ نفسِ خود معارف.

جلسه ۳۱۲ (۱۱ آبان ۹۸)

● خلاصهٔ مقدمهٔ اول: تأثیر معرفت در سلوک

چگونه بحث‌های معارفی در سلوک مؤثرند؟ این بحث فقط مخصوص اسمای حسنی نیست. از یک منظر، تمام مباحث قرآن می‌شود سلوک. اگرچه چهار پنجم قرآن معارفی است، از یک جهت، تمام این مباحث معارفی، سلوکی هم حساب می‌شوند.

همهٔ معارف با اینکه فضای معرفتی‌اش شاخص و بارز است، به لحاظ معرفتی لوازمی دارد، نه به لحاظ سلوکی. باید همه‌چیز به معرفت ختم شود. در عین حال، تمام مباحث معارفی می‌تواند به صورت سلوکی، معنا و تفسیر شود.

در نهایت، سلوک باید به معرفت ختم شود. در این صورت، سلوک و معرفت یکی می‌شوند.

صدرا در فضای فلسفه می‌گوید: حکمت نظری چیزی است و حکمت عملی چیز دیگر. در عمل از معرفت استفاده می‌کنید، ولی هیچ‌وقت نتیجه‌اش حکمت نظری نمی‌شود. اما عرفا می‌گویند: همین سلوک را ادامه دهید، به فنا و شهود و معرفت می‌رسید.

صدرا در مفاتیح‌الغیب توضیح می‌دهد که در نهایت حکمت عملی منجر به حکمت نظری می‌شود. لذا در حجت خدا، این دو در نهایت یکی است و در سطوح پایین‌تر، سلوک و عمل جدای از هم هستند. مقدمه اول تمام شد. در دل سلوک، حقایق معرفتی موج می‌زند.

● مقدمه دوم: اسمای الهی

اسمای الهی را باید در عرفان نظری خواند. حل بسیاری از اسرار در عرفان نظری است. حتی صدرا با اینکه فلسفه‌اش ارتقا می‌یابد و به سطح عرفان می‌رسد، وقتی به بحث اسماء می‌رسد، فلسفه‌اش حقیر است. لذا آن کاری که صدرا انجام داده است، به همان سبک به بحث اسماء نرسید و آنها را نپرداخته است. لذا جا دارد امتداد داده شود. سلطان بحث اسماء، عرفان نظری است. ما الان نمی‌خواهیم به آن شکل مطرح کنیم و باید در جای خودش مطرح شود.

مرحوم علامه مجلسی پدر، نامه‌ای به ملاطاهر قمی دارد. ایشان اشکال داشت که چرا به سمت عرفان و کُفريات می‌روید؟ مرحوم مجلسی پدر پاسخ می‌دهد: ما اگر عرفان نظری و ابن عربی را کنار بگذاریم، بحث اسمای حسناى الهی را نمی‌توانیم حل کنیم. چگونه بدون این مباحث از پس اینها بر آییم؟! در متون دینی بحث اسماء الله، به شکل حقایق وجودی خارجی است. اصلش این است که یک حرف قرآنی و اهل بیتی است و در عین حال عرفا اصطلاح گذاشتند و به آن پرداختند.

● اسم و اسمُ الاسم

۱) اسم تکوینی: مانند الرحمن، القدير، العلیم، الخالق، الباری، المصور، الحی، القيوم و در مورد خداوند متعال.

۲) اسم لفظی (اسمُ الاسم): اصل الفاظ است که به آن حقایق اشاره دارد. گاهی الفاظ مؤثر است و در جای خودش اثر دارد. این الفاظ که اسم عرفی یا اسم لفظی است، اینها در تعبیر عرفی وجود دارد، ولی تا گفته می‌شود: «فله الاسماء الحسنی»، این اسمای لفظی به ذهن می‌آید.

اما کمی که جلوتر برویم، نباید از اسم تکوینی و حقیقی صحبت کرد؟

آنجا که خدا را با عنوان «مجیب» می‌خوانیم و خدا اجابت می‌کند، فقط لفظ مجیب است؟ واقعاً خاصیت اجابت است. این اسم تکوینی است.

در دعا چند اسم وجود دارد: سمیع و مجیب و قریب. «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» (بقره ۱۸۶)؛ حقیقت قرب آنجا وجود دارد. لذا ما افزون بر لفظ قریب، با قرب حقیقی و قریب حقیقی روبرویم. یک لفظ قریب داریم و یک حقیقت قریب. این حقیقت را اسم تکوینی می‌گویند در برابر اسم لفظی.

اما چرا به این «اسم» می‌گویند؟ این را عرفا توضیح داده‌اند که متن دینی چگونه حقیقتاً، به معنای حقیقی اسم می‌گوید «اسم». اسم حقیقی، حقایق تکوینی است. اسم حقیقی و تکوینی در برابر اسم عرفی است. هر دو هم در شریعت هست. ما واقعاً باید لب بجنبانیم و اسم لفظی را هم بگوییم. ولی در کنارش اسم حقیقی هم وجود دارد.

عرفا به اسم لفظی می‌گویند «اسمُ الاسم» و به اسم حقیقی و تکوینی می‌گویند «اسم». این لفظ، «اسم الاسم» است.

آنجا که مؤمن با خداوند ارتباط برقرار می‌کند و مواجهه وجودی صورت می‌گیرد، احساس می‌کند که فراخنای دلش را هم پر کرده است، و آلاً «قریب» نمی‌شود. همان‌جا این حال و حس را دارد. حس می‌گویم، چون ابتدا به صورت ایمان به غیب است و خدا را حس می‌کنیم. وقتی مواجهه وجودی حقیقی رخ می‌دهد، احساس می‌کنیم که واقعاً بر خداییم (قریب) و او می‌شنود (سمیع) و اجابت می‌کند (مجیب).

تکثر اسماء الهی

خدا یکی است، ولی چرا یک‌جا می‌شود «قریب»، یک‌جا می‌شود «سمیع»، یک‌جا می‌شود «علیم»، یک‌جا می‌شود «متکلم»؟

خداوند حقیقتاً یک حقیقت است، ولی با مؤمنان به گونه‌ای و با منافقان به گونه‌ای دیگر رفتار می‌کند. این یکتای احدِ واحد همه را در خودش دارد، ولی به حسب حال و مقام، در جاهایی جلوه می‌کند.

آیت‌الله العظمی بهجت تعبیر می‌کند: ما وقتی غذا می‌خواهیم، نباید بگوییم خدایا، مرا هدایت کن! باید بگوییم خدایا، غذا می‌خواهم یا نمک می‌خواهم. این غیر از آن است. من غذا می‌خواهم و هدایت نمی‌خواهم، یعنی موقعیت من موقعیت اسم «هادی» نیست، بلکه موقعیت اسم «رازق» یا «مطعم» است. موقعیت‌ها فرق می‌کند و به حسب موقعیت‌ها خدا جلوه می‌کند. خدا یک حقیقت است؛ آن یکتای بی‌همتا.

احدِ واحد و واحدِ قهار، یکی است و دومی هم ندارد. ولی ممکن است ده جور جلوه کند و به حسب موقعیت بروز کند. به حسب اصل ذاتش، همه در ذاتش هست. هر جا یک ذات است با جلوه‌ها و بروزهای متعددش؛ یعنی هر جا جلوه‌ای دارد. هر جا شأنی از خودش را نشان می‌دهد.

در واقع، «اسم» یک ذات است با بروزهای متعدد. هر جا شأن و حالی از خودش را نشان می‌دهد و آلاً به حسب ذات همه صفات را در خودش دارد. لذا گفته اند: «اسم» عبارت است از ذات مع صفت و تعین و تجلّ خاص.

در ذات هیچ صفتی بر صفت دیگر غلبه ندارد و همه علی السویه است، ولی آن یکتای بی همتا به حسب احوال و موقعیت، اسم و حالی را غلبه می دهد. ذات تغییر نمی کند، ولی احوال و اسمائش به حسب موقعیت تغییر می کند. به حسب موقعیتی «سمیع» و به حسب موقعیتی «متکلم» است.

تا خودش را می بینید هیچ غلبه اسمی ندارد، چون همه را دارد. هدایت و رزاقیت و سمیع و بصیر و همه اسم را در خودش دارد؛ در تمام موقعیت ها اعم از عالم ماده و ورائی آن وجود دارد. در خودش همه علی السویه است. اینجا «اسم» ندارد، اما آنجا که موقعیت ها متفاوت است، هر یک از این اسماء بروز می یابد. یعنی، ذات مع صفت خاص. برخی گفته اند: این صفات نسبت به خداوند متعال اضافه اشراقیه است که می شود ذات مع تجلّ و صفت خاص.

بحث اسماء حسنی با ذات احد واحد باید به شکل خاص معنا شود. وقتی حقیقت «قرب» و «رازق» و «سمیع» محقق می شود، اینها اسماء هستند. تا این را گفتید به اینجا می رسید که حق است و جلوه ها و بروزات او. هر بروزی اسمی خاص پیدا می کند. به لحاظ ذات، احد واحد است و همه را در خود جمع کرده است و اسماء در آن علی السویه است و هیچ غلبه ای وجود ندارد.

مثلاً، نفس در خودش همه اینها را دارد، ولی بعد بروز پیدا می کند. نفس به لحاظ حقیقت خودش همه قوا را دارد و همه اینها در خودش به صورت مندمج جمع شده است و هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد. لذا وقتی کسی با او صحبت می کند، او می شنود و سمیع است. چه وقت می تواند بشنود؟ وقتی که خاصیت سمعی داشته باشد.

اسمای حقیقی و تکوینی، همان ذات حق است با جلوه هایش. هر جلوه ای که می کند به حسب حال و موقعیت و مقام، آن می شود اسم خاص. حالا، اگر کسی این را بفهمد، یک رمزی به دست آورده است.

وقتی رسیدیم به بحث دعا «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» (بقره ۱۸۶) به لحاظ تکوینی به چه چیزی اشاره می کنیم؟ باید بگوییم جلوه حق. حال ما در دعا چگونه است؟ احساس می کنیم که ذات، صدای مان را می شنود. یعنی، جلوه شنیدن حق را می یابیم. کسی که بعد از دو روز مشککش به صورت خارق العاده ای حل می شود، اجابت خدا را در دل این عمل می بیند که به لحاظ روال طبیعی حل نمی شد و یک دفعه می بیند که حل شد.

حقیقت دعا یعنی خدا با جلوه اجابتی اش.

جلسه ۳۱۳ (۱۸ آبان ۱۳۹۸)

● مقدمه دوم: حقیقت اسمای الهی

بحث ما اسمای حسنی و تعامل سلوکی با آن است. مقدمه اول این بود که چگونه مباحث معرفتی در دل سلوک و رفتار و کنش ما می‌تواند حاضر شود. چگونه همه آنها معنای سلوکی با خود دارد. در مقدمه دوم به اسمای الهی پرداختیم و توضیح دادیم که حقیقت اسمای الهی چیست و فرقی با اسم الاسم چیست. گاهی اسم لفظی می‌گوییم و گاهی اسماءالله حقیقی را می‌گوییم.

محتوایی که از بحث اسمای الهی به دست آوردیم این است که حضرت حق دارای اسمای حقیقی است و به حسب شرایط و مواقع و موارد، این اسماء بروز پیدا می‌کند. گاهی شخصی نیازمند روزی است، حضرت حق به صورت «رزاق» بر او جلوه می‌کند و جایی شخصی نیاز به هدایت دارد، اسم «هادی» جلوه می‌کند.

هرجایی خدا با اسمی کار می‌رشد. آن ذات احدی، یک ذات است. قرار نیست ما با تکثر اسماء، ذات را متکثر کنیم. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «سمیعٌ و بصیرٌ بأحدیه ذاته»؛ که همه را با احدیت ذاتش جمع کرده است. یک حقیقت اصلی عالم است که همه‌جا او دارد کار می‌رشد؛ همه‌جا او حاضر است؛ همه‌جا او با اسمای حسنائش در کار است. «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» (الرحمن ۲۹). هر جا را نگاه کنید، او با اسمای حسنائش در کار است. اسمای حسنی یعنی، ذات با یک جلوه کمالی.

لذا «اسم» می‌شود «ذات مع صفة خاصه». ذات با صفت رحمت می‌شود «الرحمن». به جد در متن هستی، حیث رزاقیت کار می‌رشد، می‌شود «رازق»؛ حیث رحمانیت کار می‌رشد، می‌شود «رحمن».

کسی که اهلش باشد، این را که می‌بیند، می‌گوید: خدایا، تو چه زیبا به من علم دادی؛ «یا علیم». حق یک اعطا و جلوه‌ای دارد. اینها را اسمای حسنی می‌گوییم. همیشه حق با جلواتش و صفات ویژه‌اش دارد کار می‌رشد. این صفات وجود دارد، ولی به این صورت بروز پیدا می‌کند که در آن موقعیت، منشأ کاری می‌شود. «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» می‌شود. این اسمای الهی است.

● اقسام اسمای الهی

اقسام اسمای الهی را خیلی کوتاه می‌گوییم تا بعداً استفاده کنیم. هر علمی تقسیمات مفیدی دارد. با تقسیم می‌توان به مطالب بسیاری رسید. مثلاً، در مورد بو، تصویری نداریم، ولی از راه تقسیم می‌توانیم به نکاتی در این خصوص برسیم. مثلاً، بوی گرم و سرد، ابتدا اصلاً معنا ندارد، ولی بعد معنا پیدا می‌کند. واقعاً دسته‌بندی‌هایی را احتیاج داریم. عرفا در این زمینه خیلی زحمت کشیده‌اند و اسماءالله در دستگاه ایشان خیلی سامان یافته است. یکی از مهم‌ترین تقسیم‌ها، تقسیم اسم به کلی و جزئی است.

□ اسم کلی و جزئی

هر اسمی که در خارج سعه بیشتری دارد و می‌تواند اسمائی را زیر پرش بگیرد، اسم کلی است و اسمی که سعه کمتری دارد، اسم جزئی است.

گاهی صفت در یک اسم آن قدر عام است که می‌تواند صفات دیگری را زیر پر خود بگیرد. مثلاً «علیم» و «سمیع» و «بصیر». «سمع» یک علم است که مربوط به مسموعات است. «بصیر» هم علم است که مربوط به مبصرات است. «علیم» هم علم است ولی علم مطلق. «علیم بسمعه و ببصره و بخبرویده».

این اسماء چه نسبتی با هم دارند؟ «علیم» و «سمیع» و «بصیر» در یک سطح و مرتبه نیستند. لذا «سمیع» و «علیم» و «بصیر» ذیل «علم» قرار می‌گیرند. بنابراین، «علیم» اسمی کلی است و آن اسماء نسبت به این اسم، جزئی هستند.

گاهی علم خدا علمی است که به بصر و ابصار خداوند تعلق گرفته است. «وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (مجادله ۱). این خودش یک علم است. اگر کسی این را خوب یاد بگیرد، اسماء الله به شکل شجره‌ای در می‌آید. علامه طباطبایی در رسائل توحیدی‌اش شجره‌ای را ترسیم کرده است. مثلاً، ابتدا الله، بعد ذوالجلال و الاکرام و بعد قیوم را آورده است. این شجره ریشه در کلیت و جزئیت دارد. مثلاً، «رحمن» و «رئوف» چه نسبتی با هم دارند؟ «رحمن» یک رحمت گسترده است و «رئوف» هم یک شعبه‌ای از آن است. بررسی شجره‌ای اسماء مربوط به علم الاسماء است. کلی‌ترین اسم «الله» است؛ برخی می‌گویند «رحمن» است.

بحث دیگری وجود دارد با عنوان «قرب‌الافق بودن اسماء» که باید روی آن هم کار کرد.

۲) اسمای جمالی و جلالی

اسمای جمالی و جلالی ناظر به «ذا الجلال و الاکرام» است که در قرآن آمده است. در اینجا همه اسماء به دو بخش تقسیم و بررسی می‌شوند.

۱. اسمای جلالی: هیبت می‌آورد و حریم‌سازی دارد.

۲. اسمای جمالی: انس می‌آورد و انسان را به حریم راه می‌دهد.

در همین معنی هم بار سلوکی دارد که اسمای جمالی نظر به زیبایی‌ها دارد و موجب انس و عشق می‌شود و اسمای جلالی به آن ترفعی که پیدا می‌کند، اشاره دارد. ترفع لازمه‌ای دارد که در انسان ایجاد هیبت و مقهوریت می‌کند. این احوال سلوکی مربوط به اسماء جلالی است در برابر اسماء جمالی، که موجب انس و ارتباط شدیدتر و عشق و محوشدن می‌شود.

عرفا توضیح می‌دهند که هر جمالی برای خود جلالی دارد و هر جلالی هم جمالی دارد.

این باعث می‌شود یکی از بحث‌ها این باشد که یک دور اسمای جمالی گفته شود و آثار جمالی‌اش گفته شود. این کار، آثار سلوکی فراوان دارد.

۳) اسمای معرفتی و سلوکی

ما اسمائی داریم که بار معرفتی‌اش زیاد است و اسمائی هم داریم که بار سلوکی‌اش زیاد است. این نکته به لحاظ بحثی که داریم به درد می‌خورد و الا معمولاً در بحث‌ها این کار را نمی‌کنند. چه فایده‌ای دارد؟ برخی از اسماء از ابتدا حال و هوایش، حال و هوای تعامل خدا با بنده است.

ولی دسته‌ای از اسماء وجود دارد که نکات معرفتی در مورد خداوند متعال را می‌گوید؛ اسمائی که بار معرفتی دارد. مثلاً اسم «غفور» و «غافر» و «خیر الغافرین» چگونه است؟ وقتی بنده‌ای گناه کرده و توبه کرده و خدا او را می‌آمرزد، صحبت از تعامل خدا با بنده است. این فضا، فضای سلوکی است.

ولی اسمایی داریم که بار معرفتی دارند: خدا محقق است؛ خدا متحقق است؛ «الحق» و «الحی» بار معرفتی دارند. این اسماء، لوازم بسیاری در فضای سلوکی دارند.

البته ناگفته نماند که بعضی از اسماء هستند که حالت سلوکی و حالت معرفتی‌شان پینابین است. مثلاً «رب» در برخی معانی فضای سلوکی و در برخی معانی فضای معرفتی و در برخی معانی فضای پینابین دارد.

یکی از کارهایی که عرفا می‌کنند این است که اسمائی که بار سلوکی دارند، مانند اسم «غفور»، آنها را جوری معنی می‌کنند که کاملاً وجودی می‌شوند به گونه‌ای که ربطی به سلوک ندارند. این کار آنها بر مبنای تأویل طولی یا عرضی صورت می‌گیرد. یعنی، همین «غفور» را به صورت وجودی معنی می‌کنند که اصلاً ربطی به سلوک ندارد.

پس برخی از اسماء بار سلوکی غلیظی دارند. وقتی این‌گونه شد، مهم‌ترین تفسیر و بیانی که در مورد آن صفت دارید، باید به صورت سلوکی باشد. مانند غفور در آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر ۵۳) اینجا خیلی خوش بستر در غفور، بستر سلوکی و تعامل با خدا است.

صفت «رحمن» از جهت وجودی معنی دارد، ولی از جهت سلوکی اسرار فراوانی در آن نهفته است و آثار بسیاری دارد.

باید یاد بگیریم که چگونه برای کارهای عرفان نظری، حتی اسمائی که سلوکی است، وجودی بفهمیم و برای کارهای سلوکی، اسمائی که وجودی است، سلوکی بفهمیم. این حرف معنادار است و همه آن را می‌شود با آیات جور کرد. نه اینکه بنده بگویم، بستر آیه است که به ما خط می‌دهد. مثلاً، «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف ۱۵۶) یک فضای وجودی کلان به ما می‌دهد، ولی آنجا که می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر ۵۳) اینجا بستر، بستر سلوکی غلیظ است.

اگر کسی این کار را انجام دهد، می‌تواند یک دور کل قرآن را با بار سلوکی و یک دور قرآن را با بار معرفتی تفسیر کند.

۴) اسمای ذات و صفات و افعال

این تقسیم‌بندی با آن توضیحی که در بحث تفسیر در مورد اسماء ذاتی و صفاتی و افعالی دادیم، خیلی کار می‌رسد. اگر کسی توحید افعالی و صفاتی و ذاتی را بداند، خیلی راحت می‌تواند از آن استفاده کند.

۱. بر اساس توحید افعالی تمام آن چه هست، فعل حق است (توحید افعالی)؛

۲. و تمام افعال، در صفات حق ریشه دارد (توحید صفاتی)؛

۳. و تمام صفات حق در ذات الهی ریشه دارد (توحید ذاتی).

توحید افعالی معنایش این است که به حسب حقیقت، هر کس فعلی را انجام می‌دهد، فعل الله است؛ او نمی‌داند، در عین اینکه فعل او هم هست.

اینکه می‌گوییم هیچ فعلی نیست که فعل حق نباشد، بر اساس توحید افعالی است. «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء ۷۸).

تمام افعال انسانی ریشه در صفات او دارد و صفات او هم ریشه در صفات الهی دارد. همه صفات هم ریشه در ذوات دارد؛ ذوات هم که همه فانی در ذات الهی است که در ذات الهی جمع شده است: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره ۱۱۵).

اگر ما بفهمیم که این چه نوع اسمی است، اسم فعل یا اسم صفت یا اسم ذات است، این به ما کمک می‌کند. در قرآن اسم فعلی گفته می‌شود و بعد برایش صفتی می‌آید. مثلاً، «خدا می‌بخشد»، این فعل ریشه در صفتی دارد و باید ارتباط آن صفت‌ها با فعل مشخص شود که ریشه در ذات دارد. لذا کسانی که هنر دارند، با توجه به اسمای ذاتیه، می‌توانند بگویند که چگونه همه این اسماء حاضر می‌شوند و چگونه در همه جا حاضرند. اینها برای تعامل‌های بعدی کمک می‌کند.

قبلاً بیان شد که ما گاهی به اسمای ذاتی معرفت پیدا می‌کنیم که این معرفت آثار دارد. آن آثارش را می‌گوییم، ولی باید بدانیم که جز اسمای ذات است و اسمای ذات غیر از اسمای صفات و افعال است. اسمای افعال ریشه در اسمای صفات دارد و صفات ریشه در ذات دارد. این به ما در ادبیات دادن و تحلیل کردن کمک می‌کند.

در مقدمه شرح فصوص قیصری، اسمای کلی و جزئی و جمالی و جلالی و ذات و صفات و افعال آمده است، ولی ما بار سلوکی را به حسب موقعیتی که داریم، اضافه کردیم و الا این بحث‌ها در فصوص وجود ندارد.

تا اینجا چند تقسیم مفید را گفتیم. چند تقسیم دیگر هم دارد که به مرور خواهیم گفت. فرض ما این است که بحث اسماء را قبلاً خوانده‌ایم یا اکنون لازم نداریم. فقط به بعضی از اسماء در قرآن اشاره می‌کنیم.

بعدها جلوتر که رفتیم، شاید یک نظامی هم بدهیم. ولی الان اجازه بدهید به همین شکل باشد؛ چون اول حلاوتش را بچشیم و چند اسم را بخوانیم و کار کنیم تا بعد ببینیم چه می‌کنیم.

جلسه ۳۱۴ (۲۵ آبان ۱۳۹۸)

● خلاصه مباحث گذشته

اقسام اسمای الهی را توضیح دادیم و بعد به برخی از تقسیم‌های اسمای الهی اشاره کردیم. یکی از تقسیم‌ها، تقسیم اسماء از بُعد معرفت و سلوک بود: ۱. اسمایی داریم با بار معرفتی؛ ۲. اسمایی داریم با بار سلوکی. این موضوع نیاز به توضیح مفصل دارد، ولی به همان توضیح مختصر که جلسه قبل دادم اکتفا می‌کنم، چون الان به آن احتیاج نداریم. کسانی که عرفان نظری می‌خوانند به آن احتیاج دارند؛ به دلیل اینکه می‌بینند اسماء به شکل دیگری معنا می‌شوند. کسانی هم که در کارهای سلوکی هستند، نیاز به این بحث دارند. ما در جای خودش، کم‌کم که پیش رفتیم، این بحث را توضیح می‌دهیم.

● عبدالاسم

مقدمه دوم ما درباره حقیقت اسمای الهی بود. یک مسئله دیگر را می‌گوییم تا مقدمه دوم به پایان برسد و آن «عبدالاسم» است. منظور از «عبدالاسم» این است که کسی که تحت اسمی قرار می‌گیرد، آن قدر جلو می‌رود تا این اسم در او ظاهر می‌شود؛ او می‌شود «عبدالاسم»؛ مانند «عبدالرزاق» و «عبدالهادی» و «عبدالشکور» و «عبدالحی» و «عبدالمُحیی». مثلاً، حضرت عیسی علیه‌السلام که با اذن الهی، مرده زنده می‌کرد، «عبدالمُحیی» بود، چون این اسم در او ظهور یافته بود.

«اسم» برای حق است. الان نمی‌خواهم به اصطلاحاتی مانند «تعلق» و «تخلُّق» و «تحقق» بپردازم.

پس از مدتی انسان می‌تواند به جایی برسد که مظهر یک «اسم» شود، به این صورت که آن اسم در او اثر بگذارد؛ ولی بعد از مدتی می‌تواند مظهر یک «اسم» شود، به خاطر اینکه این اسم در او محقق شده است.

مثلاً، کسی که همیشه احسان حق را می‌بیند، کم‌کم به جایی می‌رسد که خودش دست به کار می‌شود و به دیگران احسان می‌کند. این برای خودش توضیح دارد که چگونه خُلق الهی در انسان می‌نشیند. وقتی خُلق الهی در او نشست

و محقق شد، آن را در خود و جامعه پیاده می‌کند. در این صورت، عبدِ آن «اسم» می‌شود. چنین فردی «عبدالمحسن» می‌شود.

اگر کسی به اینجا برسد، بحث تخلّق به اسمای الهی مطرح می‌شود. ابتدا صحبت از «تعلّق» است و سپس «تخلّق» و «تحقق». وقتی یک «اسم» در فردی محقق شود، می‌شود «عبدالاسم». این موضوع به ما خیلی کمک می‌کند، برای فهم بحث‌های اسمایی و اینکه چگونه در بندگان می‌نشینند و چگونه انسان می‌تواند تخلّق به این اسماء پیدا کند. یکی از بحث‌های جدی این است. آیا باید به خُلق الهی متخلّق شویم؟ و با او بنشینیم و به خُلق او در بیاییم؟ من بعضی‌ها را دیده‌ام که وقتی زیاد با خدا می‌نشینند، به راحتی اسمای الهی در آنها محقق می‌شود. البته آغازش کم‌فروغ است و بعد پرفروغ می‌شود.

● ضرورت توجه به سحر

این سحر را از دست ندهید. همین نفس نشستن مؤثر است. خیال نکنید حتماً باید یک کسی روبه‌روی آدم باشد تا من او را ببینم و خلّقش در من اثر کند (الگوبرداری در فضای تربیت).

با خدا بنشینید؛ خُلق خدا خیلی اثر می‌گذارد. اگر انسان سحر ارتباط داشته باشد، ابتدا تا کمی مقدمات آماده شود، ارتباط برقرار نمی‌شود. ولی اگر کمی این سحر را ادامه بدهد، بعد از یک مدتی این ارتباط برقرار می‌شود. ارتباط که برقرار شد، نور حق می‌تابد و الگوبرداری نابِ ناب (همین) است.

در اینجا صحبت از کسی که شهود دارد نمی‌کنم. صحبت از مؤمنانی می‌کنم که ایمان به غیب دارند، یعنی در مرحله «یومنون بالغیب» هستند. آنها خدا را نمی‌بینند، ولی تشعشع آن اسماء را در خود می‌یابند.

مثلاً، رأفت حضرت حق را می‌بینند؛ مثلاً، چنین مؤمنانی خدا را خوانده‌اند و از او مغفرت خواسته‌اند و خطای بزرگی هم مرتکب شده‌اند، در این حال می‌بینند که دلشان به صورت عجیبی آرام شده است. آنها مشاهده می‌کنند که خداوند چگونه غفرانش را به سمت آنها آورده است. «يَجِدِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء ۱۱۰).

چنین مؤمنانی غفرانِ حضرت حق را می‌بینند؛ خود حقیقتِ حق را نمی‌بینند. آثار غفرانِ حضرت حق را می‌بینند و همان آثار دلشان را خیلی آرام می‌کند و احساس سُبکی می‌کنند. آنها اندکی از فروغِ غفرانِ حضرت حق را به صورت «یومنون بالغیب» چشیده‌اند. ولی اگر همین را ادامه بدهند، می‌بینند که خُلق او اثر می‌کند؛ همین خُلقِ غفران. «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور ۲۲)؛ دوست ندارید خدا شما را ببخشد، پس شما هم عفو داشته باشید.

● عبدالاسمِ کلان (کلی)

بعضی از کسانی که اهلش هستند می‌گویند ما در این غفران نور حق را می‌بینیم. هویتِ نوریِ غفران را در همین «یومنون بالغیبی‌اش» می‌بینیم. آن مقداری که این صفت در جان اثر می‌کند، این صفت را در خود مشاهده می‌کند و در او اثر کرده است و او هم همین‌گونه برخورد می‌کند. این را می‌گوییم «عبدالاسم». من «عبدالاسم» را خیلی گسترده کرده‌ام؛ و آلاً عرفاً نوعاً «عبدالاسم» حقیقی را تحقق اسمایی می‌گویند. من می‌گویم «عبدالاسم کلان» یا «عبدالاسم کلی». «عبدالاسم کلی» یعنی، به هر اندازه‌ای که به یک «اسم» نزدیک می‌شوید و در شما محقق می‌شود و در شما اثر می‌گذارد و بر اساس آن کار می‌کنید. این را می‌گوییم «عبدالاسم».

اگر این موضوع را بدانیم، به ما یک دیدگاه می‌دهد. آن دیدگاه چیست؟ این را بدانیم که در بحث‌های قرآنی «عبدالاسمی» چگونه است. اصلاً صحبت از تحمیل نیست. به این آیات توجه کنید:

۱. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (آل عمران ۱۵۹).

۲. «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور ۲۲)؛ آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد، پس شما هم ببخشید.

۳. گاهی به صورت جدی‌تر تخلّق اسمایی و تحقّق اسمایی گفته شده است. حضرت عیسی می‌گوید من احیا می‌کنم به اذن الهی. «أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل عمران ۴۹). این احیا اسم الهی است که در او نشسته است. این را می‌گوییم «عبدالاسم». «عبدالاسم» سطوحی دارد.

● اسمای الهی

اجازه دهید وارد بحث اسماء شویم. من نمی‌خواهم بحث اسماء را به صورت ترتیبی بگویم، بلکه مورد به مورد می‌گویم. ابتدا سعی می‌کنم اسمایی را بیان کنم که مقداری فضای سلوکی‌اش برای ما قوی است.

۱. اسم رزّاق

اولین اسمی که شروع می‌کنم، اسم رزّاق است. رزق یک عطایی است از سوی خدا، اما هر عطایی نیست، بلکه یک عطای ویژه است که برای بقا نیاز است. خدا ابتدا یک شیء را خلق می‌کند و این موجود باید امتداد پیدا کند. امتدادش به مدد نیاز دارد. به آن مددی که داده می‌شود تا آن موجود امتداد پیدا کند، به آن «رزق» می‌گویند. اصل رزق و ریشه‌اش از روزی آمده است. روزی که می‌گویند یعنی، هر امری که روزانه به آدم داده می‌شود. هیچ اشکالی هم ندارد، ولی روزانه را لحاظ نمی‌کنیم. شما مفردات راغب را نگاه کنید. امتداد و سریان در آن خوابیده است.

● بحث لغوی «رزق»

در مفردات راغب آمده است: «الرَّزْقُ يُقَالُ لِلْعَطَاءِ الْجَارِي تَارَةً، دُنْيَوِيًّا كَانَ أَمْ أُخْرَوِيًّا، وَلِلنَّصِيبِ تَارَةً، وَلِمَا يَصِلُ إِلَى الْجَوْفِ وَ يُتَغَذَّى بِهِ تَارَةً». گاهی به چیزی که به دست می‌آید رزق گفته می‌شود و گاهی تا به غذا تبدیل نشود، رزق و روزی به آن نمی‌گویند. از نظر ایشان رزق همان عطای جاری است.

در مقائیس اللغة آمده است: «أَصِيلٌ وَاحِدٌ يَدُلُّ عَلَى عَطَاءٍ لَوْفَتٍ، ثُمَّ يُحْمَلُ عَلَيْهِ غَيْرُ الْمُؤَقَّتِ. فَالرَّزْقُ: عَطَاءُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاهُ» (جلد ۲ ص ۳۸۸).

در کتاب التحقيق به انعام و دوام و جریان اشاره شده است.

● رزق در قرآن

رزق یک نوع رحمت است. رزق رحمت خدا است، اما هر رحمتی نیست.

۱. «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هود ۶). در فرهنگ قرآن همه موجودات جنبنده‌اند. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر بر خدا است روزی او.

عبارت «علی الله» را در قرآن جدی بگیرید. با این عبارت خدا می‌گوید بر من لازم است. چرا؟ به خاطر رحمتش. اگر کسی «علی الله رزقها» را جدی بگیرد، معنایش این است که خدا هیچ‌کس را بی‌روزی نمی‌گذارد.

تا این «علی الله رزقها» را قبول کردید، باید نظام عالم دست به دست هم بدهد تا روزی به دست انسان برسد و بایست بشود و می‌شود و حتماً می‌شود.

«كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ همه در کتاب هست. همه آنچه باید بدهند در کتاب نوشته شده است. تمام رزق‌ها مشخص است و هم بر خدا است. این تعهد، تعهد الهی است.

۲. «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (شوری ۱۲). کلید آسمان و زمین دست ما است؛ ما هستیم که روزی را کم و زیاد می‌کنیم. هم بسط رزق دست خدا است و هم سخت گرفتن و تنگ گرفتن معیشت دست خدا است؛ دست دیگری نیست. چرا آدم احساس می‌کند که دیگری همه‌کاره است؟

بعضی‌ها به گونه‌ای هستند که تا به آنها یک موقعیتی داده می‌شود، این سنگ و گل را جدی می‌گیرند. وقتی این سنگ و گل را جدی گرفتند، جا برای معنویت‌شان تنگ می‌شود. اما کسانی مانند حضرت سلیمان، هرچه سنگ و گل اضافه شود، تغییری نمی‌کنند.

● روزی‌دهنده فقط خدا است

مسئله معرفتی در رزق این است که «(روزی) دهنده فقط خدا است». دیگری وجود ندارد. این موضوع را جدی بگیرید. به ما آموخته‌اند که سر هر سفره‌ای می‌نشینیم، «الحمد لله» بگوییم. چرا می‌گوییم «الحمد لله رب العالمین»؟ مثلاً، شما مهمان کسی بوده‌اید و از میزبان تشکر می‌کنید، ولی پیش از هرچیز باید چه بگویید؟ باید بگویید «الحمد لله رب العالمین». سر هر سفره‌ای نشسته‌ایم، خدا رازق است؛ دیگری نیست.

روزی دهنده خدا است؛ این را بفهمیم که خزائن به دست او است؛ کلید آسمان‌ها و زمین به دست او است؛ همه‌کاره او است؛ روزی دهنده او است؛ او هم از سر حکمت کار می‌کند؛ علیم هم او است. حکیم هم او است و روزی می‌دهد و رزاق او است. حالا که این‌گونه است، چه باید کرد؟

این موضوع بحث‌های بعدی است که ان‌شالله می‌رسیم.

جلسه ۳۱۵ (۲ آذر ۱۳۹۸)

● اسم شریف الرزاق

از نظر لغوی، رزق و روزی یک عطای همراه با مدد است که موجب بقای انسان (یا هر موجود دیگری) می‌شود. از جنبه دیگر، روزی باید روزبه‌روز باشد؛ لذا اهل لغت از آن به عطای جاری تعبیر کرده‌اند.

در جلسه قبل این کریمه را خواندیم: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هود ۶)؛ هیچ جنبنده‌ای نیست، جز اینکه بر عهده خدا است که به او روزی بدهد.

«كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» را هم توضیح دادیم. هر موجودی که به وجود می‌آید، در آن علم بی‌انتهای الهی مشخص است که چه مقدار مدد می‌خواهد و چه مقدار به مصلحتش است و چرا باید در جایی روزی به او عطا شود و در جای دیگر نه.

در روایات داریم هرکسی که به دنیا می‌آید چند چیز از همان موقع مشخص است. هم آجلش و هم سعادت و شقاوتش و هم روزی‌اش، همه مشخص است. در روایت این‌گونه آمده است و هیچ منافاتی با اراده انسان ندارد. بعضی‌ها متوجه این موضوع نیستند. علم ربوبی به همه اراده‌ها تعلق گرفته است و نحوه وجود انسان را دست نمی‌زند تا قضا و قدر را درست کند. با همین اراده انسان قضا و قدر چیده شده است.

خداوند می‌فرماید: از آغاز بر عهده من است. به تعبیر دیگر، پیش از خلقت انسان، همان موقع که خلق می‌کند، روزی مشخص است.

● روزی همه بر عهده خدا است

«عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ این تعبیر معنای ویژه‌ای دارد؛ یعنی، خدا روزی را بر عهده گرفته است. خداوند مانند بعضی از انسان‌ها خَلَف وعده نمی‌کند. اگر خداوند گفت فردا می‌دهم، می‌دهد و اگر هم بخواهد روزی را کم یا قطع کند، همین‌طور است. این بیانی که عرض شد نشان می‌دهد که پایه کار چیست. اندیشه اصلی بر می‌گردد به این که همه اینها در خزاین الهی هستند و از آنجا نازل می‌شوند. «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (شوری ۱۲). کلید آسمان و زمین دست ما است؛ ما هستیم که روزی را کم‌وزیاد می‌کنیم.

هم بسط رزق دست خدا است و هم سخت‌گرفتن و تنگ‌گرفتن معیشت دست خدا است؛ دست دیگری نیست.

● امساک و ارسال

«هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تَنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (منافقون ۷)؛ منافقین می‌گویند: اتفاق نکنید تا از اطراف رسول‌الله پراکنده شوند. خدا می‌گوید: خزاین دست من است؛ منم که روزی می‌دهم. آنها خیال می‌کنند، خودشان کارهای هستند. اما همه خزاین دست خدا است و حتی همانی که خود منافقین می‌دهند یا می‌گیرند، دست خدا است.

خزاین دست خدا است و او است که امساک می‌کند و اوست که ارسال می‌کند. دست دیگری نیست. یعنی، او است که گاهی جلوی خزاین را می‌گیرد و به افراد نمی‌رسد و او است که گاهی ارسال می‌کند و به انسان‌ها (و همه موجودات) روزی می‌دهد.

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (فاطر ۲)؛ وقتی خدا در خزاین خودش را باز می‌کند، هیچ‌کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد و امساک کند. در نظام هستی این امر خیلی معنا دارد.

انسان‌ها ممکن است گمان کنند که آنها جلوی روزی را می‌بندند یا باز می‌کنند؛ درحالی‌که خداوند خودش است که می‌بندد و باز می‌کند. هزار و یک عامل وجود دارد؛ چه در روزی رسیدن و چه در روزی نرسیدن. به ظاهر ما گمان می‌کنیم که دست ما است.

بنده خدایی شب موقع خواب حالش خیلی خوب بود. با خودش می‌گفت: ان‌شاءالله فردا یک سخنرانی قرائی خواهم کرد. صبح که از خواب بلند شد، دید گلویش گرفته است.

عوامل یکی‌دوتا نیست. فقط یک راه وجود ندارد، بلکه هزار و یک راه وجود دارد. حتی در سطح مادی آن. من الان نمی‌خواهم به صورت ماورایی مانند نزول روزی برای حضرت مریم، قضیه را حل کنم. آن پابرجا است.

● توکل بر رزاقیتِ خدا

بنده خدایی مؤمن بود و ایمان خوبی هم داشت. (این نمونه‌هایی که می‌گویم معیار نشود و از آن قاعده کلی نسازید. چون برای یک مؤمن خاص است و من فقط می‌خواهم حال معنوی او را برایتان بگویم). ایشان در قدیم کفش می‌دوخت و این کفش‌ها را جلوی مغازه می‌گذاشت که الان می‌گویند ویتترین. آن موقع ویتترین نبود. یک‌وقت به دلش افتاد که تو این را می‌خواهی جلوی چشم مردم بگذاری که مردم ببینند و بخزند. روزی‌رسان خدا است؛ تو چه کاره‌ای؟! وقتی این‌جور شد، گفت: من از این به بعد کفش‌ها را جلوی مغازه نمی‌گذارم.

چون مؤمن پاک و خوش‌دلی بود و این نیت را کرده بود، بعد از مدتی یک مشتری از شهر دیگری آمد و همه کفش‌هایش را یک‌جا خرید. درحالی‌که هیچ‌وقت سابقه نداشته که از شهر دیگر برایش مشتری بیاید.

این مؤمن در این موقعیت چه می‌گوید؟ می‌گوید: روزی‌رسان (فقط) خدا است. خدا بخواهد راه را باز کند، راه دارد. دست ما نیست. یعنی، «من حیث لایحتسب» است و هزار و یک راه وجود دارد. خدا می‌تواند مشتریِ همیشگی‌ات را از تو بگیرد و می‌تواند آن شخص بی‌مشتری را مشتری‌دار کند.

● رحمت و قهر الهی

به این آیه از زاویه رحمت و قهر ربوبی نگاه کنید: «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (فاطر ۲)؛ وقتی خدا اراده کند که چیزی را به کسی برساند، هیچ‌کس نمی‌تواند ممسکِ او باشد و حتی با دست همان کسی که می‌خواست به او چیزی نرسد، با دست همان به او می‌دهد.

الان این وضعیتی را که در عراق برای ما رقم زده‌اند، کسی فکر می‌کرد که این‌گونه شود؟ آیا ما با جنگ رفتیم آنجا را فتح کنیم؟ خیر. ما در جنگ تا بصره رفتیم و برگشتیم. ولی تا بغداد را چه کسی به ما داد؟ به من بگویید، می‌گویم خدا از طریق خطبی که در ذهن جرج بوش انداخت، این را به ما داد.

قاعده کلی این است که وقتی خدا اراده کند که کاری کند، از طریق کسی که مخالف است، این کار را می‌کند.

«وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»؛ اگر امساکی از آن سو صورت بگیرد، هیچ مرسلِی در کار نخواهد بود و اگر ارسالی هم صورت بگیرد، از آن سو خواهد بود نه از این سو.

● او عزیز و حکیم است

«هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ دست خدا باز است؛ کسی نیست او را مقهور کند؛ (عزیز است). او قادر است؛ او است که عزت دارد. او است که غلبه دارد. حکیم هم او است. به چه کسی روزی بدهد و چرا بدهد و چقدر بدهد، (همه به دست او است).

کسی که این اندیشه را دارد، نگاهش با دیگران فرق دارد. اصل اینها بر می‌گردد به اسم شریف «الرزاق». خداوند می‌داند که روزی را چگونه به دست افراد برساند.

● بسطِ رزق و تنگیِ رزق

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (عنکبوت ۶۲)؛ خدا برای بندگانش روزی را گسترش می‌دهد و همچنین خدا روزی را تنگ می‌کند. چرا؟ چون خدا نسبت به همه چیز آگاه است و مصلحت هرکسی را می‌داند.

او علیم است؛ لذا گاهی بسطِ رزق است و گاهی تنگیِ رزق. یعنی، خدا است که تنظیم می‌کند که چقدر برسد؛ کم یا زیاد برسد. ما در جلسه قبل به صورت مختصر مصلحت‌ها را توضیح دادیم.

گاهی خداوند متعال برای مؤمن چنین مقدر می‌کند که خیرش در این است: مثلاً باید بیست سال سختی بکشد تا کارش درست بشود.

هم مؤمن خبیث داریم و هم مؤمن طیب. خدا می‌خواهد مؤمن طیب را از مؤمن خبیث جدا کند و گاهی از طریق همین اسم «رزاق» عمل می‌کند و رزق را زیاد یا کم می‌کند.

● خوش‌دلی و پاک‌دلی

تو خودت بین چقدر خوش‌دلی و پاک‌دلی داری و در ایمان واقعیت داری؛ بقیه را بین خدا چه می‌کند. چون خدا علیم است روزی را رقم می‌زند و این کار برای تو بی‌دلیل نیست. همه اینها برای خیری است که برای مؤمن رقم می‌زند. الان بحث رزق است، ولی همه‌جا این قاعده کلی جاری است که هرچه برای مؤمن رقم می‌خورد، خیر او در آن است.

برای حفظ ایمان مؤمن، گاهی خدا روزی را بر او تنگ می‌گیرد و به او زیاد نمی‌دهد و گاهی هم روزی او را زیاد می‌کند.

اگر آدم فقط پاک‌نهادی خودش را در ایمان درست کند، خدا می‌داند در روزی‌دادن با او چه کار کند و چگونه او را پیش ببرد. سخت هم بگیرد، این سخت‌گرفتن بی‌حساب نیست.

همه سخت گرفتن‌ها مصلحت دارد.

● مؤمن طیب و مؤمن خبیث

گاهی ایمان داریم، ولی این ایمان با هوای نفس و نفسانیت همراه است. مؤمن است، ولی یک دسته از شرارت‌ها در درونش وجود دارد و سر بزنگاه، شرارت و شیطنت و هوای نفس را رجحان می‌دهد. این مؤمن خبیث است.

اما مومنانی هستند که با این‌که شرارت در جان‌شان وجود دارد، ولی در وقتش ایمان را رجحان می‌دهند.

این سخن فقط در مورد مؤمنین نیست، بلکه در مورد کفار هم صادق است. گاهی خداوند متعال به خاطر خشمش از کافر، رزقش را کم یا زیاد می‌کند. گشایش روزی و تنگی روزی هم برای مؤمن است و هم برای کافر، ولی من فقط درباره مؤمن توضیح دادم. خدا می‌داند با شخص چه کار کند.

می‌شود به جرح و تعدیل اسمای حسنی پرداخت، ولی الان به آن نیاز نیست. علامه طباطبایی در جلد اول المیزان، ذیل بحث شفاعت به این جرح و تعدیل‌ها پرداخته است.

● چرا خوشحالی؛ چرا یأس!

«وَ إِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ؛ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (روم ۳۶ و ۳۷)؛ هنگامی که به مردم رحمتی می‌دهیم، خیلی خوشحال می‌شوند و اگر به خاطر اعمال خودشان به آنها سیئه‌ای دادیم و روزی‌شان را تنگ کردیم، آنها مأیوس می‌شوند.

خداوند می‌فرماید: آنجا چرا خوشحال و اینجا چرا مأیوس می‌شوید؟ مگر نمی‌دانید که همه اینها دست خدا است؛ خدا داده است و تو خوشحال و سرمست شدی؛ نمی‌دانی وقتش که شد خدا می‌تواند از تو بگیرد؟! قارون مگر چطور بود؟ چندین نفر فقط کلیددار صندوق‌هایش بودند. همین شخص با آن همه دبدبه و کبکبه که داشت و می‌گفت همه اینها از «من» است و خیلی هم خوشحال بود، خداوند فرمود: «ما با دهان باز کردن زمین، او را در زمین فرو بردیم». اگر خدا بخواهد روزی را تنگ کند، راحت می‌تواند تنگ کند.

چرا بعضی‌ها مأیوس می‌شوند؟ مگر نمی‌دانند که خدا دستش باز است و می‌تواند روزی را زیاد کند.

برخی از آقایان که وصل به خدا بودن‌شان خیلی زیبا است، هروقت در تنگی قرار می‌گیرند، می‌گویند: خدا است که کار می‌رسد و راه را باز می‌کند. تا الان مگر خدا روزی نداده است؟ از این به بعد هم روزی ما با خدا است. به من چه ربطی دارد؟ من تلاش خودم را می‌کنم، ولی اگر روزی بر من تنگ و سخت شد، سخت بشود؛ چه مشکلی دارد. خدا اگر بخواهد راه‌ها را باز کند، راحت باز می‌کند.

اگر می‌دانید که دست خدا است، چرا به آن چیزی که خدا داده است، خوشحال می‌شوید و به آن چیزی که خدا نداده است، مأیوس می‌شوید؟ یأس یعنی چه؟

اینجا به صراحت، بحث از سلوک است. با اینکه می‌دانی روزی دست خدا است، یأس چرا؟

● توکل به رزاق حقیقی

یکی از روحانیون در نجف بود که بعدها جزء فقهای قَدَر شد. از علمای آمل بود. در ایام جوانی ایشان، یک سال قحطی شد. واقعاً هم سخت بود. آنجا مادرخانمش هم در خانه‌اش بودند. خانمش این وضعیت را تحمل می‌کردند، ولی بقیه تحمل نکردند و تعبیر زشتی به کار بردند و توهین کردند. به ایشان خیلی برخورد. با خود گفت: خدایا، این قحطی برای همه است و من هم که مقصر نیستم و دارم درس را می‌خوانم. چه کار کنم؟ همین را گفت. بعد از ظهر آمدند در خانه‌اش را زدند و وجهی را به او دادند که خرج یک سالش را پوشش داد.

این واقعه باعث شد که ایشان هروقت در سختی محض قرار می‌گرفت، می‌دانست به وقتش برایش می‌رسد.

جلسه ۳۱۶ (۹ آذر ۱۳۹۸)

● اسم شریف الرزاق

بحث در اسم «رزاق» و «خیرالرازقین» و «رازق» است. این اسماء با کمی تفاوت، کنار هم قرار می‌گیرند. «خیرالرازقین» همان «رازق» است؛ «رزاق» هم همان «رازق» است با یک لطف افزون‌تر.

در مورد رزق عرض شد که هر جنبنده‌ای، علاوه بر اصل وجود، برای بقایش نیاز به مدد وجودی دارد؛ یعنی باید با اسم «رزاق» باقی بماند. سپس عرض شد که خدا از خزائن خودش روزی می‌دهد و مسئله ارتباط با آسمان را مطرح کردیم و اینکه زمین با آسمان می‌چرخد و منظور از آسمان، عالم معنا است نه این آسمان ظاهری.

تقدیرات از آن سو رقم می‌خورد؛ تقدیرات به گونه‌ای رقم می‌خورد که در اینجا سر صحنه، روزی به انسان (یا هر موجود دیگر) می‌رسد. او گمان می‌کند چون قابل است، روزی به دستش می‌رسد؛ ولی واقعیت این است که از آن سو رقم می‌خورد و به این سو (زمین) مرتبط نیست.

این آیه را خواندیم: «وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (روم ۳۶ و ۳۷)؛ بعضی‌ها تا نعمتی به آنها می‌رسد، خوشحال می‌شوند؛ براساس شادمانی دنیوی که پیدا می‌کنند، می‌گویند کار تمام شد. ولی به این فکر نمی‌کنند

که اگر خدا بخواهد نعمت‌ها را از آنها بگیرد، یک‌شبه می‌گیرد. آنهایی هم که مایوس می‌شوند، نمی‌دانند که خدا روزی را بسط می‌دهد.

آیات بعد آیات ۳۵ تا ۳۹ سوره سباء است. «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ»؛ می‌گویند اموال ما خیلی زیاد است و سرمایه‌دار هستیم و عذاب هم نمی‌شویم. علامه در المیزان توضیح می‌دهد که اینها کسانی هستند که وقتی خدا به آنها اموال زیاد می‌دهد، گمان می‌کنند که خدا در آخرت هم به آنها توجه دارد. بعضی‌ها تا به آنها مال داده می‌شود، می‌گویند ما نزد خدا ارج و قرب داریم و تا مال از آنها گرفته می‌شود و کمی به آنها سخت گرفته می‌شود، می‌گویند خدا دیگر به ما توجهی ندارد. «قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدا روزی را زیاد کرده است. آن وقت تو به این اموالت می‌نازی؟ خدا است که روزی را کم و زیاد می‌کند؛ دست من و تو نیست.

تقدیرات را از آن سو رقم می‌زنند و تقدیرات بر حسب اعمال ما است و اعمال خوب و بد ما اثرگذار است. تقدیرات آن‌سویی است و اصلاً این‌سویی نیست. اکثر مردم مسائل را این‌گونه نمی‌بینند. این در کار خیلی باید معنادار شود. باید این را خوب فهمید که قضا و قدر، این روزی‌ها را سامان می‌دهد.

این‌طور نیست که هرکس زرنگ‌تر است، مالش زیادتر باشد. در بازار کسانی هستند که خیلی زرنگ نیستند، ولی مال فراوان دارند. اگر انسان هزار زرنگی داشته باشد، ولی خدا بخواهد راه را ببندد، راه بسته می‌شود.

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ ءَامِنُونَ وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي ءَايَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (سباء ۳۷ تا ۳۹)

● روزی‌دهنده فقط خدا است

بحث امساک و ارسال را جلسه قبل بیان کردیم که اگر خداوند امساک کند، هیچ‌کس نمی‌تواند در خزائن را باز کند و آن را ارسال کند (آیه ۲ سوره فاطر). قرآن جلوتر می‌رود و روزی‌رسانی را در خدا منحصر می‌کند؛ در قرآن از این دسته حصرها فراوان داریم. فقط خدا است که روزی‌دهنده است.

حصر رزق در کار الهی خیلی معنادار است. انسان باید روزی‌اش را با رازقی که تنها روزی‌دهنده است، ببندد؛ نه با چیز دیگر.

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ «هُوَ الرَّزَّاقُ» افاده حصر می‌کند. یعنی، جز او روزی‌دهنده‌ای نیست. رزاق هم یعنی به‌شدت روزی‌دهنده و به‌کثرت روزی‌دهنده.

● همه سر سفرهٔ خداییم

هیچ موجودی نیست که دهانش باز باشد و خدا به او روزی ندهد. (هر دهانی که باز است، روزی‌دهنده‌اش خدا است). «عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ یعنی، بر خدا است که روزی دهد. اگر این‌گونه نگاه کنید، می‌بینید که همه سر سفرهٔ خدا نشسته‌اند و روزی می‌خورند. برای همه، روزی‌ها مقدر شده است.

خداوند به وسعت کل هستی به مخلوقات روزی می‌دهد.

خداوند در جانب روزی دادن، به شدت مُصرّ است. و به جدّ می‌خواهد روزی بدهد و لحظه‌لحظه به همهٔ افراد روزی می‌دهد. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»؛ یعنی، فقط او است که روزی‌دهنده است و «ذُو الْقُوَّةِ» است یعنی، به‌شدت قوّت دارد و «المتین» هم هست و هیچ ضعفی هم در روزی دادن ندارد.

در روزی و رزق ما فقط با یک نفر روبه‌رو هستیم نه با افراد؛ و باید همه‌جا خدا را به عنوان رزوی‌دهنده ببینیم.

● نمونه‌ای از ادب دینی

این ادب دینی که سر هر سفره‌ای که نشسته‌ایم، خدا رزاق است؛ این را چطور معنا می‌کنید؟ «الحمدلله» که می‌گوییم، چگونه آن را معنا می‌کنید؟

کسی که اهلش باشد به لحاظ معرفتی، می‌فهمد که چه خبرها است که گندم تبدیل به این نان شده است.

هرچه را که می‌بینیم برای خودش یک چرخه‌ای است و به‌گونه‌ای قرار گرفته است که همه روزی بخورند.

برخی از عالمان ربانی هر لقمه‌ای که می‌خورند، برای همین لقمه چقدر خدا را ناز می‌دهند؟ آنها می‌دانند چه خبر است تا این لقمه به دست‌شان رسیده است.

اگر کسی این حصرِ روزی را بفهمد، از یک جهت، تمام مجاری محو می‌شوند، نه اینکه مجاری نباشد، بلکه هستند، ولی دیگر دیده نمی‌شوند.

دست این و آن را نبین؛ دست خدا را (در همه‌چیز) ببین.

فردی نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و حضرت به او کمکی کرد و او گفت: «الحمدلله رب العالمین». امام صادق علیه‌السلام خیلی خوش‌شان آمد که آن فرد به جای تشکر از ایشان از خدا تشکر کرد. حضرت دوباره به او کمک کرد و او گفت: «الحمدلله رب العالمین» و امام برای بار سوم به او کمک کرد ولی این بار، او از خود امام تشکر کرد. حضرت فرمود: اگر همین‌طور ادامه می‌دادی و «الحمدلله» می‌گفتی، تمام دارایی‌ام را به تو می‌دادم؛ یعنی، تو اصل را می‌شناسی. این نکتهٔ خوبی است که دین به ما آموخته است.

وقتی حصر روزی را برای خدا بدانیم، دیگر کاری با هیچ کس و هیچ چیز نداریم. و سر در آسمان داریم نه زمین؛ نه این و آن. خدا است که روزی می‌دهد؛ به این و آن چه کار داریم. اینجا حصر روزی است برای خدا.

یکی از طلبه‌ها می‌گفت: جایی می‌رفتیم و یک وجهی هر سال می‌دادند. ولی یک سال به دلیلی به هم خورد. او گفت: آنجا به هم خورد؛ خداوند که روزی‌دهنده است. با جان و دل گفت: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»؛ که با این آیه، هم به خودش دلداری داده باشد و هم بهانه‌ای باشد برای ارتباط با خدا. همه این پستی‌ها و بلندی‌های زندگی (و سختی‌ها و راحتی‌های آن) برای این است که ما با خدا ارتباط برقرار کنیم. این طلبه اینها را می‌دانست. او گفت: یک روز نگذشت که مسئله مالی‌ام حل شد؛ درحالی‌که طبق روال معمول، این حالت محال بود.

یک طلبه‌ای پدرش مشکل داشت و تنها فرزندی که می‌توانست به او کمک کند، همین طلبه بود. او رفت با یکی از عالمان ربانی مشورت کرد. عالم ربانی به او گفت: که این امر بر شما متعین است که نزد پدرتان بروید و خدا ان‌شالله درست می‌کند. او همین که راه افتاد و هنوز به شهر خودش نرسیده بود که بین راه به او زنگ زدند و برای یکی از مساجد شهر برای امامت جماعت از او دعوت کردند.

وقتی انسان وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، بقیه‌اش با خدا است. عالم دستِ خدا است.

انسان در باب رزق، باید فقط خدا را ببیند و این و آن را نبیند؛ دیگران را مجاری فیض بدانند؛ خدا در دل یگران می‌اندازد.

خدا را ببین و بقیه را مجاری فیضِ خدا بدان.

سر در آسمان

انسان باید سر به آسمان داشته باشد. این نوع معرفت‌ها سر به آسمان داشتن، می‌خواهد. یعنی، باید به خدا وصل باشد نه به دیگری. آدم باید روزی را از خدا بخواهد.

فضای رزق

روال طبیعی هم باید طی شود و انسان باید وظیفه‌اش را انجام دهد، ولی بداند که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»؛ خدا است که خدایی می‌کند و خدا هم وعده کرده است و گفته است که من روزی کسی را قطع نمی‌کنم. اصلِ این کار که انجام شود و این و آن را نبینیم و خدا ببینیم، این راهِ اصلیِ فضای رزق است. اگر این نگاه بیاید، آدمی راحت می‌شود.

نصیحت لقمان

در روایت آمده است که لقمان حکیم به فرزندش توصیه می‌کرد: کارت را بکن ولی غصهٔ روزی را نخور. آن وقت که کودک بودی، غصهٔ روزی نمی‌خوردی. آیا روزی‌ات قطع شد؟ اگر الان غصه بخوری، چیزی اضافه می‌شود؟ خیر. تو به وظایف عمل کن. خدا وقتی شیرخواره بودی به تو روزی داد (خدا همان خدا است)؛ الان هم که بزرگ شدی و پدر شدی و خانواده داری، باز هم خدا روزی‌ات را می‌دهد.

● عمل بر حسب وظیفه

هرکس بر حسب وظیفه خودش عمل کند و با یک عقلانیتی هم کارهایش را پیش ببرد. مانند آن فردی که نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و می‌خواست مغازه‌اش را تعطیل کند. اما امام فرمود تو برو مغازه‌ات را جارو کن و همان جا بنشین؛ بقیه‌اش بر عهده خدا است. از تو حرکت از خدا برکت. روزی‌دادن بر عهدهٔ خدا است. تو وظایف را انجام بده. وظیفهٔ تو چیست؟ وظایف‌ات این است که در مغازه را باز نگه داری. بقیه‌اش دست تو نیست. (با خدا است).

بنده خدایی می‌گفت: در ایام تبلیغ، به دلیل کثرت اشتغالات، کار روحی‌ام کم می‌شود. او با خدا این گونه تعامل می‌کرد: «خدایی که روزی‌دهنده است، جای دیگر روزی معنوی را می‌دهد. من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم و می‌دانم خدا جای دیگر جبران می‌کند».

● قاعدهٔ عمل بر مبنای وظیفه

این را باید قاعده کرد که هم در رزق مادی و هم در رزق معنوی، باید طبق وظیفه عمل کرد. هرکس باید به وظیفه‌اش عمل کند. اگر طلبه است، باید کار خودش را که درس خواندن است، انجام دهد. وقتی این طور باشد، می‌بینید که راه باز می‌شود، بدون این که آدمی بخواهد.

● روزی «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق ۲ و ۳)؛ تقوا پیشه کن؛ خدا راه را باز می‌کند. دست تو نیست که. اگر کسی به خدا توکل کند، «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» می‌آید. و این «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» بسیار شیرین تر از «مِنْ حَيْثُ يَحْتَسِبُ» است. معمولاً «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» برای مؤمنی است که آشنا با آسمان است و آشنای با خدا است؛ اصلاً راه بندگی شیرین و عاشقانه با خدا همین است.

این روزی «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» روزی‌ای است که خدا راه را باز می‌کند (و گشایش حاصل می‌کند). این راه مانند شهریه، که هر ماه مشخص است، نیست.

بر خدا توکل کنید؛ بقیه‌اش را چه کار دارید! «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ».

● پاک باش

پاک باش و کارت را بکن. در این صورت، مورد توجه خواهی بود؛ یعنی، نمی‌گذارند، (تو تنها بمانی).

بنده خدایی می‌گفت: یک سال خرجم زیاد بود، پول زیاد آمد و یک سال خرجم کم بود، پول کم آمد.

وقتی روزی‌دهنده فقط خدا است، چرا انسان باید به دیگری رو بیاورد.

معرفت توحیدی که آمد، انسان را آرام می‌کند و اهل توکل می‌کند.

(انسانی که به خدا وصل است) فقط یک چیز یاد می‌گیرد که بر حسب وظیفه تلاش کند و بقیه‌اش را به خدا واگذارد. اگر این (اعتقاد) در کار بیاید، نوع تعامل انسان با عالم و دیگران و با خدا تغییر می‌کند.

این سَبْک را یاد بگیریم که به آسمان وصل شویم.

مؤمن باید «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» را در کارش بیاورد، به سَبْکِ «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ».

جلسه ۳۱۷ (۲۳ آذر ۱۳۹۸)

● اسم رزاق

خداوند روزی‌دادن را در خودش منحصر می‌کند. این آیه را خواندیم: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ خدا روزی‌دهنده است و اقتدار کامل هم دارد و آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد و احدی هم در این میان نمی‌تواند مانعش باشد؛ تنها روزی‌دهنده خدا است.

فرهنگ قرآنی به مؤمن یاد می‌دهد، هر چه به او رسید، همیشه آن انتها و آن اصل و حقیقت اصلی را ببیند. در پس هر دادن (و هر نعمت) خدا را ببیند، که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ».

گاهی مؤمن چیزی را در لابه‌لای زندگی‌اش احساس می‌کند، یعنی پستی و بلندی زندگی، او را به اینجا می‌کشاند که می‌فهمد خدا دهنده است؛ خدا گیرنده است؛ خدا همه‌کاره است (می‌گویم چنین احساسی دارد، نمی‌گویم شهود). اگر تیری رها می‌شود، مؤمن تیر را نمی‌بیند، بلکه تیرانداز را می‌بیند. در فرهنگ قرآنی و دینی، به افراد این را یاد داده‌اند.

● نگاه آسمانی

مؤمن همیشه از زمین به آسمان نگاه می‌کند؛ از راه آسمان به زمین نگاه کند، می‌بیند که همه‌چیز از آن طرف انجام می‌شود و تقدیرات آن‌طرفی است و اینجا هیچ‌چیزی بی‌حساب نمی‌آید.

با این نگاه، اگر چیزی به مؤمن برسد، با خود می‌گوید: نکند آنچه به من داده شده است از سر خذلان باشد یا از سر امتحان. ابتدا این حالت خوشی است، ولی بعدها دست خدا را می‌بیند، ولو هرکسی بخواهد مانع شود.

این احساس مؤمن خیلی خوش است که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»؛ وگاهی مؤمن با همین آیه‌ها خودش را به این باور می‌رساند.

● قرآن زیاد بخوانید

مؤمن باید در فضای قرآن نفس بکشد. تقاضا می‌کنم، قرآن زیاد بخوانید تا تبیین‌های آسمانی در زمین را یاد بگیرید. این فرهنگ قرآنی را یاد بگیریم که هرچه به ما داده می‌شود، سر به آسمان بلند کنیم و بگوییم: «خدا یا، تو این را به ما داده‌ای». هر آنچه به ما می‌رسد، اصلش را ببینیم؛ هرچه به ما می‌رسد از آن سو است.

● پاکان، یاران حضرت حجت

ما برخی از چیزها را باور نمی‌کنیم. اینکه در آخرالزمان فتنه‌ها زیاد می‌شود و خیلی‌ها جدا می‌شوند؛ برخی می‌گویند: اینها کم آوردند و می‌جنگند؛ ولی از آسمان نگاه کنیم، چگونه است؟ واقعش این است که آن‌قدر ابتلائات زیاد می‌شود تا فقط افراد ناب برای حضرت حجت باقی بمانند.

در باب حضرت حجت، در کمال‌الدین آمده است که سه نفر دیدند امام صادق علیه‌السلام به شدت گریه می‌کنند. از امام علیه‌السلام پرسیدند چرا گریه می‌کنید؟ ایشان فرمودند: برای حضرت حجت گریه می‌کنم؛ به‌خاطر اینکه جریان حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی در حق ایشان جاری می‌شود.

در جریان حضرت نوح، به او گفته شد: این دانه‌ها را بکار و هروقت به بار رسید، ان‌شاءالله برای شما فتوحی حاصل می‌شود. حضرت نوح این را به یارانش گفت. وقتی به مرحله آخر رسید، دیدند خبری نشد. بعد دوباره پیام آمد از دانه‌های باقیمانده‌ای که داری، بکاری، می‌شود. چند بار این اتفاق افتاد. تا اینکه کم‌کم تک‌تک مؤمنین ضعیف رفتند و خالص‌ها ماندند. خدا اراده کرده بود که بعد از طوفان نوح فقط پاکان باقی بمانند. از آن طرف نگاه کنید، تسویه الهی است، ولی از این طرف که نگاه می‌کنید، می‌بینید که افراد کم آورده‌اند.

در مورد حضرت حجت هم همین‌گونه است؛ بداءهایی در مورد قیام حضرت حجت واقع می‌شود تا یاران حضرت تسویه شوند. حتی مؤمنین انقلابی شدید هم کم می‌آورند، تا آن ۳۱۳ نفر و آن ۱۰۰۰۰ نفر باقی بمانند. چرا؟ چون برای تشکیل حکومت، فقط پاکان بمانند و این پاکان کل عالم را اداره کنند.

● تبیین آسمانی

این رزاقیت الهی در کار مؤمن، در همه شئونش می‌آید. در روزی‌اش می‌آید؛ در پستی و بلندی زندگی‌اش می‌آید. مؤمن همیشه در خوف و رجاء است و همیشه این تبیین آسمانی را دارد. در بعضی از افراد، این تبیین آسمانی به القای قلبی تبدیل می‌شود. مؤمن احساس می‌کند که همه‌جا دست خدا در کار است. به مؤمن القای قلبی می‌شود. مؤمن هم در سختی‌ها و هم در گشایش‌ها، دست خدا را می‌بیند. واقعاً اسم رزاق به شکل حصری، کار می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸).

● روزی «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق ۲ و ۳). گاهی آن یحتسب‌های مؤمن حذف می‌شود؛ یعنی، روی آن چیزهایی که حساب می‌کند، درست از کار در نمی‌آید.

● احادیث روزی «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ». این «من حیث لا یحتسب» در اینجا برای مؤمنین خاص و قوی است.

در حدیث دیگری آمده است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دَعَاؤُهُ»؛ برخی از این احادیث نتایج اجتماعی می‌گیرند که حکومت باید بر مؤمنین سخت بگیرد. درحالی‌که معنای این حدیث این‌گونه نیست؛ بلکه مراد از این حدیث این است که خدا مؤمنانی را که خیلی دوست دارد، برای آنها زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا همیشه سر به آسمان داشته باشند. مؤمن هم لذت می‌برد از اینکه می‌بیند، خدا با او این‌گونه رفتار می‌کند.

برخی از بزرگان، که سرپرستی طلبه‌ها به عهده آنها است، احساس مسئولیت سنگینی دارند و بر این باورند که طلبه‌هایی که زیرمجموعه‌شان هستند و مشکل معیشتی دارند، باید برای معیشت آنها کاری کرد.

بنده‌خدایی، اولِ طلبگی به ذهنش خطور کرد که فرزندانم چند سال دیگر بزرگ می‌شوند؛ باید برایشان خانه و جهیزیه آماده کنم؛ باید برای این موضوع فکری کنم. بعد با خودش گفت: وظیفه من درس خواندن است. اگر بخواهم به فکر خانه و جهیزیه فرزندانم باشم، باید از درسم بزنم که با طلبگی‌ام نمی‌سازد؛ درحالی‌که، الان وظیفه من درس خواندن است؛ چرا از درسم بزنم. من کار خودم را ادامه می‌دهم، اگر سختی به‌نهایت رسید، وارد کار دیگر می‌شوم. من کار و وظیفه خودم را انجام می‌دهم، خدا بهتر از خودم، از من حمایت خواهد کرد. تو کار خودت را انجام بده، به بقیه‌اش چه کار داری!

(این تشخیص وظیفه، فقط منحصر به یک گروه خاص نیست، بلکه همه باید به وظیفه خود عمل کنند). کاسب در بازار هم باید این دیدگاه را داشته باشد. امام صادق علیه‌السلام به شخصی که می‌خواست مغازه‌اش را تعطیل کند، فرمود: تو برو مغازه‌ات را باز کن و جارو کن و آنجا بنشین؛ کار خودت را انجام بده و بقیه‌اش را به خدا واگذار کن.

«من حیث لایحتسب» خیلی شیرین است؛ چون ممکن است مؤمن تا آخرین لحظه درگیر باشد و در پایان خدا روزی‌اش را از آنجا که گمان نمی‌کند، برساند. طبق روال عادی انجام این کار شدنی نبود، ولی انجام می‌شود. خدا این‌گونه قرار می‌دهد تا بنده‌اش بیشتر به سمتش برود و بیشتر دعا کند. این (نحوه سلوک) برای زمانی است که خدا خیر بنده را می‌خواهد و بنده هم بنده خوشی است (و مورد عنایت است). این (نحوه سلوک) برای مؤمنین عادی نیست، بلکه مؤمن عادی باید کار خودش را درست کند. اگر طلبه است، باید کنار درسش کارهایی که منافات با طلبگی ندارد، انجام دهد. اما مؤمن حقیقی، راه رزقش باز است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: حضرت موسی دنبال آتش رفت تا برای خانواده‌اش آتش مهیا کند، ولی نتیجه‌اش این شد که آنجا به او نبوت دادند؛ این یعنی، به حضرت موسی «من حیث لایحتسب» نبوت داده شده است؛ «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى ع ذَهَبَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَأَنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ».

آنجا که نمی‌دانی و امید نداری، نسبت به آنجا که امید داری، امیدوارتر باش.

امام صادق می‌فرمایند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ ع جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع خَرَجَ يَقْتَبِسُ لِأَهْلِهِ نَاراً فَكَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجَعَ نَبِيّاً مُرْسِلاً وَ خَرَجَتْ مَلِكَةُ سَبَاٍ فَأَسْلَمَتْ مَعَ سَلِيمَانَ ع وَ خَرَجَتْ سَحْرَةُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ».

ملکه سباء به سمت سلیمان رفت. او از ترس اینکه حکومتش از دست برود، نزد سلیمان رفت، ولی مسلمان شد؛ سحره فرعون هم رفتند تا عزت را برای فرعون بیاورند، ولی مؤمن شدند.

به آنجایی که امید کمتری داری، بیشتر دل ببند تا آنجایی که امیدواری.

این روایت، اندیشه «من حیث لایحتسب» را خیلی خوش توضیح می‌دهد. چراکه همه تقدیرات دست خدا است و زمانی که خزائن الهی باز شوند، هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی او را بگیرد. اگر خدا بخواهد چیزی را به ما برساند، از آنجایی که گمان نمی‌کنیم، آن را به ما می‌رساند.

● لزوم دنبال روزی رفتن و ممنوعیت ترک طلب

هر اندیشه‌ای که در دین بیان می‌شود، در کنارش آسیب‌هایی هم ممکن است به وجود بیاید.

وقتی از روزی «من حیث لایحتسب» صحبت می‌شود، نباید به این نتیجه رسید که انسان نباید به دنبال روزی برود. منطق دینی، این را توضیح می‌دهد که «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها». با اینکه خدا رزاق است، ولی طلب روزی هم وجود دارد و باید به دنبال روزی رفت. رزاق خدا است. ولی این به این معنی نیست که می‌شود طلب روزی را ترک کرد. بازاری باید به بازار برود و کارمند به محل کارش؛ هرکس باید سر کار خودش برود. چرا؟ چون «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها». خداوند از طریق مجاری روزی می‌دهد. در کنار این مجاری عادی، مجاری دیگری هم وجود دارد که ما از آن بی‌خبریم. از آن طریق هم روزی‌هایی می‌رسد که «من حیث لایحتسب» است.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا فَعَلَ عَمْرُ بْنُ مُسْلِمٍ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَقْبَلَ عَلَى الْعِبَادَةِ وَ تَرَكَ التَّجَارَةَ فَقَالَ وَيْحَهُ أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ- إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمَّا نَزَلَتْ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» أَغْلَقُوا الْأَبْوَابَ وَ أَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ وَ قَالُوا قَدْ كَفَيْنَا فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ص فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ مَا حَمَلَكُمْ عَلَى مَا صَنَعْتُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تُكْفِلُ لَنَا بِأَرْزَاقِنَا فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ فَقَالَ إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ، عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ» (اصول کافی، ج ۵، ص ۸۴).

خداوند می‌گوید: دهانت باز باشد؛ خدا دهان باز را بدون روزی نمی‌گذارد.

تو طلبت را بکن، بقیه‌اش با خدا است. آنچه خدا خوشش می‌آید، آن را راه قرار می‌دهد. از چه خوشش می‌آید؟ اینکه ما دست به کار شویم؛ نه اینکه بیکار بنشینیم و بگویم، تقوا پیشه کرده‌ام!

در متن دینی از یکی از انبیا آمده است که مریض شده بودند و می‌گفتند خدا شفا می‌دهد. تو نزد طبیب برو، خدا شفا می‌دهد. یعنی، «هو الشافی» در ضمن شیوه طبیعی قرار گرفته است.

● خواص و ثمرات تبلیغ

بنده خودم می‌پسندم که طلبه‌ها تبلیغ بروند، چون تبلیغ این خاصیت‌ها را دارد:

۱. تلقین حقایق به خود آدم است؛

۲. دستگیری از مردم است؛

۳. تحقیق میدانی از حقایق دینی است؛

۴. یک وجهی هم به صورت متعارف به طلاب می‌دهند. البته نه آن‌گونه که وجهی مشخص شود.

از این دست کارهایی که با کارهای حوزوی می‌سازد، مانند کارهای تحقیقی خوب است. تحقیق قبل از اینکه بحث وجه باشد، خودش هم خوب است.

شریعت نمی‌گوید طلبِ روزی نکن. طلبِ روزی هر کس به حسب وظیفه‌اش می‌باشد.

گاهی هم کارهایی را بدون روزی (دستمزد) انجام دهیم. این جور نباشد هر کاری می‌کنیم، دنبال عوض باشیم.

«وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء ۳۲)؛ طلبِ فضلِ الهی کنید. یعنی، از ما خواسته‌اند که طلبِ روزی کنیم.

خودِ کار عبادت است.

طلبِ روزی عبادت است.



جلسه ۳۱۸ (۳۰ آذر ۱۳۹۸)

● اسم شریف رزاق

در اسمای حسناي الهی و تعامل سلوکی با آنها، بعد از ذکر چند مقدمه، به اسم شریف «رزاق» رسیدیم. معنای این اسم و حصرِ رزاقیت در حضرت حق را توضیح دادیم و این آیه را خواندیم: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ فقط خدا روزی‌دهنده است.

بعد رسیدیم به این کریمه: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق ۲ و ۳). اگر تقوا پیشه کنید، به شما روزی «من لا يحتسب» داده می‌شود. این مباحث برای برخی آفاتی دارد. مثلاً تا این کریمه را می‌خوانند، می‌گویند: من دیگر کار نمی‌کنم و تقوا پیشه می‌کنم. این موضوع باعث شد که بحثِ لزومِ طلبِ رزق در احادیث بیان را کنیم.

● لزوم طلبِ رزق

برخی در زمان رسول الله گفتند: «قد كُفينا»؛ خدا ما را کفایت می کند (و ما دنبال طلب روزی نمی رویم) و به عبادت می پردازیم. حضرت به آنها فرمود: این طور نیست و خداوند چنین بنده ای را اجابت نمی کند.

چرا باید به دنبال طلب روزی باشیم؟ چون «أبى الله أن يجرى الأمور إلا بأسبابها» یا «أن يجرى الأشياء بأسبابها».

● رزق آسمانی و رزق بهشتی

هروقت خداوند روزی داد، «الحمد لله»؛ و هروقت روزی نداد، نباید از کار دست بکشیم. هیچ کدام از اینها را نباید کنار گذاشت.

رزق آسمانی داریم. حتی رزق بهشتی هم داریم. رزق بهشتی ویژگی هایی دارد که کسی نمی تواند آن را انکار کند. متأسفانه الان ذائقه ها تنگ (عوض) شده است و اگر این مباحث مطرح شود، برخی اینها را بی معنا می دانند. درحالی که این طور نیست و این مباحث معنادار است. رسول الله غذای بهشتی میل کردند که (نتیجه اش) وجود مبارک فاطمه زهرا سلام الله علیها شد. اینها قابل انکار نیست، ولی برای خودش حساب دارد.

بنده خدایی می گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام این خرما را برایم فرستاده است. او غذا زیاد نمی خورد و می گفت همین خرما غذای من است. شاید باور نکنید! ولی حقیقت دارد.

هرکس مطابق وظیفه خودش باید دست به کار شود. بنده معتقدم طلبه وظیفه اش این است که درس بخواند. بقیه اش با خدا است. اما وقتی خدا دست را می بندد، چه معنایی دارد؟ ما از آن معنایی می فهمیم. بعضی ها می گویند: هیچ معنایی ندارد. (در جواب می گوئیم:) نه. این طور نیست. وقتی دستگاه عالم سراسر شعور است و همه چیز به دست خدا است، در این صورت، وقتی روزی را تنگ می کند، این تنگی روزی معنا دارد و وقتی هم توسعه می دهد، این گشایش هم معنا دارد. انسان، که موجودی باشعور است، با همین شعور انسانی، هر کاری که انجام می دهد، معنایی بر آن مترتب است تا چه رسد به خداوند متعال که در شعور بی نهایت است.

حتی غیر از رزق معنوی، رزق آسمانی هم که انسان بخورد و جزء گوشت و پوست و استخوانش شود، معنا دارد و حق است. فقط اهلش را می خواهد که همراهی کند.

برخی رزق مثالی می گیرند و می خورند و به لحاظ مادی سیر می شوند. این هم درست است. بنده خدایی، می گفت در کودکی روزه بودم و سحری هم نخورده بودم. نوری را دیدم و به من خرما دادند. با اینکه سحری نخورده بودم، ولی سیر بودم.

او خرما خورده بود، ولی در عالم مثال. اینها توضیح دارد. رزق مثالی می تواند تأثیر مادی داشته باشد. اینها را بوعلی فی الجمله در نمط هشتم اشارات آورده است.

● طلبِ روزی عبادت است

به دنبال روزی حلال رفتن عبادت است. این، سطح کار را تغییر می‌دهد. امام صادق علیه‌السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ»؛ عبادت هفتاد جزء دارد که افضل آن طلب حلال است. باید طلب کند، یعنی به دنبال روزی برود. در قرآن آمده است: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء ۳۲)؛ طلب فضل الهی کنید. یعنی، از ما خواسته‌اند که طلبِ روزی کنیم.

● مجاهدت در راه خدا

امام صادق علیه‌السلام: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ برای زن و فرزند کار کنید. نفسِ این کار کردن، مانند مجاهدت در راه خدا است و یک نوع عبادت است.

این روایت خیلی لطف دارد و منطقش این است که من دارم چند نفر را سیر می‌کنم. خود این یک لطف و حلاوتی دارد. برخی از اینکه چهار نفر سر سفره‌شان نشسته‌اند لذت می‌برند. با اینکه می‌دانند این سفره، سفره خدا است و از طریق او روزی به دیگران می‌رسد و دیگران را سیر می‌کند. این خیلی ارزشمند است. اصلاً سبک کار تغییر می‌کند. این هویتش، هویتِ عبادت است و هویتِ عبادت، سطح کار را عوض می‌کند.

امام رضا علیه‌السلام: «الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَكْفِي بِهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ کسی که فضل الهی را طلب کند، به آن مقداری که عیالش را کفایت کند، اجرش از مجاهد در راه خدا، بیشتر است.

● گشایش و توسعه روزی برای خانواده

امام باقر علیه‌السلام: «مَنْ طَلَبَ [الرِّزْقَ فِي] الدُّنْيَا اسْتَعْفَافًا عَنِ النَّاسِ [که بی‌نیاز از دیگران شود] وَ تَوْسِيْعًا عَلَى أَهْلِهِ وَ تَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»؛ کسی که احتیاج به مردم نداشته باشد و برای اهل خود گسترش ایجاد کند و به همسایه خود هم رسیدگی کند، خداوند متعال را در قیامت ملاقات می‌کند، درحالی که صورتش مانند ماهِ شبِ چهارده است. این روایت معنای ویژه‌ای دارد.

در روایت داریم که «محبوب‌ترین شما نزد خدا کسی است که بر زن و فرزندش گسترش دهد». فقط باید دقت شود که مرز شرعی آن مشخص باشد و به تجمل و اسراف نکشد. خدا از این کار خوشش می‌آید. وقتی روزی به دست‌تان رسید، به خانواده وسعت دهید و بخیل نباشید. تدبیر معیشت باشد، ولی اسراف و تجمل نباشد.

● محبوب خدا

از رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم روایت داریم که «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى عَبْدَهُ تَعْبًا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ»؛ خدا دوست دارد که شما برای طلب حلال، به تعب (و سختی) بیفتید. این روایت دارد چه کار می‌کند؟ تحریک می‌کند برای کار کردن؛ و کار کردن را هم به عبادت تبدیل می‌کند و در آخر، تبدیلیش می‌کند به محبوب خدا شدن.

در مواردی که در متن دینی تعبیر به «یحب» و «لایحب» شده است، به این تعبیر خیلی توجه کنید. مانند «ان الله يحب التوابين» و مواردی از این دست. این «یحب» و «لایحب» ها، خیلی آسرار دارد؛ یعنی، نظام عالم خوشش می‌آید؛ خدا خوشش می‌آید. مدافع او می‌شوند؛ به او برکت می‌دهند؛ پروبالش می‌دهند؛ برایش به‌به و چه‌چه می‌کنند.

به این «یحب» ها خیلی توجه کنید. یک وقت خدا می‌گوید: اجازه می‌دهم؛ اشکال ندارد؛ انجام بده. ولی یک وقت خدا می‌گوید: این کار را دوست دارم. این دوست داشتن که می‌آید، ادبیات توحیدی دین غنی‌تر می‌شود. اینها را دست‌کم نگیرید.

● منطق دین در طلب روزی

طلب حلال یک نکته‌ای دارد و آن نکته این است که انسان، جانب خداوند را مراعات کند؛ یعنی، هم طلب باشد و هم حلال. این ذکر عملی است و جزء برترین ذکرها است.

منطق دینی این کار را می‌کند. فقط نمی‌گوید: خدا روزی‌رسان است و تنها روزی‌رسان خدا است و روزی تقدیر شده است و تو هیچ کاری نکن. بلکه از ما می‌خواهد که ما طلب روزی کنیم و دست به کار شویم به گونه‌ای که کار ما عبادت می‌شود و محبوب خداوند می‌شویم. در روایت آمده است که حتی اگر انسان خودش هم نیاز ندارد، دست به کار شود و به دیگران بدهد.

● حفظ عزت

انسان باید عزتش را حفظ کند و اصلاً خوب نیست که دستش را پیش دیگران دراز کند. فردی آمد نزد رسول الله و از حضرت کمک خواست. حضرت دید او جوان است و می‌تواند کار کند. به او فرمود: ما خاندان کرم هستیم؛ بخواهید، می‌دهیم، ولی تو از خدا بخواه و کار کن و خداوند روزی‌ات را می‌دهد. این درخواست کمک، سه بار اتفاق افتاد و حضرت هر سه بار همان جواب را به آن جوان دادند. بعد آن شخص به خودش آمد و رفت با جمع آوری هیزم و فروش آن، کم‌کم سرمایه‌دار شد و توانست اموراتش را اداره کند. آن جوان تازه فهمید که چرا رسول الله به او چنین گفت. این خیلی ارزشمند است.

در روایت آمده است که «عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: اسْتَقْبَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ شَدِيدِ الْحَرِّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَالِكٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَرَأْتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنْتَ تَجْهَدُ لِنَفْسِكَ فِي

مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ؟ فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْأَعْلَى خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَعْنِيَ عَنْ مِثْلِكَ؛» من در یک روز گرم تابستان، در راه‌های مدینه با حضرت روبه‌رو شدم. به حضرت گفتم: شما که نزد خدا این موقعیت را دارید و با رسول‌الله قرابت دارید، چرا در این روز گرم، این‌گونه تلاش می‌کنید؟ امام فرمود: من به دنبال طلب رزق آمده‌ام تا از مثل تو بی‌نیاز شوم. یعنی، پیش تو دست دراز نکنم. این را می‌گوییم عزّت. در متن دینی روایات فراوانی داریم که نباید کُلّ بر دیگران شد.

امام صادق علیه‌السلام: «إن استطعت أن لا تكون كلا فافعل»؛ اگر می‌توانی کلّ بر دیگران نباشی، این‌گونه باش. یعنی، دیگران خرجت را ندهند؛ خودت طلب روزی کن. در فرهنگ دینی سربارِ دیگران بودن مطلوب نیست. از یک طرف استقلال، بندگی است و از طرف دیگر حفظ آبرو است.

خداوند پر جنب و جوش بودن را دوست دارد.

از جهت اجتماعی کسی که دستش باز است، بر او واجب است که دیگران را درگیر کند و آنها را به کار گیرد و آنها را زیر پر خودش بگیرد.

● شرایط طلب رزق

۱ مقدار طلب رزق: نه خیلی کم و نه خیلی زیاد

طلبِ روزی، نه آن‌طور ضعیف باشد که به کاهلی منتهی شود و نه آن‌طور قوی باشد که به حرص منتهی شود؛ نه حرص و نه کاهلی، هیچ‌کدام نباید در کار باشد. مرز این است.

در حدیثی امام صادق علیه السلام این حد را بیان کردند. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لِيَكُنْ طَلَبُكَ لِلْمَعِيشَةِ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضَيِّعِ وَ دُونَ طَلَبِ الْحَرِيفِ الرَّاضِيَ بِدَنِيَّاهِ الْمُطْمَئِنِّ إِلَيْهَا وَ لَكِنْ أَنْزِلْ نَفْسَكَ مِنْ ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمُتَصِفِ الْمُتَعَفِّفِ تَرْفَعُ نَفْسَكَ عَنْ مَنْزِلَةِ الْوَاهِنِ الضَّعِيفِ وَ تَكْتَسِبَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ إِنْ الَّذِينَ أَعْطُوا الْمَالَ ثُمَّ لَمْ يَشْكُرُوا لَا مَالَ لَهُمْ».

آنکه می‌تواند چند خانواده را تدبیر و حمایت کند، بیشترین رونق را ایجاد کند. این خیلی خوب است. منطق درست این است که اگر خدا به کار انسان رونق داد، او هم به کار دیگران رونق بدهد. اما اگر کسی مو را از ماست کشید و فقط به فکر سود خودش بود، این به درد نمی‌خورد.

کسانی که کارخانه دارند، باید این منطق را یاد بگیرند. متأسفانه در تمدن اسلامی ما این منطق را یاد نداده‌ایم. فقط یاد گرفته‌ایم که چه کار کنیم که بیشترین سود را داشته باشیم. این درست نیست. بگو من که وضع خوب است، بیشترین رونق را برای همه ایجاد می‌کنم.

۲ دغدغه نداشتن

با این منطق قرآنی که «ما من دابة الا على الله رزقها» شما کار کنید، ولی دغدغه روزی نداشته باشید. یعنی وظیفه شما است که کارتان را انجام دهید، بقیه‌اش به دست خدا است و دست ما نیست. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق ۲ و ۳).

امام صادق علیه‌السلام به کسی که می‌خواست مغازه‌اش را تعطیل کند، فرمود: تو برو مغازه‌ات را جارو کن و بقیه‌اش را به خدا بسپار.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّاعِي مِنْ سَعِيكَ وَ قَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ»؛ ای کسی که سعی و تلاش می‌کنی، تقوا پیشه کن و از عجله‌ات بکاه. راجع به جنبه غیر الهی‌اش، عجله نکنید و نسبت به جنبه الهی‌اش، آن را به خدا بسپارید و دغدغه نداشته باشید.

● خیابان توحید، کوی عشق

در سالی که قحطی شد، مسئول غلات شهر، آقای الهی قمشه‌ای را می‌بیند. این مسئول قبلاً شاگرد آقای قمشه‌ای بودند. ایشان می‌خواست به استادش یک اکرامی کند. به استاد خود گفت: من الان مسئول غلات شهر هستم و هر چقدر غلات بخواهید، در خدمتم. ایشان خیلی اصرار کردند و آقای الهی قمشه‌ای فرمود: آدرس را بنویس: «خیابان توحید، کوی عشق، جنب در خزانه خدا». تا این را گفت، شاگرد فهمید جریان چیز دیگری است. ایشان به شاگردش فهماند من به خزینه الهی وصلم. اگر مردم در قحطی‌اند، من هم در قحطی‌ام.

۳ به نیکی طلب کردن

به نیکی طلب کردن و از راه حلال رفتن و تقوای الهی را مراعات کردن.
این موضوع خیلی مهم است که ان‌شالله در جلسه بعد عرض خواهیم کرد.



جلسه ۳۱۹ (۷ دی ۱۳۹۸)

● اسم شریف رزاق

توضیح دادیم که خاصیت اسم رزاق، مدد وجودی برای بقا است و حصر روزی در خداوند متعال است؛ «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ فقط خدا روزی‌دهنده است.

بیان کردیم که اگر تقوا پیشه شود، خداوند روزی «من حیث لایحتسب» می‌دهد؛ ولی معنایش این نیست که طلب روزی نکنیم.

لزوم طلب رزق را توضیح دادیم که اگر اندیشه دینی دستور به طلب رزق می‌دهد، برای آن قیودی ذکر می‌کند و این قیود و جهات را باید مراعات کرد. یعنی، عاطل و باطل گشتن خوب نیست، بلکه باید طلب روزی کرد؛ اما با هدایت‌گری دین.

وقتی از خداوند رزاق، روزی طلب می‌کنیم، باید چگونه طلب کنیم؟ عرض کردیم، در طلب روزی نه کاهلی در کار باشد و نه حرص. باید طلب کرد، ولی نباید حرص ورزید.

● توضیحاتی در مورد اندیشه اقتصادی دین

اندیشه اقتصادی دین چگونه باید باشد؟ سال‌های گذشته، ذیل مباحث اجتماعی نفس اماره، اشاره کردیم که چگونه باید در فضای اقتصادی ورود کرد.

وقتی دین دعوت به کار اقتصادی می‌کند، این فعالیت اقتصادی را در چه راستایی قرار می‌دهد؟ (هدف فعالیت اقتصادی) یا دنیا است یا آخرت یا فوق آخرت که خدا و معنویت است. دین، هر سه را نگه می‌دارد.

این‌گونه نیست که برخی می‌گویند که اصلاً دین به دنیا کاری ندارد. برخی هم می‌گویند: دین در حدّ عقل عقلایی در دنیا است. مثلاً بر مبنای همین عقل عقلایی مسئله امنیت برای کشور مهم است، بر همین اساس تمام نظریه‌های اقتصادی بیان می‌شود. برخی از تعبیر «عقل عقلایی» استفاده می‌کنند؛ ولی بنده به این شکل قایل نیستم.

عقل عقلایی، یعنی عقل معاش‌اندیش خردبین که فقط دنیا را می‌بیند. معاش‌اندیشی در دین وجود دارد، ولی معاش‌اندیشی برخی معاش‌اندیش خرد است؛ خرد یعنی در حدّ دنیا.

کسانی که به عقل معاش‌اندیش خردبین قایل‌اند، اگر به نکاتی رسیده‌اند، که باید مراعات کنند، آن نکات را مراعات می‌کنند. مثلاً، وقتی مسئله امنیت کشور برایشان اولویت و اهمیت دارد، مسایل اقتصادی را چگونه هدایت می‌کنند؟ (مسایل اقتصادی را به‌گونه‌ای پیش می‌برند که به امنیت کشور خدشه‌ای وارد نشود).

همین عقل معاش‌اندیش، اگر از خردبینی در بیاید و خدابین شود، مطلوب است و یک نسبت حقیقی بین انسان و دنیا و آخرت برقرار می‌شود.

این مباحث، بحث‌های اجتهادی خودش را دارد و پایه بسیاری از مباحث فقهی ما است که متأسفانه در کار ما نیست. بنده معتقدم، تمام بحث‌های دین سه ساحت (دنیا و آخرت و فوق آخرت) را یک‌جا با هم جمع می‌کند. همه

بحث‌ها، اعم از حلال و حرامش، در هر سه ساحت وجود دارد. چنین رویکردی را اگر قبول کنید، این عقل از خردبینی در می‌آید و وسعت دید پیدا می‌کند.

یک مشکل اقتصاد حرص و طمع و منفعت‌طلبی است. دین چه نظام اقتصادی را تجویز می‌کند؟

ما به لحاظ علم اصول، پایه‌های درستی نداریم تا این مباحث وارد فقه شود. چگونه می‌شود بحث‌های کلان داشت؟ برخی می‌خواهند با نظام‌ها این موضوع را درست کنند، درحالی‌که اصلاً صحبت نظام‌ها نیست، بلکه بحث در پایه‌های کلان است.

مثلاً وقتی شما به پسر خود می‌گویید: چه قوت بازو و اقتداری داری، یا دایماً از زیبایی دختر خود، بدون هیچ قید و تبصره‌ای، تعریف کنید، می‌دانید به آنها چه دیدگاهی را تزریق می‌کنید؟

اما وقتی به پسر خود بگویید: بازو و اقتدار با پهلوانی خوب است. اینجا چه دیدگاهی به پسر داده‌اید؟ چرا دین این‌گونه تبصره و حاشیه می‌زند؟ برای اینکه این دنیا اصل نیست. در مورد زیبایی دختر خود، یک تبصره به آن بزنید. لذا می‌بینید که در زن عفت بیشتر به چشم می‌آید. فقط دنیا مدّ نظر نیست، بلکه ابد در پیش است.

در دین چیزی به این اسم نداریم که مثلاً یک‌جا دارد کار می‌کند (تک‌بُعدی بودن)، بلکه همه به هم پیوسته است. بنده در جای خودش، هم تحلیل فلسفی و هم تحلیل اصولی و هم تحلیل قرآنی‌اش را دارم. ولی الان بحث این نیست. وقتی دین می‌گوید طلب رزق کن، آیا منظور طلب بی‌تبصره و بی‌قید و بی‌جهت است؟ خیر. اصلاً این جور نیست.

برخی می‌گویند: دین انسان را خنثی می‌کند. درحالی‌که این طور نیست.

قرار است همه در خدمت معنویت باشند.

آیا می‌شود دین به هر شکلی (بدون هیچ قید و تبصره‌ای) به رزق دعوت کند؟ حرص که بیاید، این حرص با مقصود دین نمی‌سازد. در قرآن آمده است: «و من یوق شحّ نفسه، فاولئک هم المفلحون»؛ قرار است جلوی حرص گرفته شود. این جمع هنر است که در بازار باشی و حرص نداشته باشی. این هنر است. قرار نیست ما یک‌جا را درست کنیم و ده جای دیگر را خراب کنیم، بلکه باید همه جوانب را در نظر داشته باشیم.

● نه کاهلی، نه حرص

از یک طرف دین می‌گوید: کاهلی نکن و از سوی دیگر می‌گوید: حرص نَرز. دین هیچ وقت نمی‌گوید: کار زیاد نکن.

● مُحکم کاری حتی در تدفین

در جریان دفنِ سعدمعاذ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم با دقت و محکم سنگ‌ها را کنار هم می‌گذاشت. یکی به حضرت گفت: یا رسول الله، چرا در این مورد این قدر دقت به خرج می‌دهید؟ حضرت فرمود: مؤمن هر کاری می‌کند، آن را محکم انجام می‌دهد. مؤمن در هیچ کاری نباید شل‌وول باشد. ایمان که قوی باشد، هر کاری که وظیفه‌اش است، آن را محکم انجام می‌دهد. این «محکم» خیلی معنا دارد. یعنی، تمام دقت‌ها و ظرافت‌ها باید در کار مؤمن باشد، در عین حال، حرص در کار مؤمن نیست.

● کنترل حرص

حرص را چگونه باید کنترل کرد؟ در دستورات دینی این گونه آمده است: اگر در بازار روزی‌ات را به دست آوردی، آخر شب که شد، اجناس را ارزان‌تر بفروش. اجرای این دستور دینی، الان اصلاً در مخیله ما نمی‌گنجد. ولی این دستور را در متون دینی داریم.

یک شیوه دیگر، نحوه چانه زدن است.

● خیرخواهی

برخی مؤمنین را دیده‌ام که سودش را می‌برد، ولی اولین حرفش این است که کاری کنم که مردم مسلمان به بهترین نحو، این جنس به دست‌شان برسد. مثلاً راجع به غذا، بر این نظر هستند که این غذا واقعاً مضرّ به حال مردم نباشد و برایشان مفید باشد. این یعنی خیرخواهی. شغل او است؛ از آن سود هم می‌برد. اما این شغل به خیرخواهی و دل‌سوزی ضمیمه شده است. و بلکه لذت می‌برد که به دیگران نفع می‌رساند، پیش از آن که خودش نفعی ببرد! این خیلی معنادار است. در قرآن داریم: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنْتُ» (مریم ۳۱)؛ در تفسیرش گفته شده است «مبارکاً» یعنی «نفاعاً». «نفاعاً» یعنی به شدت نفع‌رسان است و خیرخواهی در او موج می‌زند.

در متن دینی، دغدغه اصلی آن‌سویی است، نه این‌سویی.

برخی در بازار زیست می‌کنند، ولی آسیب بازار به آنها نرسیده است. بلکه از دل آنها فطرت در می‌آید و آخرت و بلکه فوق آخرت در می‌آید، نه نفس اماره.

● دنیا برای آخرت و آخرت برای توحید

در دین آمده است کار کن و کاهلی نکن، ولی حرص نَرز. در عین حال، به‌گونه‌ای کار کن که مانع عبادات نشود. اما وقتی جامعه نیاز دارد و ضرورت است و واجب عینی شد، باید عبادت را کنار بگذاری (و همین قدر که عبادت واجب

را انجام دهی، کافی است). این سبک، یک شکل خاصی است که یک نوع نگاه برتر غیر خردبین است. انسان ساحت‌های طولی فراوانی دارد. ما دنیا را در خدمت آخرت و آخرت را در خدمت توحید می‌خواهیم.

بوعلی در نمط نهم اشارات گفته است: عبادت هم اثر دنیایی و هم اثر آخرتی و هم اثر توحیدی دارد. بعد بوعلی اظهار شگفتی و تعجب می‌کند که چگونه شریعت این سه را با هم جمع کرده است.

● مطلب سوم: طلب روزی از راه حلال

دین می‌گوید از راه حلال طلب روزی کن. یک راه حلال می‌گوییم، ولی همین یک نکته هویت اقتصاد اسلامی را تغییر می‌دهد. یک عنوان است، ولی تأثیرات اجتماعی کسب از راه حلال، فراوان است.

یک بار تمام احکام فقهی که از مسلمات و بینات است نه جزئیات را این‌گونه نگاه کنید که اثر اجتماعی تمدنی‌اش چیست. در بحث نماز، این طهارت و نجاست یک سبک خاص زندگی، برای ما ایجاد کرده است.

آنچه دین می‌گوید تبعات اجتماعی عجیبی دارد. شاید در ظاهر چند حکم باشد، ولی عملاً خیلی تأثیر دارد.

● طلب روزی به نحو شایسته

در روایات آمده است که طلب روزی می‌کنی، به نیکی طلب کن؛ یعنی، از راه حلال طلب کن و از راه حرام طلب نکن. این تعبیر در روایت آمده است که «فَأَجْمَلُوا فِي الطَّلَب»؛ یعنی، طلب روزی که می‌کنی، راه درست آن را طی کن. این‌گونه عمل کردن هم حرص را دور و هم طلبش را عبادت و هم او را بنده می‌کند. مثلاً از راه ربا یا کم‌فروشی می‌توانست چیزی به دست بیاورد، ولی این کار را نکرد. چون اینها را انجام نداد، او را بنده می‌کند.

● ذکر عملی: مراعات جانب خدا در هر موضوع

راجع به ذکر الهی، اهل بیت سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌فرمایند: یکی از ذکرها و بهترین ذکرها و سخت‌ترین نوع ذکر، ذکر عملی است. می‌دانید ذکر عملی چیست؟ در هر موضوع جانب خدا را رعایت کردن.

مثلاً گاهی در خانه به‌خاطر خدا جانب خانواده را مراعات کند. یا در بازار جانب خدا را در معامله مراعات کند. با خود بگوید چون خدا ربا را حرام کرده است، من این کار را نمی‌کنم.

● منطق طلب روزی

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق ۲ و ۳)؛ کسی که تقوا پیشه کند، خدا روزی‌اش را «من حیث لا یحتسب» می‌دهد. تقوا پیشه کند، یعنی جانب خدا را رعایت می‌کند و مرتکب حرام نمی‌شود.

در روایتی پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «وَإِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا يَحْمِلْ أَحَدُكُمْ اسْتِبْطَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»؛ جبرئیل در جانم دمید که هیچ انسانی نمی‌میرد مگر اینکه روزی‌اش کامل شود. یعنی، روزی‌اش برایش نوشته شده است. (این روزی مشخص است و با اراده قابل جمع است). حالا که این‌طور است، تقوا پیشه کنید و نیکو طلب کنید. چرا؟ خیالتان راحت باشد که روزی‌تان به شما می‌رسد و اگر به شما دیر رسید، سبب نشود که از راه غیر حلال طلب کنید. این کار غلط است. شما طاعت خدا را به جا بیاورید، روزی به شما می‌رسد و همین هم عبادت می‌شود.

● معادله روزی حلال و حرام

در روایت آمده است که اگر کسی احیاناً از راه حرام رفت، آن مقدار روزی حلالش، تبدیل به حرام می‌شود. به تعبیر دیگر، همان مقداری که روزی‌اش بوده، حلالش را به حرام تبدیل کرده است.

امام باقر علیه‌السلام: «لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ إِلَّا وَ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا رِزْقَهَا حَلَالًا يَأْتِيهَا فِي عَافِيَةٍ وَ عَرَضَ لَهَا بِالْحَرَامِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ فَإِنْ هِيَ تَنَاوَلَتْ شَيْئًا مِنَ الْحَرَامِ قَاصَّهَا بِهِ مِنَ الْحَلَالِ الَّذِي فَرَضَ لَهَا وَ عِنْدَ اللَّهِ سَوَاهُمَا فَضْلٌ كَثِيرٌ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ هیچ نفسی نیست، مگر اینکه خدا روزی‌اش را که برایش حلال فرض کرده، در عافیت به او داده می‌شود. از طرفی از راه حرام هم این روزی را به او نشان می‌دهند. اگر مقداری از راه حرام کسب کرد، به همان اندازه از روزی حلالش کم می‌شود.

روزی را به او می‌دهند و روزی هم مشخص است، ولی چرا از راه حرام اقدام کرد؟

در روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خواستند مسجد بروند. ایشان خواستند مرکب‌شان را بیرون بگذارند، دیدند جوانی آنجا هست. حضرت فرمود: این مرکب مرا نگه دار. حضرت مسجد رفتند و آمدند. دیدند که مرکب‌شان رها شده و آن جوان زینش را برداشته و فرار کرده است. حضرت به اطرافیانش وجهی دادند تا زینی خریداری شود. دست بر قضا، رفتند و همان زین را خریدند. حضرت فرمود: این جوان صبر نکرد. اگر او صبر می‌کرد، من می‌خواستم همین دو درهم را به او بدهم. مفاد این روایات این است که روزی شما که مشخص است، چرا از راه حرام به سراغ آن می‌روید؟ اگر کسی از راه حلال روزی به دست بیاورد و جانب خدا را رعایت کند، اگر همه درها بسته شود، خدا روزی او را می‌رساند.

● وراي تجارت هر تاجر

امام باقر عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَايَ نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضَيْعَتَهُ وَ ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ»؛ خداوند می گوید: به عزت و جلال و عظمت و علو مکانم قسم، من بنده ای را که هوا و خواسته مرا بر هوای خودش ترجیح دهد، نمی گذارم او بی روزی بماند. من در ملک و زمین کشاورزی اش کفافش می دهم. من ضمانت می کنم که آسمان و زمین روزی اش را به او برسانند. من وراي تجارت هر تاجری، کارش را انجام می دهم. اگر بنده خواسته مرا ترجیح دهد، من ضامنش هستم.

این بیان خیلی ظریف و زیبا است که هوای مرا بر هوای خود ترجیح داد و خواسته مرا بر خواسته خودش ترجیح داد. من وراي تجارت هر تاجری هستم. این خیلی لطف دارد. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ موارد دیگر هم همین طور است، ولی اینجا خدا با اظهار رضایت همراهی می کند. در حرام خدا اظهار خشم می کند. یعنی، از راه حرام روزی رسانده می شود، ولی خشم خدا در آن است.

● حال و هوای بازار اسلامی

اندیشه ایمانی در مسلمان ها باید قوی شود. لازمه آن این است که ما به لحاظ فرهنگی، خیلی ها را باید تقویت کنیم. ولی خیلی راه ها باید طی شود تا ایمان تقویت شود.

نمی دانم چرا بازار اسلامی در حال حذف شدن است. ساختار بازارهای قدیم با آدم حرف می زد. در آن بازارها، اول روز، با قرآن خواندن کارشان را آغاز می کردند. همه قرآن می خواندند. یک رفتار بود که صدا در بازار می پیچید و همه اینها یک تعامل ویژه ای با مسجد داشتند. متأسفانه این موارد تغییر کرده است. متأسفانه الان در کنار حوزه علمیه بازارهایی به صورت وقفی می سازند که اصلاً هویت این بازارها با حوزه علمیه هماهنگ نیست. اینجا خلل هایی وجود دارد.

● تقسیم روزی

امام باقر عليه السلام: «الْأَرْزَاقُ مَوْضُوفَةٌ مَقْسُومَةٌ، وَ لِلَّهِ فَضْلٌ يَقْسِمُهُ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ»؛ همه روزی ها تقسیم شده است: یا از راه تقسیم شدن و تقدیرات الهی «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا». یا اینکه چون بندگی خدا را می کند، خدا به او روزی می دهد و از او حمایت می کند.

این توکل به خداوند متعال، برای کنترل هوای نفس و نفس اماره و فضای توحید، قید خیلی خوشی است.

● قاعده کفاف و عفاف

قاعده کفاف و عفاف، یعنی به اندازه‌ای که لازم دارم. اما برای بقیه که من لازم ندارم، باید فکر دیگری کرد. یعنی، بیش از کفاف و عفاف طلب نکنید؛ مطلوب نیست و ضرر می‌کند.

در کتاب کافی یک باب خوشی است با عنوان «عفاف و کفاف». این باب را حتماً بخوانید.

● اندک و کافی

در حدیث آمده است که رسول‌الله داشتند با جمعی در منطقه‌ای می‌رفتند. کسی را فرستادند تا برونند و شیر شتر تهیه کند. آن شخص رفت و نزد راعی شترها رسید، آن راعی گفت: «إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ص قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرَاعِي إِبِلٍ فَبَعَثَ يَسْتَسْقِيهِ فَقَالَ أَمَّا مَا فِي ضُرُوعِهَا فَصَبُوحُ الْحَيِّ وَأَمَّا مَا فِي أَنْيَتِنَا فَغَبُوقُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ.

ثُمَّ مَرَّ بِرَاعِي غَنَمٍ فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَسْتَسْقِيهِ فَحَلَبَ لَهُ مَا فِي ضُرُوعِهَا وَ أَكْفَأَ مَا فِي إِيْنَائِهِ فِي إِيْنَاءِ - رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِشَاةٍ وَ قَالَ هَذَا مَا عِنْدَنَا وَ إِنِّ أَحْبَبْتُ أَنْ نَزِيدَكَ زِدْنَاكَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكَفَافَ.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ دَعَوْتَ لِلَّذِي رَدَكَ بِدُعَاءٍ عَامَّتِنَا نُحِبُّهُ وَ دَعَوْتَ لِلَّذِي أَسْعَفَكَ بِحَاجَتِكَ بِدُعَاءٍ كُنَّا نَكْرَهُهُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ إِلَهِي، اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به شترچرانی گذر کرد و کسی را فرستاد تا از او شیر بخواهد شتربان گفت: آنچه در پستان شتران است، صبحانه قبیله است و آنچه در ظرف‌ها است شام ایشان است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدایا مال و فرزندان را زیاد کن. سپس به گوسفندچرانی گذر کرد و کس فرستاد تا از او شیر بگیرد. چوپان گوسفندها را دوشید و هر چه در ظرف داشت، در ظرف پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ریخت و گوسفندی هم برای حضرت فرستاد و عرض کرد همین اندازه نزد ما بود. اگر بیشتر هم بخواهید، به شما می‌دهم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول‌الله، برای کسی که ردت کرد، دعائی فرمودی که همه ما آن را دوست داریم و برای کسی که حاجت را روا کرد دعائی فرمودی که همه ما ناخوش داریم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از زیادی که دل را مشغول دارد. بار خدایا، به محمد و آل محمد به قدر کفاف روزی کن.

اندکی که کافی است، از بسیاری که سرگرم‌کننده است، بهتر است.

در روایت آمده است که ما اهل بیت، کفاف و عفاف می‌خواهیم نه بیشتر. معنایش این نیست که پول زیاد نیاید. به من بگویید، می‌گویم: هرکسی می‌تواند از راه حلال پول بیشتری به دست بیاورد، این کار را انجام دهد، ولی اگر روزی بیشتری به دستش رسید، به شکلی به دیگران برساند.

انسان سعی کند که بیشتر از کفاف و عفاف طلب نکند. این اندیشه برای حرص مرز است.

گاه‌گاهی وقتی مال زیاد شود، انسان به حدی به آن مشغول می‌شود که اوضاعش دگرگون می‌شود. آیت‌الله احمدی میانجی روایتی را نقل می‌کردند. حضرت رسول‌الله به شخصی مبلغی دادند. آن مبلغ آن‌قدر برکت کرد که کم‌کم مایه ترقی مالی او شد. کم‌کم کار زیاد شد و وسعت پیدا کرد. این شخص کسی بود که تا پیش از این دنبال رسول الله می‌آمد و با هم مسجد می‌رفتند و نماز شب می‌خواندند و بعد نماز صبح می‌خوانند و بر می‌گشتند. این وجهی که حضرت به او دادند، باعث ترقی مالی ایشان شد. کارها که زیاد شد، وقت صبح را از دست دادند و کم‌کم کارش به اینجا رسید که می‌گفت: «یا الله» و «ان الله مع الصابرين». حضرت فرمود: آن مالی که به تو دادم به من برگردان. وقتی آن مال را پس داد، به وضع قبلی‌اش برگشت.

برعکس آن شخص، اگر برخی از مؤمنین از نظر مالی به حد خوبی برسند، می‌توانند خدا را بهتر بشناسند. برخی هم برعکس هستند و نباید توسعه مالی پیدا کنند.

دکتر قریب هم این‌گونه بود. ایشان مال کم نداشت، ولی در نهایت زهد زندگی می‌کرد.

برخی حتی می‌گویند: من کمتر استفاده می‌کنم تا خمس بیشتری بدهم. این رفتارها به کسی توصیه نمی‌شود. فقط می‌خواهم منطق این اشخاص را بگویم. اما بعضی‌ها برعکس عمل می‌کنند و می‌گویند: بیشتر مصرف کنیم تا خمس کمتری بدهیم. دقت می‌کنید؛ این منطق‌ها فرق می‌کند.



جلسه ۳۲۰ (۲۸ دی ۱۳۹۸)

● شرایط کسب روزی

در مورد اسم «رزاق» گفتیم که روزی دهنده خدا است. لزوم طلب رزق را هم توضیح دادیم.

حال که باید به دنبال روزی برویم، چه شرایطی را باید رعایت کنیم؟

۱. وقتی طلب روزی را آن‌گونه که شایسته است انجام دادیم، بقیه را باید به خدا بسپاریم و دغدغه نداشته باشیم.

۲. در طلب روزی نه حرص باشد و نه کاهلی.

۳. طلب روزی باید از راه حلال باشد؛ و بر اساس تقوا باشد.

۴. به قدر عفاف و کفاف باشد. به کتاب کافی، باب عفاف و کفاف رجوع شود. این باب منطق خوبی به دست ما می‌دهد.

● توضیحاتی در باب عفاف و کفاف

اینکه چقدر بخواهیم و تا کجا بخواهیم؟

مطلوب شریعت، در حد عفاف و کفاف است. عفاف و کفاف، یعنی به اندازه‌ای که نیاز داریم؛ به اندازه‌ای که تقوا مراعات شود. این مسئله یک منطق درستی را به ما یاد می‌دهد.

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دعا می‌کردند و خواسته‌شان از خدا این بوده است که به رسول و آل او به قدر عفاف و کفاف روزی بده. مطلوب اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین این است. اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین عفاف و کفاف را طلب می‌کنند نه بیشتر. به ویژه طلاب و کسانی که در مسیر دین هستند، (باید این گونه باشند). گاه انفاق‌ها و هدایا برای علما زیاد می‌شود. آن عالم باید چگونه عمل کند؟ باید بر مبنای عفاف و کفاف باشد و حدود مرزی رعایت شود.

من بعضی‌ها را دیده‌ام که وقتی هدایایی به آن‌ها داده می‌شد، به سبک دیگری استفاده می‌کردند و می‌گفتند ما نمی‌توانیم بیشتر از یک حدی از این هدایا استفاده کنیم. انسان باید با عزت زندگی کند و در حد عفاف و کفاف گذران زندگی کند. بیشتر از عفاف و کفاف، مطلوب شریعت نیست؛ نه اینکه مشروع نباشد؛ مشروع است.

مردم قم خیلی به آیت الله مرعشی نجفی اعتقاد داشتند. بنده خدایی می‌دانست ایشان حج نرفته‌اند. برای حج، وجهی به ایشان داد. ایشان آن پول را گرفتند و بین فقرا تقسیم کردند!

● پنجم: نگاه توحیدی در طلب روزی

۱ پیش‌رفتن با نگاه توحیدی

نگاه توحیدی در طلب روزی خیلی ارزشمند است، که به نظرم در بحث‌های روحی و معنوی باید به آن توجه کرد. الحمدلله عموم مردم می‌دانند که خدا رزاق است؛ فی‌الجمله این نگاه وجود دارد، ولی باید این نگاه را بالجمله کرد. به این صورت که در بطن هر دادن و گرفتنی «ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین» (دیده شود، یعنی روزی دادن را در خدا منحصر کند). ولو اینکه برای به دست آوردن بعضی از اموالش، تلاش فراوانی کرده باشد. کار و تلاش فراوان ما معادل این روزی‌هایی که خدا به ما می‌دهد، نیست. این روزی دادن، اجازه رازق و روزی دادن رازق است.

فقیری خدمت امام صادق علیه السلام رسید. پس از آنکه کمکی از امام دریافت کرد، گفت: «الحمد لله رب العالمین». امام دوباره به او کمک کرد و او گفت: «الحمد لله رب العالمین». بار سوم هم حضرت به کمک کرد، ولی این بار از امام صادق علیه السلام تشکر کرد. حضرت فرمود: ای کاش همین طور می گفتی «الحمد لله رب العالمین» و من همین طور به تو انفاق می کردم. این منطق توحیدی است که اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین آن را ترویج می کنند. این سبک خوب است. درست است که امام صادق علیه السلام داده، ولی خدا داده است.

آدم دارد روزی می خورد، ولی (می تواند) برای خود توحید جمع کند. به این صورت که روزی دهنده را فقط خدا بداند؛ «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین». در این کریمه روزی دادن در خدا منحصر شده است. به تعبیر دیگر، انسان بر سر هر سفره ای می نشیند، بداند که خدا رزاق است. به این شکل، هر لقمه ای که می خورد، توحید شده است و هر عطایی که به او می شود، توحید شده است.

۲) مصلحت الهی در روزی کم و روزی زیاد

در طلب روزی، که با نگاه توحیدی است، کم یا زیاد هر چه داده شده است، خداوند مصلحت می داند و آن خیر است. «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (عنکبوت ۶۲).

گاهی خدا بر بنده اش سخت می گیرد و گاهی گشایش ایجاد می کند. (که در هر دو صورت به مصلحت بنده است).

۳) نفس طلب روزی، مطلوب خداوند است

خداوند دوست دارد که بنده اش برای طلب روزی به زحمت بیفتد و دست به سوی او دراز کند و از او بخواهد. از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت داریم که «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى عَبْدَهُ تَعَبًا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ»؛ خدا دوست دارد که شما برای طلب حلال، به تعب (و سختی) بیفتید.

در هر عملی، منطقی که آن عمل را اشباع می کنیم، خیلی مهم است.

● منطق توحیدی

گاهی انسان برای گذران زندگی طلب روزی می کند؛ ولی گاهی طلب روزی می کند، چون خدا دوست دارد. در این صورت، خدا در کارش موج می زند. به دنبال روزی رفتن، مهم است، ولی این نگاه توحیدی خیلی مهم است.

سعی کنید در طلب روزی خود، این منطق توحیدی را بیاورید. در این صورت، در درس خواندن و خدمت کردن و کار کردن، به خدا نزدیک می شوید.

● حفظ حضور مع الله

سالکی از استادش پرسید: ما گاهی آن قدر در درس خواندن غرق می شویم که نمی توانیم به آن سو توجه کنیم و حضور مع الله را از دست می دهیم. برای اینکه حضور مع الله را از دست ندهیم چه کنیم؟

استاد پاسخ داد: الله (برای خدا) درس بخوان. یعنی، موقع شروع درس، این طور شروع کن: چون خدا دستور داده و این کار را خدا دوست دارد، من این کار را انجام می دهم. «قُلْ إِنْ صَلَّاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام ۱۶۲). اگر نیت تو این باشد، همه کارها درست می شود.

این منطق را یاد بگیریم. این منطق همه جا به ما کمک می کند؛ چه در طلب روزی باشد و چه در درس خواندن باشد و چه در عبادت کردن باشد.

● روزی مقدر و روزی حتمی

گفته شده است که روزی مقدر است. اگر مقدر است، نباید تلاش افزون کرد؟ باید تلاش کرد. گاهی سختی هایی وجود دارد و انسان باید تلاش بیشتری کند. این تلاش فراوان اشکال ندارد. چگونه این تلاش با قضاو قدر جمع می شود؟ در روایات باب تقدیر (حتی بحث بداء هم جزء تقدیر است) آمده است که هر شخص چقدر روزی دارد. هر فرد که به دنیا می آید، آن ملک که روح را القا می کند، چند چیز مشخص می شود: اینکه اجلش کی است؛ اینکه روزی اش چقدر است. دو اجل داریم. اجل مسمی، یعنی این اجل هشتاد ساله، گاهی می شود هشتاد و پنج سال و گاهی می شود هفتاد و پنج سال. این (کم و زیاد شدن) بحث بداء است که منوط به تغییرات در قضاو قدر است که به خود انسان بر می گردد (به خود انسان بستگی دارد). یعنی ما می توانیم تقدیر خود را تغییر دهیم. یعنی همان تقدیر مثلاً هشتاد سال را به هشتاد و پنج سال یا هفتاد و پنج سال تبدیل کنیم. مثلاً، کسی که عاق والدین می شود، عمرش کم می شود؛ کسی که صلۀ رحم می کند، عمرش زیاد می شود.

اجل مسمی منوط به أفاعیل (کارهای) ما است که چگونه عمل می کنیم؟ آن کاری که ما می کنیم، تأثیر می گذارد؛ ملک از اول گفته است که چقدر عمر می کنیم؛ ولی به دست خود ما است که با اعمال خود آن را کم یا زیاد می کنیم. در بحث رزق هم، همین طور است. تا زمان مرگ، هر کس مقداری رزق، باید به او برسد. ولی آیا این روزی تمام شد؟ خیر. همان طور که در بحث اجل، اجل و اجل مسمی داریم، اینجا هم روزی و روزی مسمی داریم که می توان با اعمال و رفتار خود، روزی خود را کم یا زیاد کنیم. این مباحث ذیل بحث اراده و بداء می گنجد.

دو تقدیر داریم: ۱. تقدیر فی الجملة اولیه؛ ۲. تقدیر نهایی که بر حسب اعمال ما رقم می خورد.

● عوامل افزوده شدن روزی

۱) بین الطلوعین

«عن أبي جعفر ع قال قلت له: جعلت فداك - إنهم يقولون إن النوم بعد الفجر مكروه - لأن الأرزاق يقسم في ذلك الوقت فقال: الأرزاق موزونة مقسومة، والله فضل يقسمه من طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، و ذلك قوله «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» ثم قال: و ذكر الله بعد طلوع الفجر - أبلغ في طلب الرزق من الضرب في الأرض «؛ امام باقر عليه السلام فرمود: روزی‌ها معین و تقسیم شده است. و خدای را زیادتى است که آن را از طلوع فجر تا طلوع خورشید تقسیم می‌کند و این فرموده او است که: «از خدا فضل او را بخواهید». امام سپس فرمود: ذکر خدا بعد از طلوع فجر در تحصیل روزی، مؤثرتر است از سفر کردن و کوشیدن (ترجمه میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۴۴۱).

بیدار بودن در بین الطلوعین، خیلی مؤثر است.

برخی می‌گویند: می‌خواهید برکت سلوکی و مادی در کارتان بیاید؟ بین الطلوعین خود را آباد کنید؛ در آن زمان بیدار باشید. بیدار بودن بین الطلوعین، مایه آباد شدن رزق و روزی مادی و معنوی انسان است.

● قطعه‌ای از بهشت

در روایات آمده است که بین الطلوعین قطعه‌ای از بهشت است.

از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه روایت است که نشد روزی آفتاب بر من بتابد و من خواب باشم. در مورد حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها هم چنین روایتی داریم.

در روایتی از ائمه آمده است که پدر ما نمی‌گذاشت که ما بین الطلوعین بخوابیم.

بعضی اساتید گفته‌اند: خود بیداری بین الطلوعین در مسایل سلوکی، راهبر انسان است. اصلاً خودش به ما خط می‌دهد.

بین الطلوعین هم روزی معنوی انسان را زیاد می‌کند و هم روزی مادی را.

● اوقات ویژه

۱. در روز: بین الطلوعین؛

۲. در هفته: شب جمعه و روز جمعه؛

۳. در سال: ماه مبارک رمضان.

این اوقات، اوقات ویژه‌ای هستند که در روایات بر آنها تأکید شده است.

اگر امر دایر شد بین نماز شب و بیداری بین الطلوعین، به تصریح روایات، نماز شب مقدم است.

ابتدا باید نماز صبح را تثبیت کرد. بعد اگر شد، به تدریج نماز شب را و بعد از آن، بین الطلوعین را هر قدری که توانست بیدار بماند و به تدریج کل بین الطلوعین را بیدار بماند.

بعضی‌ها چنان شور و اشتیاقی دارند که زندگی می‌کنند برای سحرشان؛ اگر سحر را از آنها بگیری، نمی‌خواهند زندگی کنند.

● تأثیر بیداری بین الطلوعین در روزی

«عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ وَ تَمَكَّثَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ كَانَ أَنْجَحَ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ شَهْرًا»؛ کسی که نماز صبح را بخواند و تا طلوع خورشید صبر کند، این بیداری در بین الطلوعین، از یک ماه سفر برای طلب روزی، بیشتر اثر دارد.

● از خدا چه بخواهیم؟

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «إِنَّ الرِّزْقَ لَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى عَدَدِ قَطْرِ الْمَطَرِ، إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُدِّرَ لَهَا، وَ لَكِنَّ لِلَّهِ فَضُولٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ به تعداد قطرات باران، روزی از آسمان می‌آید. به سمت هر کس روزی از بالا می‌آید؛ به اندازه‌ای که برای او از آسمان تقدیر شده است. این آن تقدیر اولیه است. اما افزون بر این هم وجود دارد. اصل روزی از آسمان به سمت شخص می‌آید و تقدیر شده است. اما افزون‌تری هم وجود دارد. پس از خدا آن افزونش را بخواهید.

«عن أبي عبد الله ع قال إن الله قسم الأرزاق بين عباده و أفضل فضلا كثيرا لم يقسمه بين أحد- قال الله «وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ خدا بین بندگان روزی را تقسیم کرده است. ولی یک فضل کبیری دارد که آن را نداده است. یعنی، «فضل» افزوده بر تقدیر است.

● معادله روزی حلال و حرام

«عن أبي جعفر ع أنه قال ليس من نفس إلا و قد فرض الله لها رزقها حلالا- يأتيها في عافية و عرض لها بالحرام من وجه آخر، فإن هي تناولت من الحرام شيئا- قاصها به من الحلال الذي فرض الله لها، و عند الله سواهما فضل كثير»؛ هیچ نفسی نیست، مگر اینکه خدا روزی‌اش را که برایش حلال فرض کرده، در عافیت به او داده می‌شود. از طرفی از راه حرام هم این روزی را به او نشان می‌دهند. اگر مقداری از راه حرام کسب کرد، به همان اندازه از روزی حلالش کم می‌شود.

یکی از راه‌هایی افزایش رزوی، بیداری بین‌الطلوعین است. اگرچه اصل بیداری برای ذکر است، این خاصیت را هم دارد.

۲) سوره واقعه

به سوره واقعه، سوره غنی هم می‌گویند.

در روایت داریم که هر کس هر شب سوره واقعه را بخواند، دچار فقر نمی‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مَنْ قَرَأَهَا كُلَّ لَيْلَةٍ لَمْ تُصِبْهُ فَاقَةٌ أَبَدًا».

امام صادق علیه‌السلام: «مَنْ قَرَأَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةَ الْوَاقِعَةِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَمْ يَرِ فِي الدُّنْيَا بُؤْسًا أَبَدًا وَ لَا فَقْرًا وَ لَا فَاقَةً».

هر سوره واقعاً یک اثری دارد. در مورد سوره حمد بحث شفاء آمده است. هر سوره یک خاصیت‌های ویژه‌ای دارد که گاهی بر ما پوشیده است. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین، اسرار سوره‌ها را می‌دانند. حتی اگر به صورت ظاهری هم این سوره‌ها قرائت شود، اثر دارد.

۳) خوش خلقی

هر کس خوش خلق باشد، خداوند روزی‌اش را زیاد می‌کند. یعنی، نفس عمل خوش خلقی اثر دارد.

امام صادق علیه‌السلام: «وَ مَنْ حَسَنَ بَرُّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ زَيْدٌ فِي رِزْقِهِ».

امام صادق علیه‌السلام: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»؛ خوش خلقی روزی را زیاد می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ»؛ گنج‌های روزی در خوش اخلاقی است.

۴) ذکر گفتن و دعا کردن

طلبه‌ای مشکلی داشت. شروع به خواندن این آیه کرد: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸). آنقدر این آیه را با جان و دل خواند تا مشککش حل شد. اینها راه‌های است که وجود دارد.

۵) شکر و استغفار

کسی که شکر می‌کند، خداوند روزی‌اش را زیاد می‌کند.

شکر، معرفت به نعمت است و بدانی همه نعمت‌ها از سوی خدا است.

اگر شکر فراوان شود، بنده شکور مورد توجه خداوند قرار می‌گیرد.

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (ابراهیم ۷)

استغفار هم باعث زیاد شدن روزی می‌شود.

«يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ» (هود ۵۲).

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيَمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ» (نوح ۱۰ تا ۱۲).

بعضی از بزرگان همیشه می‌گفتند: هروقت تنگی روزی پیش آمد، شما به سرعت شروع کنید به استغفار کردن.

تنگی روزی گاهی نتیجه اعمال خود ما است.

بزرگی می‌فرمود: استغفار، رمز خیلی از کارها است، نه فقط روزی؛ و واقعاً هم همین‌طور است.

حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمودند: «قُلْ عِنْدَ كُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ تَزِدُ مِنْهَا وَ إِذَا أُبْطِئَ الرِّزْقُ عَلَيْكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ يُوَسِّعْ عَلَيْكَ فِيهَا»؛ در ضمن هر نعمتی که خدا به تو می‌دهد، بگو «الحمد لله»؛ خدا اضافه می‌کند. اگر روزی بر تو کند شد (تنگ شد)، استغفار کن، که خدا روزی‌ات را وسعت می‌دهد.

۶ دوام طهارت

یکی دیگر از راه‌ها طهارت است. روایتی در کتب معارفی آمده است که در جوامع روایی ما شیعیان نیامده است. «فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَمَ عَلَى الطَّهَارَةِ يُوَسِّعُ عَلَيْكَ الرِّزْقُ»؛ استمرار و مداومت بر طهارت، موجب زیاد شدن روزی است. البته طهارت سطوحی دارد که از وضو شروع می‌شود.

دایم الطهاره بودن، باعث می‌شود، انسان در همه زمینه‌ها خیلی پیش برود. ولی ما انسان‌ها گاهی کوتاهی‌هایی داریم.

۷ انفاق

کسی که انفاق می‌کند، یقیناً خداوند چند برابر به او می‌دهد.

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره ۲۶۱)؛ یک انفاق انجام می‌شود و به او هفتصد برابر داده می‌شود.

انفاق شدت و ضعف دارد.

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره ۲۶۷). فضل یعنی افزون بر تقدیر.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزَقُوا». تا صدقه را زیاد می‌کنید، خدا روزی‌تان را زیاد می‌کند.

● قاعده کلی

کسانی که این نوع بحث‌ها را می‌شنوند، می‌دانند که نظام هستی از باطن به سمت ظاهر هدایت می‌شود.

ارتباط و عوامل را از باطن به سطح را انکار نکنیم. بعضی‌ها به سرعت اینها را انکار می‌کنند. من نمی‌گویم انسان در سطح (ظاهر) تلاش نکند؛ تلاش بکند.

روزی از بالا به سمت پایین می‌آید.

همه حقایق از بالا به سمت پایین می‌آید.

اگر آن عوامل را آدم خبر داشته باشد، تمام این عوامل معنادار است. کسانی که منکر این عوامل‌اند، دلیلش این است که رابطه از عمق به ظاهر را نمی‌فهمند. همان رابطه‌ای که خدا با عالم دارد که عمق عالم با سطح عالم دارد، همین در مَجاری قضا و قدری الهی مؤثر است. واقعاً این‌گونه است. و لذا ما دعا را واقعاً مؤثر می‌دانیم. چرا؟ چون دعا یک حرکت به سمت عمق است و از عمق مدد گرفتن برای سطح است. این موضوع، از نظر فلسفی و وجدانی، یک مسئله آسانی است.

به تعبیر صدرا، ما بالوجدان می‌بینیم که دعا اثر دارد. چرا ما به باطن می‌رویم؟ به باطن می‌رویم و در باطن اثر می‌گذاریم و این باطن در ظاهر اثر می‌گذارد.

اینها واقعی است. فقط به شرطی که به این اندیشه معتقد شویم که تقدیر از بالا می‌آید و ما می‌توانیم در تقدیر یعنی در عمق اثر بگذاریم. متأسفانه برخی در سطح معنا می‌کنند. لذا ناباوری‌های زیادی دارند. وقتش که شده است، گرفتار می‌شوند و به عمق وصل می‌شوند، درحالی‌که به عمق باور ندارند. کافر خدا را قبول ندارد؛ ولی به وقتش که در حال غرق شدن است، همه را کنار می‌گذارد و جز خدا برایش باقی نمی‌ماند. چرا به سمت باطن می‌رود؟ چون اصل عالم است.

روایتی از امام باقر علیه‌السلام است که وقتی زنا زیاد می‌شود، جوان‌مرگی زیاد می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند: اینها چه ربطی به هم دارد؟ به عمق عالم که بروند، می‌فهمند که چه ربطی دارد. (می‌بینند که) چگونه باطن عالم نسبت به اینها خشم می‌گیرد. به لحاظ باطن عالم، خیلی چیز صافی است. همه‌جا این حرف هست.

هر جایی بروید، از باطن به سمت ظاهر آمدن، خیلی مؤثر است.

اصل عالم از طریقِ باطن گردانده (تدبیر) می‌شود، نه از ظاهر. ظواهر گاهی از کار می‌افتند و تأثیر ندارند. به دلیل اینکه باطن کاری می‌کند که ظاهر این‌گونه عمل نکند و طور دیگری عمل کند. این را اگر کسی متوجه شود، معجزه و فلسفه تاریخ را هم می‌تواند بفهمد.

اگر کسی این را قبول کند، ما راه‌های باطنی داریم که از راه باطن عالم به سمت ظاهر عالم خیز برداریم و روزی خود را زیاد کنیم؛ راه‌هایی مانند بین‌الطلوعین و سورۀ واقعه و انفاق و غیره که اینها اثر دارد.



جلسه ۳۲۱ (۱۲ بهمن ۱۳۹۸)

● اسم شریف الرزاق

در مورد اسم رزاق توضیح دادیم که چگونه این اسم به هر موجودی مدد می‌رساند. خدا هم فرموده است که بر عهده من است که به هر موجود نیازمندِ روزی، روزی بدهم. همچنین گفتیم خداوند، حصر در رازقیت دارد؛ رزاق اصلی او است. اگر این رزاق اصلی را جدی بگیریم، خیلی از مسائل تغییر می‌کند.

رزاقیت خداوند به این معنا نیست که ما طلب روزی نکنیم. مبنای عرفانی اینکه چرا باید طلب صورت بگیرد، بیان شد. بیان کردیم که چگونه می‌توانیم افزون بر این طلب رسمی، کارهایی انجام دهیم تا روزی ما افزوده شود.

● اتصاف به اسم رزاق

اساساً هر اسمی وجود دارد، می‌تواند در انسان پیاده شود و انسان عبد آن اسم شود. «عبدالاسم» را توضیح دادیم. در باب روزی عرض شد که همه داریم روزی می‌خوریم، ولی می‌شود به شکلی زندگی کرد که در عین اینکه روزی می‌خوریم، برای خود توحید جمع کنیم.

ما می‌دانیم که دین حق است و می‌دانیم که هر آنچه دین راجع به واقعیات می‌گوید، حق است؛ این را بر حسب اعتقاد می‌پذیریم. مؤمن در سطح اول این کار را می‌کند: هر کس به او روزی می‌دهد، می‌گوید خدا روزی داده است. با کمی توجه می‌بینیم که این فرهنگ در زبان عمومی آمده است؛ این امر برای عموم افراد حتی در حد به دل رساندن هم نیست. این خیلی مغتنم است که در فرهنگ این موضوع اشباع شود. فرهنگ همیشه یک لایه اولیه دارد و وقتی به جان‌ها می‌خورد، آهسته‌آهسته به عمق می‌رود و اثر می‌گذارد. این مرحله اول عمومی است. مؤمن از این فرهنگ عمومی بالاتر می‌رود.

مؤمن وقتی عمق پیدا کند، به تدریج می گوید: درست است که من در آن معامله سود کردم، ولی خدا خواست که من بهره ببرم. این را باور دارد. این باور خیلی ارزشمند است. به تعبیر دیگر، دین یک دستگاه تبیینی حقیقی را در اختیار همه مؤمنان گذاشته است. ولی مؤمنانی که نرسیده اند، این دستگاه تبیینی خیلی کمک می کند. درست مثل اینکه برخی تحقیقات در فیزیک و شیمی وجود دارد، ولی ما انجام نداده ایم. ولی چون آنها گفته اند، ما هم آن اندیشه ها را قبول داریم. حتی ما اگر درسش را هم نمی خواندیم، قبول می کردیم. مثلاً میکروب را که ما تحقیق نکرده ایم، ولی چون شنیده ایم و در عرف هم گفته می شود، ما هم می گوییم و قبول می کنیم. مثلاً می گوییم فیزیک و شیمی یک دستگاه تبیینی دارد و ما هم در تحلیل های خود به کار می بریم. این یک چیز است. اما وقتی به دین می رسیم، یک دستگاه تبیینی واقعی است.

● قرآن یک دستگاه تبیینی ناب

تقاضا می کنم قرآن زیاد بخوانید. چرا؟ چون قرآن یک دستگاه تبیینی ناب است. یعنی، آدم همیشه باید بداند با چه روبرو است و چگونه باید تعامل کند. معمولاً قرآن مباحث اصلی هستی شناختی و تعاملاتی را چه در سطح و چه در عمق، به درستی تبیین کرده است.

برخی تا حرف می زنند من می فهمم که قرآن زیاد خوانده اند. ولی برخی دیگر تا حرف می زنند، در می یابم که یا قرآن نخوانده اند یا به جان شان ننشسته است. قرآن که زیاد بخوانید، دستگاه تبیینی شما را تغییر می دهد. یکی از اینها، مسئله رزق و روزی است.

مؤمن یک دستگاه تبیینی خاصی دارد که قرآن به او داده است و با آن زیست می کند. به تعبیر دیگر، می فهمد که اینجا خدا داده است، ولو اینکه از طریق این مشتری به دست آورده است.

اگر قرار شد کسی صادقانه بیاید دین را مراعات کند و جانب خدا را رعایت کند، خداوند سبحان می گوید: هر جوری که باشد من روزی اش را می رسانم از ورای تجارتِ کلِ تاجر. متن حدیث را قبلاً خواندم.

گاهی مؤمن می بیند که خدا بر او سخت گرفته است. سؤال می کند که چه شده است که خدا بر من سخت گرفته است؟ خدا که سخت نمی گیرد. چرا سخت گرفته است؟ این بی دلیل نیست. یعنی، با توجه به آن دستگاه تبیینی که دارد، این را می فهمد. بی دلیل نیست که این فرد با اینکه مؤمن است و هیچ خطایی نمی کند، خدا بر او سخت گرفته است.

در مورد مرحوم قاضی نقل می کنند که هروقت وضعیت مالی اش ضیق تر بود، حال معنوی اش بهتر و قوی تر بود. یکی از اساتید ما هم می فرمود: هروقت مصیبت هایم زیاد بود، حال معنوی ام خوش تر بود.

به هر حال مؤمن در ابتدا تبیین و تحلیل دارد و پس از مدتی بر مبنای این تحلیل، تجربیاتی پیدا می‌کند و بعد القاهای خوش و چیزهای جدیدتری درست می‌شود.

مؤمن در ابتدا این را می‌فهمد که خدا روزی می‌دهد. کمی که جلوتر رفت این خاصیت قوی‌تر می‌شود و می‌بیند که دست خدا روزی را چگونه تقسیم می‌کند. می‌بیند که فلان شخص چون بین الطلوعین نشسته است، خدا روزی‌اش را زیاد کرده است؛ یا فلان خطا را کرد، خدا روزی‌اش را کم کرد. در اینجا خیلی از اسرار دین را می‌فهمد.

برخی هم آن قدر قوی می‌شوند که به مبداء اصلی رزاقیت الهی وصل می‌شوند و تمام تقدیرات را می‌بینند که از اسم اصلی رزاق چطور می‌آید و تعاملات جرح و تعدیلی با اسمای دیگر چگونه کار را پیش می‌برد. این سطح اول می‌شود که مؤمن نگاه توحیدی پیدا می‌کند.

این نگاه توحیدی که قوی شد، مناسبت ایجاد می‌کند؛ مناسبت که ایجاد شد، آدم به جایی می‌رسد که احساس می‌کند که این صفت حق، صفت زیبایی است؛ تا جایی که می‌رسد به اینکه ما هم مظهر آن اسم باشیم. این می‌شود «عبدالاسم» و در بحث ما می‌شود «عبدالرزاق».

به بنده خدایی نشان دادند که احسان و رحمت حق تعالی است که دارد عالم را اداره می‌کند. این را که دید، خودش هم از جنس رحمت الهی شد. در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در قرآن آمده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (آل عمران ۱۵۹)؛ یعنی، آن رحمت در دل انسان می‌نشیند، به دلیل اینکه رحمت خدا را دیده است.

دلیل چیست؟ نفس ما خوپذیر است. ما با هر کس بنشینیم، وقتی خصلت خوب داشته باشد، تأثیر می‌پذیریم.

اگر کسی خصلتی را ندارد و دوست دارد آن خصلت را داشته باشد، با کسی بنشیند که او این خصلت را داشته باشد تا به تدریج آن خلق و خو را پیدا کند. ناخودآگاه این خصلت‌ها را پیدا می‌کند. بسیاری از خلق و خوی پدر و مادرها که به فرزندان منتقل می‌شود، غیر از مباحث وراثتی، به دلیل همین ارتباط نفس با نفس است که نفس تأثیر می‌پذیرد.

اگر نفس انسان زیاد با خدا بنشیند، خدایی می‌شود؛ متخلق به اسمای الهی می‌شود. اینکه در روایات آمده است: «تخلقوا باسماء الله» چندگونه معنی می‌شود. مرتبه پایینش این است که رنگ او را گرفته؛ با او بوده؛ لمسش کرده؛ تمایل پیدا کرده و ادامه داده است. لذا این وصف در او نشسته است. این مرحله اول است که نفس انسان خوپذیر است و دوست دارد مثل خدا شود: چه در رزق؛ چه در حکمت؛ چه در حلم؛ چه در علم؛ چه در رحمت.

معمولاً تخلق به اخلاق الهی، برای مراحل اولیه، حتی در آن مؤمن دارای دستگاه تبیینی که با تجربیاتی همراه شده و لطف رزاقیت را چشیده است، دوست دارد، در رزاق بودن مثل خدا باشد. چون می‌بیند که رزق الهی بی‌منت و از سر رحمت و لطف است، کم‌کم از سر رحمت الهی اینها در او می‌نشیند و خودش هم واسطه رزق الهی می‌شود.

از باب نمونه، خداوند «علیم» است؛ یکی مانند علامه طباطبایی واسطه علم الهی می‌شود تا این اسم «علیم» خودش را نشان بدهد.

در مورد رزق هم همین‌طور است. مؤمن می‌گوید خدا رزاق است و من هم (دوست دارم) واسطهٔ رزق شوم تا خدا رزقش را از کانال من به دیگران برساند. اگر من هم نباشم، خدا از کانال دیگری رزقش را به دیگران می‌رساند؛ ولی من دوست دارم مجرای فیض حق تعالی شوم. این را می‌گویند «عبدالاسم».

این مرحله اول «عبدالاسم» شدن است که در خصوص رزاقیت پیاده می‌کنیم. اگر چه می‌دانم عرفا «عبدالاسم» را خیلی بالا می‌برند.

چنین کسی با چنین نگاهی، در مورد میهمانش چگونه می‌شود؟ نگاهش در مورد فرزندان و همسرش که برای آنها روزی می‌برد، چگونه است؟ قبلاً به عنوان واجب این امور را انجام می‌داد. هیچ اشکالی هم نداشت. الان چگونه نگاه می‌کند؟

چنین کسی، خوشش می‌آید که دیگران سر سفره اش نشسته‌اند و روزی می‌خورند. دوست دارد، همان خُلق خدایی را در خود ایجاد کند.

خرقانی می‌گوید: «آنکه در این سرا درآید، نانش دهید و از ایمانش می‌رسید؛ چه آن‌کس که نزد باری تعالی به جان ارزد، البته بر خوانِ بوالحسن به نان ارزد»؛ هرکسی که بر در خانه ما آمده است به او نان بدهید. خدا به او جان داده است، من به او نان ندهم؟ در این سخن چه چیزی وجود دارد؟ آن لطف الهی در آن هست.

چنین کسی کسب و کار برایش معنا دارد؛ اتفاق معنا دارد؛ میهمانی دادن معنا دارد؛ و اینکه اهل و عیالش سر سفره او روزی می‌خورند، معنا دارد.

شخص دارد کسب و کار خودش را انجام می‌دهد، ولی نوع نگاه و تعاملش تغییر می‌کند. کسی که دوست دارد مجرای فیض الهی باشد، به مردم سخت می‌گیرد و مو را از ماست می‌کشد یا دوست دارد به مردم خیر بیشتری برساند و به اندازه‌ای هم که خودش لازم دارد استفاده کند؟

بعضی‌ها را دیده‌ام با اینکه خودشان نیاز مالی ندارند، ولی کار می‌کنند تا ده‌ها هزار نفر را کمک کنند و زندگی‌شان بگذرد و از کانال آنها روزی بخورند. مؤمن اگر به اینجا برسد، مظهر اسم «رزاق» شده است. با اینکه می‌دانیم: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ خدا در روزی بی‌حد و حصر و بی‌شریک دارد کار می‌کند. کسی در کنارش نیست.

کار خدا این‌گونه است که اگر تو هم نباشی روزی می‌دهد؛ ولی اگر دوست داری، تو می‌توانی واسطه فیض الهی باشی.

«هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» یعنی، در کنار خداوند رازق‌های دیگری هم وجود دارد. انسانی هم که معامله می‌کند رازق است. خدا از سر جود می‌دهد، ولی این شخص در معامله عَوَض می‌گیرد، ولی رازق است و خدا «خَيْرُ الرَّازِقِينَ» است. چون هیچ‌یک از اینها در او نیست.

اگر کسی «عبدالاسمی» شد، نه تنها سبب می‌شود که خدایی ببیند، بلکه خدایی هم زیست می‌کند. درست مانند اوصاف حق تعالی که همه‌اش نور است، این نور را می‌خواهد در خود محقق کند که یکی از آنها رازق است. اگر این گونه شد، آدم از اینکه به اهل و عیال خود روزی می‌رساند، لذت می‌برد. آیا لذت نمی‌برد؟ اصلاً خوشش می‌آید که این گونه باشد. چرا؟ چون مجرای فیض حق تعالی شده است. از میهمان لذت می‌برد. هر کس به حد توانایی‌اش، با این منطق که بسان حضرت حق عمل کند، لذت می‌برد. این می‌شود «عبدالاسم». در حد خودش خوب است و خیلی هم شیرین است. وقتی چنین شود، آدم احساس می‌کند که به خدا نزدیک‌تر شده است. این در مؤمن عادی است.

برخی از نیکان و مردان پاک، خیلی در این زمینه از قیودات مادی آزاد هستند و نوع نگاه الهی دارند. بنده خدایی در منطقه ما، قبل از اینکه جاده هراز ساخته شود، با چرم کفش درست می‌کرد. از تهران به آمل چرم می‌آوردند. او چرم یک سالش را قبل از زمستان می‌آورد. یک سال بهمن آمد و دوسه هفته‌ای راه بسته بود. همکاران او چرمشان تمام شده بود. این شخص با اینکه می‌توانست از این فرصت بیشترین درآمد را کسب کند، این کار را نکرد. او چرم‌ها را بین همکارانش تقسیم کرد تا آنها هم کار کنند و بیکار نمانند. بعد از اینکه راه باز شد، چرم‌های او را دادند. این را می‌گویند واسطه رزق شدن برای دیگران. این یک سطح است و خیلی عالی است.

ما می‌توانیم منطق انفاق خود را هم این گونه کنیم. ممکن است از سر دلسوزی انفاق کنیم که در شریعت این نوع انفاق کردن بی‌جواب نمی‌ماند. این درست است، ولی در انفاق یک نوع منطق توحیدی بالاتری هم وجود دارد که من به دیگران انفاق می‌کنم و به دیگران خیر می‌رسانم تا مجرای فیض حق تعالی بشوم.

عمق عمل و قوتش به نیت نهفته در آن بر می‌گردد. کارهای انسان به صورت مکانیکی نیست، بلکه با نیت و معنا است.

گاهی منطق انفاق، ترحم و دلسوزی و مهربانی است که شریعت این عمل را خیلی دوست دارد. این یک منطق است؛ ولی منطق بالاتر این است که مجرای فیض حق تعالی بشویم. حق تعالی می‌خواهد فیض برساند، من دوست دارم یک جواری واسطه شوم تا از طریق من این فیض به دیگران برسد. در این صورت، من متصف به اسم «رزاق» می‌شوم. دوست دارم مانند خدا عمل کنم؛ دوست دارم خدایی باشم. چون همه صفات نیک و پاک در او هست و من می‌خواهم این صفات را در خود داشته باشم. این یک اندیشه است. اگر کسی این منطق را اجرا کند، خیلی عمق پیدا می‌کند. این مرحله اول ایمانی تبیینی است که تجربه رزقی داشته و رزق حق تعالی را فهمیده است و موفق شده است که مظهري از این اسم شود.

● اما مرحله بالاتر

در مرحله بالاتر، شخص آن قدر بالا می‌رود که مظهر اسم رزاق در صُقع ربوبی می‌شود که تجلی اسمائی است از وصول الی الله. این عمق این گونه است و اصلاً اسم «رزاق» آنجا پیاده می‌شود.

اینکه حضرت حجت، که واسطه فیض است، چگونه است؟ همه اسماء الله در اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین محقق شده است، جز ربوبیت و الله بودن. از هفتاد و سه اسم، هفتاد و دو اسم را اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین دارند. یعنی، حضرت حجت، الان مظهر تام اسم «رزاق» است. اصلاً، او روزی را تقسیم می کند. این می شود اوج مظهر اسم شدن که اصلش در حضرت حجت است. عقل بالمستفاد وصل به عقل فعال است و خودش کنش عقلی دارد بسان عقل فعال. در روایت آمده است که اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین محالّ مشیة الله هستند. که خود مشیت او می شود اجرا و امضای در عالم. راجع به اسم «رزاق»، همین حرف در مورد حضرت حجت برقرار است و به جدّ توجه به او روزی می آورد.

ما الان سر سفره آیت الله العظمی حائری یزدی نشستیم که حوزه علمیه قم را آباد کرده اند. در مورد ایشان بنگرید که حضرت حجت چه عنایتی به ایشان کرد که ایشان این گونه شد. یا ببینید که صدوق پدر نسبت به صدوق پسر چه دعایی کرد که چنین فرزندی نصیبش شد؛ و حضرت حجت چه عنایتی کرد که این چنین شد. اینها مظهر اسم رزاق می شود. حضرت حجت به اصل اسم رسیده است؛ به مشیت او و به خواست او این اسم (رزق) محقق می شود. پس مظهر اسم و عبدالاسم می توان شد.

اشخاصی هستند که خیلی به آن نهایت (صقع ربوبی) نرسیده اند، بلکه به عوالم وسط (مثلاً عالم مثال) راه پیدا کردند، ببینید که چگونه مظهر اسم «رزاق» شده اند! می شود به اینجاها رسید.

برخی هستند که جزء ملایکه عماره به حساب می آیند و بسان آنها عمل می کنند؛ به عالم مثال می روند و بسان عالم مثال می کنند؛ یا به نشئه عقلی می روند و بسان عالم عقل عمل می کنند. در آنجا او دست می برد، نه اینکه تقاضایی کند تا آن عالم در تصمیم خودش تغییراتی دهد تا آن کار صورت بگیرد. بلکه انسان خودش دعا شده است و در مرحله ای می رود که در آسمان به شکل آسمانی عمل می کند.

در مورد معجزه، علامه طباطبایی در جلد اول المیزان توضیح می دهد که فکر نکنند که اعجاز یک کاری در سطح است، بلکه عمق عالم تغییر می کند. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر ۲۱)؛ از آن خزاین آهسته آهسته تنزل می کند. آنها به آنجا رسیده اند و جزء آن خزاین شده اند و اثر می گذارند. اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین به باطن آن خزائن یعنی موطن اسماء الله رسیده اند. اما برخی از اولیاء الله که به وسایط وسط رسیده اند، اثر می گذارند و به آنها هم می گوئیم: «عبدالرزاق».

صورت مسئله که اینجا می بینیم این است که به حسب ظاهر تغییراتی صورت گرفته است، ولی باطنش آنجا است. در اصلش آنجا تغییری صورت می گیرد که در اینجا به صورت ظاهری اصلاح می شود.

متصف به اسم شدن، حتی این عوالم واسطه را هم در بر می گیرد. بعضی ها که اولین مراحل رزاقیت را پیدا می کنند، ابتدا متوجه نیستند که مثلاً میل او تأثیر دارد. بعد از مدتی به تدریج می فهمند که اثر دارد.

تاکنون سه سطح را گفتیم:

۱ «عبدالاسم» مؤمنان عادی که در حد ظاهر به دیگران روزی می‌رسانند.

۲ «عبدالاسمی» که در وسط واسطه می‌شود.

۳ «عبدالاسم» کسانی که صاحب آن اسم هستند مانند حضرت حجت علیه‌السلام.

ان‌شالله ما بتوانیم هر اسمی از اسمای الهی که با آن ارتباط برقرار می‌کنیم و کم‌کم ادامه می‌دهیم، صاحب آن اسم بشویم و بتوانیم مظهر آن گردیم و عبد آن بشویم. «عبدالرزاق» هم از آنها است.



جلسه ۳۲۲ (۱۹ بهمن ۱۳۹۸)

توضیح دادیم که انسان چگونه می‌تواند «عبدالرزاق» شود. انسان می‌تواند به گونه‌ای زندگی کند که اسمای الهی برایش جلوه کند.

● راه‌های تجلی اسم «رزاق» در انسان

اسمای الهی در کارند، ولی چرا این اسماء در ما جلوه نمی‌کند؟ چه کنیم تا اسم «رزاق» در ما بیشتر جلوه کند؟ این راه کاری است تا یاد بگیریم که چگونه اسماء الله در ما محقق شود.

لطف زندگی به این است که منطق آن، منطق برتر شود. می‌شود کسب و کار داشت و در ضمن آن توحید جمع کرد. ما باید کاری کنیم که موحد شویم؛ کمال ما به توحید است. کمال ما در بندگی و تیزبین شدن به جهات خدایی و حقیقت الهی و صفات الهی است. رزق و روزی ما این است. کمال انسانی، اصل روزی‌اش به این توحید است.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره ۳۱)؛ حضرت آدم و انبیاء و ائمه به اوج رسیدند؛ این‌طور نیست که دیگران بی‌بهره باشند. می‌شود به اوج رسید و منطق آن را قرآن به ما یاد داده است. همه آیات به ما یاد می‌دهد که چگونه این اسماء حاضر می‌شوند. شما نگاه کنید: هر مسئله‌ای که گفته می‌شود، در آخرش صحبتی از اسماء الله است که مربوط به همان مسئله مطرح شده است. مثلاً تا مسئله توبه گفته می‌شود، یکی از اسمای الهی بیان می‌شود. قرآن منطقی را ارایه می‌کند که مخاطبش انسان است تا او این‌گونه زیست و تعامل کند. لازمه‌اش این است که در این زمینه، او بیش از پیش توجه کند.

ما این مسئله را در مورد اسم «رزاق» جاری می‌کنیم و الا سهم اصلی ما همین بندگی ناب است؛ همین موحد شدن است؛ همین با خدا نشستن است؛ و همین خدا دیدن است. عامل اصلی عالم، خدا است. همه‌جا اسمای الهی پُر شده است. «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» به این دلیل باید این اسماء را یاد بگیریم و سر سفره اعمال خود بیاوریم.

اگر کسی اسمی را پرورش داد، حد یقف ندارد و باید جلوتر برود. چرا؟ چون هویت آدمی، هویت جمع اسماء است. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» درست است. انسان در آغاز باید یک اسم را پرورش دهد، ولی بعد از این باید بتواند در اسمای دیگر الهی هم سیر کند و آنها را هم در خودش محقق کند. انسان را برای این کار ساخته‌اند. بعضی از بزرگواران، انسان را «حی متأله» تعریف کرده‌اند. این متأله بودن، همان جنبه الهی ما است که انسان خلیفه الله شده است.

علامه طباطبایی رحمت الله علیه در بعضی از آیات که خطاب «جعلکم خلفاء...» است، چنین استفاده کرده‌اند که همه باید خلیفه الله شوند.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (اعراف ۱۱)؛ در آغاز سوره اعراف ابتدا خطاب عمومی است و بعد به ملائکه دستور داده می‌شود که به آدم سجده کنند. علامه طباطبایی: این نشان می‌دهد که قابلیت اصلی که در حضرت آدم می‌بینید با عنوان خلیفه خدا شدن و مسجود ملائکه شدن، این شأن همه انسان‌ها است و این قابلیت بالقوه است. حتی ملک هم، که به لحاظ طبیعت اولیه از عموم انسان‌ها برتر است، نمی‌تواند به این مقام انسان برسد. چرا؟ چون یک قابلیت در انسان‌ها وجود دارد که در ملائکه نیست. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب ۷۲). این قوه و قابلیت خلیفه الهی فقط برای انسان است و در دیگر موجودات نیست.

مراتب نهایی انسان این است که اسماء الله را در صقع ربوبی دریافت کند. علامه طباطبایی می‌گوید: انسان باید به آنجا برسد؛ این تعلیم نهایی انسان است. اما معنایش این نیست که ما مرحله اول تعلیم اسماء را نمی‌توانیم بفهمیم. مرحله اول تعلیم اسماء این است که آن اسم را در جان خود حاضر داشته باشیم. این چیز کمی نیست. در قرآن آمده است: نمی‌خواهید خدا شما را ببخشد و غفور و رئوف باشد؟ پس شما هم غفور باشید. ببینید قرآن چگونه این را به همین مؤمنان عادی یاد می‌دهد؟

ما که می‌گوییم تعلیم، تعلیم نهایی آن اوج است، ولی در تعلیم اسماء هر مؤمنی می‌تواند سهم اول را داشته باشد. سهم اول چیست؟ فهم آن اسم است. مثلاً در اسم رزاق، این اسم در جان ما حاضر باشد و ما با آن تعامل کنیم و همیشه و در صحنه جان ما باشد. گاهی مطلبی را می‌دانیم، ولی در تعاملات و محاسبات ما نمی‌آید.

یکی از کارهایی که قرآن می‌کند این است که همه اسماء الله را در محاسبات و تعاملات ما می‌آورد تا ما با آنها زندگی کنیم. این موضوع مخصوص انبیاء و اولیاء الله نیست، بلکه برای عموم انسان‌ها است.

در مورد اسم «رزاق»، ما می‌خواهیم همین مرحله اول را توضیح بدهیم. اسم «رزاق» از آن اسمایی است که هر روز با آن سروکار داریم. هر روز سر سفره اسم «رزاق» نشسته‌ایم و حداقل روزی سه وعده غذا می‌خوریم. همه فعالیت‌های اقتصادی ما با اسم «رزاق» است و هر روز با آن درگیریم.

۱. تقویت اندیشه‌های بنیادین

اگر کسی بخواهد اسم رزاق را بفهمد، باید ایمان به خدا و ایمان به علم و قدرت و تدبیر او داشته باشد. هرچه تلاش کند که خدا را بشناسد و وسعت علم حق تعالی و قدرت او و تدبیر او را بفهمد، این خودش به «روزی» هم کشیده می‌شود. اینکه انسان بداند، علم خدا چقدر وسیع است و خدا می‌داند به دیگران چقدر و چرا روزی بدهد. در مورد قدرت حق تعالی در روزی این‌گونه است که اگر خدا بخواهد به کسی روزی بدهد، هیچ‌کس مانع او نیست. حق تعالی در روزی دادن قدرت بی‌انتهای دارد. علم و قدرت را به تدبیر حق تعالی اضافه کنید. خداوند سبحان چیزی را که خلق کرده است، رها نمی‌کند؛ تدبیرش می‌کند. اگر کسی همین چند مورد را بداند، اندیشه روزی برایش معنادار می‌شود. این را می‌گوییم راهکار از طریق «بنیاد».

اگر بنیادها تقویت شود، اثر دارد. این تقویت گاهی از طریق تفکر است و گاهی از طریق القاء است. مثلاً در جلسه‌ای که این معارف گفته می‌شود، شرکت کند؛ جلسه‌ای که قدرت حق تعالی را جلوی چشم او بیاورد و در صحنه جانش حاضر باشد. اگر این (علم و قدرت و تدبیر حق تعالی) به چشم بیاید، بعد از مدتی انسان می‌بیند که روزی از لوازم واضح آنها است. لوازم واضح یعنی طبیعی است که خدا باید روزی بدهد و می‌دهد. این چگونه به دست آمده است؟ از راه باور به خدا و باور به قدرت و علم و تدبیر حق تعالی.

جایگاه دروس معارفی حوزه

باید قدر درس‌های معارفی حوزه را دانست. یکی از کارکردهای درس‌های معارفی حوزه این است که بنیادها را در جان ما راسخ می‌کند. برخی اصلاً این مباحث در ذهنشان نیست. من می‌بینم کسانی که در سنت معقول خوب درس خوانده‌اند، همیشه به عمق وصل‌اند و از همان عمق مسئله را حل می‌کنند. اصلاً مشکلی ندارند. این قدرت دروس معارفی حوزه است. ولی متأسفانه ما این سفره را در جامعه پهن نمی‌کنیم.

به متدینین عادی می‌گوییم: شما قرآن را خوب بخوانید. یعنی، در سطح الفاظ نمانید. قرآن را خوب خواندن چه فایده‌ای برای متدینان عادی دارد؟ چون به قرآن باور دارند، بنیادها در ذهنشان خیلی راحت شکل می‌گیرد. چون این اندیشه خیلی خوب در قرآن گفته شده است، می‌بینند. بعد از مدتی به راحتی می‌فهمند که چه کسی می‌تواند در برابر قدرت الهی بایستد؟! «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (بقره ۱۶۵)؛ «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (یونس ۶۵)؛ با این آیات، نوع نگاه آدمی تغییر می‌کند.

بنده خیلی دیده‌ام که اساتید ما اینها را در جامعه منتشر کردند و به تعبیر مرحوم شاه‌آبادی، وقتی این کُفریات را به مردم گفتند، واقعاً نوع رفتار مردم تغییر کرده است. حتی برخی از اینها را استاد نگفته است، بلکه فقط عمقش را گفته است.

این یک واقعیت است. باید بنیادها را جدی بگیریم. یک راهش همین فلسفه اسلامی است. کم کم در سنت معقول اسرار را می فهمیم و به تدریج می بینیم که خیلی دستمان باز می شود.

با توجه به تجربه ای که داریم، آنها که در معقول خوب کار کرده اند، خیلی راحت تر مشکلاتشان برطرف می شود. اگر در معقول کار می کنید، مزاحمش را نیاورید. اگر در اعمالتان گناه باشد، در حال جنگ با این عقاید هستید و این عقاید را به هم می زنید. اگر در معقول کار می کنید، مزاحمش را نیاورید؛ واجبات را انجام دهید و محرمات را ترک کنید؛ بعد از مدتی می بینید که از نظر معرفتی خیلی عمق پیدا کرده اید. این درس گفتن در سیر معقول ما، خودش ذکر است. یعنی، در عین اینکه فکر است و عمق می دهد، ذکر هم هست. دقت می کنید. سنت معقول ما این گونه است. ملاعبدالنبی نوری به گونه ای با مردم کاری کرده بود که مردم عادی آن قدر قوی شده بودند که روحانیون درس نخوانده، می ترسیدند از آن خیابان رد شوند. چرا؟ به خاطر اینکه از نظر معرفت قوی بودند.

آن زمان آیت الله شاه آبادی و ملاعبدالنبی نوری این مباحث را به عموم مردم منتقل کردند. در جامعه کنونی جوانها به این معارف خیلی نیاز دارند و باید این معارف را برایشان بیان کرد.

تقویت اندیشه های پایه ای برای رزق و روزی

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (عنکبوت ۶۲)؛ در این کریمه به علم بی انتهای حق تعالی اشاره شده است. خداوند سبحان به هر چیزی آگاه است.

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ تنها و تنها خدا روزی می دهد.

«هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (فاطر ۳)؛ آیا غیر از خدا برای شما خالق وجود دارد تا به شما روزی دهد؟ علامه طباطبایی توضیح می دهد که خلق از تدبیر منفک نیست. خداوند خالق است و در عین حال مدبّر است.

سنت معقول

مواظب سنت معقول باشید. ما گاهی قدر این سنت را نمی دانیم. سنت معقول فقط بدایه و نهایه نیست؛ بلکه بیش از این است. ولی در همین بدایه و نهایه هم مبانی فراوانی نهفته است. همه معارف قرآنی در سنت معقول حل شده است. گاهی در یک مسئله معقول، سیصد آیه و روایت جمع می شود. این سفره را برای خودتان پهن کنید و از آن فاصله نگیرید.

روال قرآن این است که معارف را از بنیاد گفته است. ما هم این معارف را برای عموم مردم بگوییم. با توجه به امکاناتی که امروزه فراهم است، با فایل صوتی همه می‌توانند خیلی از کتاب‌ها را بخوانند و بدانند. امروزه عموم مردم بسیاری از اندیشه‌های عرفانی و فلسفی را می‌فهمند. در آن دوره‌ای که عموم مردم نمی‌فهمیدند، برخی از بزرگان کاری کردند که مردم را به عمق کشانده‌اند.

این راهکار اول به طور کلی است: خدا و علم خدا و قدرت خدا و تدبیر خدا.

● ۲. علم به تأثیر باطن عالم در ظاهر و علم به در دست خدا بودن تقدیر امور

راهکار دوم این است که در عالم همه‌چیز از عمق به سطح می‌آید؛ از باطن به ظاهر می‌آید. از آسمان‌ها به زمین می‌آید. هیچ‌چیزی اینجا نیست مگر اینکه نازل شده از بالا است. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر ۲۱). این هم یک راهکار است که از بنیاد و علت به سمت ظاهر و معلول است. نگاه قرآن به عالم از عمق به سمت ظاهر است؛ از آسمان به سمت زمین است و واقعاً همین‌طور است.

بگذارید مثالی بزنم. الان بنده وقتی دستم را تکان می‌دهم، در درون خودم می‌دانم چه کار می‌کنم. ولی کسی که از بیرون مرا می‌بیند، نمی‌داند من دقیقاً چه کار می‌کنم. این یک بروز از دورن و باطن به سمت بیرون و ظاهر است. حال اگر کسی فوق عرش باشد، عرش و کرسی و هفت آسمان و زمین را می‌بیند. او می‌بیند که از آنجا تصمیم گرفته می‌شود و عرش و کرسی و هفت آسمان را طی می‌کند و به زمین می‌رسد.

کسی این را بفهمد، خیلی راحت این آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» را می‌فهمد. همه‌چیز از آنجا رقم می‌خورد، حتی روزی. خدایی که سکان‌دار است؛ کلیدی که دارد؛ مقالید آسمان و زمین دست اوست و هیچ‌کس جلودار او نیست. از آنجا توفیق و رفق می‌دهد و آن را پایین می‌آورد و در زمین اجرا می‌کند.

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (منافقون ۷)؛ آنها می‌گویند: انفاق نکنید تا از دور و بر پیامبر بروند. خداوند می‌فرماید: خزینه‌ها دست من است. شما چه کاره‌اید؟!

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (شوری ۱۲)

این اندیشه قضا و قدری می‌شود که آن را در مورد بحث روزی داریم پیش می‌بریم و الا قضا و قدر در همه‌جا هست. شیوه‌اش هم این است: همه‌چیز از باطن به سمت ظاهر می‌آید.

این مسئله از باطن به ظاهر آمدن را اگر کسی خوب حل کند، بسیاری از مسایل دشوار معرفتی قرآن را می‌تواند حل کند؛ دسته‌ای از مسایل سنگین علمی را می‌تواند حل کند. حتی دسته‌ای از مسایل سنگین علم تجربی را هم می‌تواند حل کند.

این از باطن به سمت ظاهر آمدن در سنت قرآنی آمده است که با بحث قضا و قدر مرتبط است. این مسئله را باید با کار علمی حل کرد و نوع کسانی که این را می‌فهمند، کسانی هستند که در سنت معقول ما خوب کار کرده‌اند. ملاصدرا حتی «بداء» را با همین مسئله حل کرده است که عموم علما نتوانستند از پس این مسئله بر بیایند.

هر چه که پیش می‌آید، از بالا به پایین می‌آید. معنایش این نیست که ما تحلیل در سطح را و روابط علی و معلولی عالم ماده را حذف کنیم. نه. اینها پا برجا است؛ ولی افزون بر سطح عالم ماده، عمقش را هم در نظر می‌گیریم.

این معارف را در قالب تفسیر قرآن به مردم عادی هم می‌توان منتقل کرد و وقتی کمی قوی شدند، برای آنها معارف هم می‌شود گفت. مردم وقتی اینها را یاد بگیرند، از ما بهتر عمل می‌کنند. چنین فردی، وقتی قوت پیدا کرد، خواب‌هایش هم حساب و کتاب دارد. بنده‌خدایی خواب دیده بود که کسی می‌آید و به او می‌گوید: در فلان امتحان رتبه‌ات این شده است. بعد از یکی‌دو ماه در بیداری دید که همان شخص آمده است و به او خبر می‌دهد که رتبه‌ات در امتحان این شده است.

برخی از بزرگان اهالی جبهه و جنگ را دیده‌ام که از این نوع اخبارها که در خواب یاب بیداری داشتند و مساله قضا و قدر خیلی خوش برایشان حل شده است.

در مورد #شهیدچمران شنیده‌اید که چه گفته است؟ ایشان قبل از شهادت می‌داند که کجا شهید می‌شود. دست‌نوشته‌ای دارد: «ای پاهای همراهی کنید! ای دست‌ها همراهی کنید!» یعنی می‌داند این کارها را خودش باید انجام دهد، که انجام می‌دهد و هم می‌داند که تقدیر الهی این است.

بنده با سه واسطه از #شهیدقاسم_سلیمانی نقل می‌کنم که وقتی ایشان در سوریه بود، در لحظه آخر می‌گفت: «آقا، ما هیچیم و دیگری است که تدبیر می‌کند و من دارم به سمت مقتل می‌روم!»

- ایشان این را هم می‌داند با پای خود رفتن یعنی چه؟ یعنی با اختیار خود رفتن.

- و این را هم می‌داند که تقدیر یعنی چه؟ و این را هم بشارت می‌دهد

- و دست الهی را هم می‌داند چه می‌کند.

دوست شهید سلیمانی، #شهیدیوسف_الهی هم در جبهه این‌گونه بود.

در مورد این شهید بزرگوار (یوسف الهی) نقل می‌کنند: کسی موظف شده بود که مقدار بالا و پایین آمدن آب را ثبت کند که خوابش می‌برد و بقیه را از خودش اضافه می‌کند. شهید یوسف الهی به او گفت: با این کار شهادت عقب افتاد. او خبر دارد.

رهبر معظم انقلاب از #شهیدقاسم_سلیمانی نقل کرده‌اند: در عملیاتی یکی دو نفر شهید شدند و خبری از آن‌ها نداشتند. همه مضطرب بودند که چه کار کنند. #شهیدیوسف_الهی گفت: «این‌ها فردا بر می‌گردند. البته جنازه‌هایشان بر می‌گردد!» همین‌طور هم شد.

ما می‌گوییم این بزرگواران به جایی رسیده‌اند که تقدیراتش را می‌بینند.

کسانی که به تقدیرات رسیدند، می‌دانند که هم دست خودشان است و هم دست خدا؛ هم کار ما است هم کار خدا؛ هم اراده ما است و هم اراده خدا. و چگونه خدا دارد تقدیر می‌کند. چگونه الان نوبت من نیست.

آنها از قضا و قدر و تقدیرات الهی خبر دارند و قضا و قدر برایشان حل شده است. وقتی به اینجا رسیدند، در مورد رزق و روزی چه می‌گویند؟ می‌گویند: همه دست خدا است. کسانی که وصل شده‌اند، خیلی راحت می‌توانند (این‌طور) بگویند. اما کسانی که نرسیده‌اند، باید از طریق ایمان عمل کنند. معرفت درست (و صحیح) را در بنیادها درست و به جان القاء کنند.



جلسه ۳۲۳ (۲۶ بهمن ۱۳۹۸)

● راهکارهای آوردن اسماء الله سر صحنه

اسم «رزاق» در کار است و هر روز و همیشه با آن سروکار داریم. چه کنیم تا اسم «رزاق» همیشه در صحنه جان ما حاضر باشد؟

۱) ایمان به خدا و علم و قدرت و تدبیر او

راه‌های حصول این مورد را عرض کردیم.

۲) علم و ایمان به تاثیر باطن عالم در ظاهر و علم به تقدیرات امور

اگر کسی این مورد را درست کند، می‌تواند اسم «رزاق» را حاضر ببیند. قبلاً این را توضیح دادیم.

۳) تذکر و توجه به اسم «رزاق»

از جهاتی، این راهکار خیلی مهم است. آنجا که سر صحنه روزی حق می‌نشینم، خیلی مهم است که آدم متذکر شود. ما مطالب فراوانی را می‌دانیم، ولی همیشه در صحنه جان ما حاضر نیست. مثلاً می‌دانیم آنچه در ظاهر هست، از

باطن به سمت ظاهر می‌آید و برخی از موارد آن را هم دیده‌ایم؛ ولی عملاً این علم، در تعاملات ما حاضر نیست. ما که می‌دانیم، پس چرا حاضر نیست؟ دلیلش چیست؟ چون من به گونه‌ای با آن تعامل نکرده‌ام که همیشه حاضر باشد.

اینکه به ما می‌گویند موعظه زیاد گوش کنید، برای این است که آنچه می‌دانیم سر سفره جان ما حاضر باشد. ما می‌دانیم بداخلاقی نسبت به خانواده خیلی بد است و حتی چوبش را هم خورده‌ایم، ولی چه می‌شود که در سر صحنه یادمان می‌رود؟ دلیلش چیست؟ چون هیچ‌وقت این مسئله را در جان حاضر نداشتیم؛ لذا می‌رود در پستو. برخی می‌گویند: در حافظه نزدیک نیست و در حافظه دور می‌رود. برای بحث ما، این تعبیر را نمی‌پسندم و «در صحنه جان نشسته» را بهتر می‌پسندم.

شنیدن موعظه کمک می‌کند تا (دانسته‌های ما) سر صحنه حاضر باشد. ما مسایل فراوانی را می‌دانیم، ولی در صحنه عمل حاضر نیستند؛ این را باید با یک روشی اعمال کرد و سر صحنه حاضر کرد. در مسایل تربیتی این نکته مهم است. چه کنیم تا دانسته‌های ما همیشه سر سفره و سر صحنه حاضر باشد؟ تعبیر قرآنی این مسئله، «تذکر» و «یادآوری» است. ما می‌دانیم خداوند روزی‌دهنده است و هر چه هست او می‌دهد، چگونه می‌شود همیشه این «حال و حس» را داشت؟ من تعبیر به «حال و حس» می‌کنم نه حافظه نزدیک و دور. این به تمرین احتیاج دارد و اینکه آدم همیشه آن را اجرا کند.

● سفره خدا

تا به حال شده که سر سفره بنشینیم و این «حال و حس» را داشته باشیم که من سر سفره خدا نشسته‌ام. ما می‌دانیم که این سفره خدا است و سر هر سفره که نشسته‌ایم خدا «رزاق» است. البته این را دین به ما یاد داده است. این «الحمد لله رب العالمین» را که بعد از غذا می‌گوییم، چه کار می‌کند؟ البته دین سخت نمی‌گیرد و نمی‌گوید دائماً «حال و حس» آن را داشته باش. ولی اصل این حرف فلسفه‌ای دارد که ما را آهسته‌آهسته به اینجا بکشد که ما احساس کنیم، سر سفره خدا نشسته‌ایم.

به تعبیر دیگر، اسم «رزاق» کار می‌کند و ما هم سر سفره «رزاق» نشسته‌ایم، ولی این احساس را نداریم؛ نه اینکه نمی‌دانیم، بلکه می‌دانیم. عرضم این است، راهکار این، «تذکر» است که شیوه دارد و باید این را اعمال کرد و فقط برای اینجا نیست و برای همه‌جا است. از جهت تربیتی این نکته خیلی مؤثر است.

کودکان سر سفره با یک حالت خاصی می‌نشینند و احساس می‌کنند که سر سفره مادر نشسته‌اند. از این جهات، «حال و حس»‌های کودک ناب است. با اینکه کودک است، ولی رفتارهای ناب دارد. سر سفره مادر که نشسته احساس کودک این است که همه‌چیزش بند به مادر و وابسته به مادر است و با یک نشاطی سر سفره می‌نشیند. با سر سفره نشستن، توجه به مادر از کودکان گرفته نمی‌شود. آیا هیچ‌وقت این گونه سر سفره خدا نشسته‌ایم؟ این گونه بودن نیاز به تمرین دارد. این یعنی اسم «روزی» را دیدن.

برخی همین که سر سفره می‌نشینند، دعای وقتِ افطارِ ماه مبارک رمضان را می‌خوانند: «اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ و عَلَيَّ رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ»؛ «رزقک» یعنی، من سر سفره تو نشسته‌ام و روزی می‌خورم. این، متذکر شدنِ اسم «رزاق» است سر سفره.

شریعت «الحمد لله» را به ما یاد داده است. شریعت اندیشه «رزاق» را گفته است و ما باید آن را سر سفره بیاوریم. ما سر سفره می‌خوریم، ولی چگونه بخوریم؟ می‌شود آدم روزی بخورد و با آن توحید جمع کند. این، احتیاج دارد به «حال و حس» و توجه و حضور. یادتان باشد، این توجه باطنی است. یعنی، باطن را درگیر کردن. کودکان چگونه سر سفره مادر می‌نشینند، همان‌طور بنشینیم. این کار سختی نیست؛ باید احساس حضور کنیم.

برخی تک‌تک غذاهای سر سفره را ناز می‌دهند که چگونه از طرف خدا ساخته شده و آورده شده و به دست ما رسیده است، بعد می‌خورند. چون غذا خوردن‌شان به شکل خاصی است، اگر جایی دعوتشان کنند، در مشکل‌اند. شنیده‌ام برخی هر لقمه‌ای که می‌خورند، یک «» می‌گویند. این «حال و حس» است. این را می‌گوییم: تذکر به اسم «رزاق».

اگر این (شیوه) به صورت مستمر انجام شود، هیچ‌وقت اسم «رزاق» از شما جدا نمی‌شود و خیلی اوج می‌گیرید. از یک جهت، کار سختی است، چون ما به شکل دیگری عادت کرده‌ایم؛ ولی اگر به این شیوه عمل کنیم، آسان است. اینها شیوه‌هایی دارد که اعمال شدنی است و دست خود ما است. سر سفره «رزاق» نشستن و تذکر به اسم «رزاق» روزانه است. اگر این‌گونه باشد، آدم هر روز «روزی» می‌خورد و همه‌اش توحید است و خیلی هم خوش است. دین به ما این را یاد داده است که به هر بهانه‌ای باید به سمت خدا راه باز کرد. همه دستورات شریعت این‌گونه است. این یک شیوه تربیتی است که در همه‌جا می‌توان اعمال کرد.

مثلاً وقتی ما به حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرف می‌شویم، یک شیوه این است که با زیارت و دعا خواندن و بوسیدن ضریح کاری کنیم تا کم‌کم «حال و حس» پیدا کنیم. اما یک شیوه هم این است که از اول بدانیم چه کار می‌خواهیم بکنیم. در این صورت، «حال و حس» کاملاً متفاوت است. بنده خدایی در حرم این‌گونه وارد می‌شد: «خدایا، تو شاهد باش که من در جایی وارد می‌شوم که تو به آن نظر داری؛ خدایا تو شاهد باش من تحت قبه‌ای وارد می‌شوم که تو به آن نظر داری و هر کس وارد آن شود، تو به او توجه می‌کنی». این یعنی، من نزد خدا شفیع گرفته‌ام. یا همان‌جا می‌گوید: «یا حضرت معصومه، تو شاهد باش من خدمت شما آمدم تا شما نزد خدا شفیع من باشید». این اندیشه یعنی، از اول خود را در واقع واقعی انداختن و بعد وارد شدن. البته در آن توجه باطنی است؛ تنبه است؛ تذکر است. این شیوه تربیتی تذکر است.

قبلاً در بحث نماز گفتیم: ابتدا که نمازگزار می‌خواهد وارد نماز شود، بگوید: «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ نزد چه کسی ایستاده‌ای؟ در برابر چه حقیقتی قرار گرفته‌ای؟ قصد چه کاری داری؟ بعد وارد نماز شود. یکی از اساتید ما می‌گفت: من هر وقت می‌خواهم وارد نماز شوم، این داستان مولوی را در ذهن خودم مرور می‌کنم. داستان از این قرار است که در شب تاریک یک شیر، گاوی را در طویله می‌خورد و جای آن می‌نشیند. مرد روستایی در تاریکی شب به گمان اینکه در طویله گاو است، دستی بر شیر می‌کشد و با شیر صحبت می‌کند. شیر می‌گوید: اگر برقی بدرخشد و تو بفهمی من چه موجودی هستم، زهرهات آب می‌شود.

یک نوع یادآوری است. تذکری که یک نوع توجه باطنی است؛ یک نوع تحصیل واقعیت است؛ یک نوع تحصیل موقعیت است و ورود به موقعیت است. همین مسئله را در مورد «روزی» اعمال می‌کنیم.

به نظرم در مورد اسم «رزاق»، یکی از بهترین راه‌ها نشستن سر سفره است. سر سفره نشستن که ما داشتیم؛ متأسفانه این سر سفره نشستن‌ها را دارند از ما می‌گیرند. سر سفره نشستن یکی از فلسفه‌هایش این است که بدانید سر چه سفره‌ای نشسته‌اید؛ با این «حس و حال» که این روزی خدا است که من سر سفره نشسته‌ام.

این یک شیوه است و نتیجه‌اش این می‌شود که اسم «رزاق» در آن جدی شده است و اصلش این است که خدا در آن جدی شده است و این همان چیزی است که اسلام می‌خواهد به ما یاد دهد: «در هر صحنه‌ای باید با خدا ارتباط داشته باشیم». حتی در قضای حاجت هم اذکاری وجود دارد. در وضو گرفتن و غذا خوردن هم اذکاری داریم که همه آنها ما را به ارتباط با حضرت حق دعوت می‌کند. (در این موقعیت‌ها) هم «اسم» حق تعالی جلوه می‌کند و در کنارش خود حضرت حق هم جلوه می‌کند. این همان است که تعبیر کردیم به اینکه «انسان که روزی می‌خورد، توحید را در کام خود بریزد».

۴ «این و آن» را ندیدن

«این و آن» را ندیدن یعنی، گذشتن از اسباب ظاهری و رسیدن به سبب حقیقی. این سبب‌سوزی باید جدی باشد. وقتی روزی می‌خوریم، «این و آن» را ببینیم، بلکه روزی‌دهنده اصلی را ببینیم. بر این موضوع تأکید می‌کنم، در عین حالی که دستور شرعی است، از کسی که سر سفره‌اش نشسته‌ایم تشکر می‌کنیم، ولی بدانیم که این روزی از آن خدا است که می‌دهد. «این و آن» را ندیدن، فقط در روزی خوردن نیست، بلکه در در روزی رسیدن و طلب روزی هم هست. سعدی بیانی دارد: «تیر را نبین که به تو خورد، بلکه تیر زننده را ببین». یک موقع تیر را می‌بینیم که چه اثری بر بدن ما گذاشته است و یک موقع تیرانداز را می‌بینیم. مهم این است که شعوری پشت عالم وجود دارد؛ آن شعور است که دارد کار می‌رسد. آن شعور همه‌کاره است.

امام باقر علیه‌السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِعَّتَهُ وَ ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةٍ كُلِّ تَاجِرٍ»؛ خداوند

می‌گوید: به عزت و جلال و عظمت و علو مکانم قسم، من بنده‌ای را که هوا و خواسته مرا بر هوای خودش ترجیح دهد، نمی‌گذارم او بی‌روزی بماند. من در ملک و زمین کشاورزی‌اش کفافش می‌دهم. من ضمانت می‌کنم که آسمان و زمین روزی‌اش را به او برسانند. من ورای تجارت هر تاجری، کارش را انجام می‌دهم. اگر بنده خواسته مرا ترجیح دهد، من ضامنش هستم. این را در کار بیاوریم و «این و آن» ما را مشغول نکند.

۵ تقویت اسمای الهی در خود از طریق سوءظن نداشتن به خدا

اگر روزی تنگ شد، چه باید کار کرد؟ انسان این‌گونه است که وقتی در سختی افتاد، گمان بد به خدا می‌برد و گاهی ممکن است به کفر هم بینجامد. اینجا از مواردی است که از جهتی امتحان الهی است. وقتی است که آن «اسم» باید خودش را نشان بدهد. بنده معتقدم بهترین زمانی که «اسم» می‌تواند در ما اثر کند، آن موقعی است که تنگی و تنگنا پیش می‌آید و به حسب ظاهر راه بسته است. وقتی به حسب ظاهر راه بسته است، در این موقعیت باید چه کار کرد؟

«إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا» (احزاب ۱۰ و ۱۱)؛ اینجا است که نفس خیلی جولان پیدا می‌کند و شیطان هم القا می‌کند و انسان را گرفتار به سوء ظن بالله می‌کند. اینجا جای حساسی است که مؤمن گرفتار امتحان شده است. وقتی امتحان سنگین می‌شود، نفس به شدت غلیان می‌کند.

● قاعده کلی

قاعده کلی این است که در جایی که به نفس فشار شدید می‌آید، نفس به شدت غلیان پیدا می‌کند. در شرایط سخت، باید از طریق اعتقاد پاک، با نفس جنگید و به آن میدان نداد. بگوییم حتی اگر سَرَم را هم ببرند، من کوتاه نمی‌آیم. این می‌شود ایمان قوی که معمولاً می‌گویند، مَلَكِ مُسَدِّدِ می‌آید و کمک می‌کند.

سوءظنی که در آیه آمده است، مربوط به جنگ است؛ ولی این قاعده کلی است و منحصر به جنگ نیست، بلکه همه‌جا جاری است. کجا جاری است؟ هر جا که عرصه بر ما تنگ می‌شود. در رزق و روزی هم تا عرصه تنگ می‌شود، آدم کم می‌آورد. اینجا دو راه وجود دارد: یکی همان کم‌آوردن و میدان دادن به اعتقاد باطل است و راه دیگر این است که از طریق همان اعتقاد با آن بجنگد و اجازه سوءظن به خدا ندهد و بلکه حسن ظن به الله پیدا کند. اگر به اینجا رسید، می‌گوییم در این شخص اسم «رزاق» آن قدر قوی شده است که در جای حساس که همه کم می‌آورند، او کم نمی‌آورد. «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ» (هود ۶)؛ خدا که روزی‌دهنده است؛ خدا هم که روزی را بر عهده گرفته است، اینکه ردخور ندارد؛ خدا «حکیم» است. (در این تنگنا) حکمتی وجود دارد، ولی من آن را نمی‌دانم.

در روایت داریم که دو نفر از صحابه به محضر امام رضا علیه‌السلام می‌آیند و در مورد سختی معیشت صحبت می‌کنند. «أَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ يَقُولُ مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ

مِنَ الرِّزْقِ قَبْلَ اللَّهِ مِنْهُ الْيَسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ وَمَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَثْوْنَتُهُ وَ تَنَعَّمَ أَهْلُهُ وَ بَصَرَهُ اللَّهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (کافی، ج ۸، ص ۳۴۷)؛ به خدا نیک گمان باش؛ چراکه هر کس گمانش را به خدا نیک دارد، خداوند به قدر گمانش با او باشد [و عطا فرماید] و هر که به روزی کم خشنود باشد، کردار کم او پذیرفته آید و هر که به [روزی] حلال اندک خشنود باشد، هزینه‌های [زندگی] او کاهش یابد و خانواده‌اش نعمت یابند و خداوند او را به درد و درمان دنیا، بینا سازد و او را سالم، از دنیا به بهشت ببرد. (ترجمه حسن زاده).

اگر در تنگی روزی، با اینکه تلاش می‌کنی ولی راه باز نمی‌شود، (این راه باز نشدن) دلیل دارد.

بنده معتقدم که آنهایی که معمولاً روزی‌شان کم است، آنها نوعاً استخوان‌دار می‌شوند. آنها تازه می‌فهمند که دنیا یعنی چه. گاهی لذت دنیایی (مادی) در کام آدم می‌رود و مشکل ایجاد می‌کند. در طلب روزی، اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌جمعین می‌گویند: عفاف و کفاف و اصلاً زیاد طلب نمی‌کنند.

حضرت می‌گوید: حسن ظن به خدا داشته باش. اسم رزاق که نقصی ندارد، دلیلش را پیدا کن. برو خودت را چک کن. اینجا یکی از بهترین راه‌های اثر یک «اسم» است. بعضی‌ها که چند بار یک «اسم» را در خود نشانده‌اند، می‌گویند این «اسم» هیچ مشکلی ندارد. حتماً خلل از این طرف است. حتماً حکمتی وجود دارد. اصلاً «اسم» را به هم نمی‌زنند. اگر این‌طور باشد، این قوت حضور یک «اسم» در ما است. این راهکار را جدی بگیرید.

قبلاً در بحث نفس اماره توضیح دادیم که وقتی نفس اماره آمد و قیلی‌ویلی (وسوسه) می‌کند، باید با او جنگید. هر چه او سخت جنگید، باید بیشتر با او جنگید. نباید به آن میدان داد. اینها را توضیح دادیم. باید با نفس اماره جنگید. اصلاً برخی از مواقع نفس اماره بینات را از ما می‌گیرد. من نمی‌گویم مبهمات را. نفس اماره بینات را از ما می‌گیرد. تردید ایجاد کند ما باید چه کار کنیم؟ ما باید در برابرش بایستیم.

۶) تکرار اذکار مناسب با مقام

وقتی آدم به تنگنا می‌خورد، باید اذکار ویژه‌ای را که وجود دارد، زیاد تکرار کند. این در جای خودش خیلی مؤثر است. بنده خدایی در یک مسئله به یقین نمی‌رسید؛ آن قدر «یا یقین» و «یا موقن» گفت تا درست شد. یعنی، او می‌دانست که از آن طرف داده می‌شود. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ این کریمه هم حصر را و هم اقتدار حق را نشان می‌دهد. کسی به تنگنا دچار شد، از «اسم» مدد بگیرد. از «اسم» مدد گرفتن، یعنی اسم «رزاق» را سر صحنه آوردن و با آن زندگی کردن.

بنده خدایی می‌گفت: دچار مشکل شدم. آن قدر این ذکر را گفتم تا دوسه روزه درست شد. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات ۵۸)؛ این «اسم» به حسب احوال باید کار برسد. اگر روزی می‌خوری، باید این «اسم» سر سفره حاضر باشد. اگر روزی نرسیده است، اذکار آن مقام را بگویند.

۷) طلب روزی

روزی خوردن، منافاتی با طلب روزی ندارد که راهکارش را گفتیم. در طلب روزی باید چگونه عمل کرد تا اسم «رزاق» خودش را نشان بدهد؟ یکی از آن اندیشه‌هایی که در طلب روزی مطرح است، این اندیشه است که «از تو حرکت از خدا برکت». یعنی باید من شرایط را آماده کنم، بقیه روزی را خدا می‌دهد. بیانی از امام صادق علیه‌السلام آوردیم که به شخص (بیکار) گفت: تو برو در مغازه بنشین و آب و جارو کن و بقیه‌اش را به خدا واگذار کن.

انسان باید دقت کند و آن اندیشه را برای خودش بالفعل حاضر کند. یعنی، بگوید: «خدایا، تو شاهد باش که من حرکت کردم، تو خودت روزی بده». کار را انجام می‌دهد، ولی با برقرار کردن یک ارتباط مستقیم با خدا؛ این را می‌گوییم «مفصل کردن این اسم». از تو حرکت از خدا برکت؛ با شرط نیکو طلب کردن؛ نیکو طلب کردن «فأجملوا فی الطلب».

۸ توکل

در طلب روزی باید به خدا توکل کرد. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق ۳). قبلاً حدیثی را از امام صادق علیه‌السلام خواندیم: «أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى ع ذَهَبَ لِيَقْتَسِمَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَأَنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ». به آنی که امید کمتری هست، باید بیشتر امید داشت تا نسبت به آن چیزی که امیدواری بشود. حضرت موسی به دنبال نار رفت، برایش نور الهی آمد. این یعنی، حسن ظن به اسم «رزاق» که خدا، خوش روزی می‌دهد. باید به خداوند متعال توکل داشت، در قالب اسم «رزاق».

۹ روزی من حیث لا یحتسب

یکی از بهترین جاهایی که اسم «رزاق» خودش را نشان می‌دهد روزی «من حیث لا یحتسب» است که این شیرین‌ترین شرایط است که هم «اسم» را می‌یابد و هم لطف و عنایت و محبت خدا را. روزی «من حیث لا یحتسب» که آمد، از آن خیلی بهره بگیرید و از دل آن نکته‌ها بگیرید. این «من حیث لا یحتسب»‌ها را همیشه در ذهن داشته باشید و با آن زندگی کنید و سعی کنید آن حال را حفظ کنید.

● در ذهن داشتن تجربیات برآمده از اسم «رزاق»

این تجربیات برآمده از اسم «رزاق» را همیشه متذکر باشید و آنها را همیشه در ذهن داشته باشید. بنده خدایی را دیده‌ام که خیلی نعمت به او داده‌اند، ولی این نعمت‌ها را هیچ‌وقت به خودش یادآور نمی‌شود و با آن زندگی نمی‌کند. آدم باید برخی از نعمت‌ها را یادآوری کند.

10 دعا کردن

دعا کردن آدم را به «حال و حس» آن «اسم» می‌رساند، چون در حال طلب است.

۱۱ شکر کردن

بعد دعا شکر کند.

● جمع‌بندی

وقتی انسان اینها را ادامه دهد، گاهی اسم «رزاق» به شکلی ویژه برای او تجلی می‌کند که اوائل به شکل القاهای قلبی است که یک نوع القائات سنگین است که او را به یک تلقی از اسماء الله می‌کشاند. اوجش هم این است که شخص اسم «رزاق» را می‌بیند و در نهایت خود شخص می‌شود مظهر اسم «رزاق». این گونه می‌شود یک «اسم» را در سر صحنه برای خود نگه داشت. اگر دقت کنید، تغییر در احوال رزق، تنگی رزق، «من حیث لایحتسب» بودن رزق، آنجایی که از اسم بهره می‌برد، همه اینها می‌تواند زمینه‌ساز ارتباط با حق تعالی شود.

گاهی خدا بهانه می‌کند تا یک اسمش جلوه کند. اینهایی که عرض کردم بهانه است. یعنی، پستی و بلندی‌هایی که در زندگی ایجاد می‌شود، برای این است که یک «اسم» جلوه کند؛ هم خدا جلوه بدهد و هم بنده این اسماء را بفهمد؛ بنده‌ای که قرار است در این مسیر باشد.

یادتان باشد این را در همه اسماء اعمال خواهیم کرد. ان‌شاءالله.



جلسه ۳۲۴ (اواخر اسفند ۱۳۹۸)

● برکت روزی

«برکت رزق» یا «برکت روزی» یکی از مباحث پیرامونی اسم «رزاق» است. در غیر اسم «رزاق» هم مسئله برکت می‌تواند معنا داشته باشد، ولی برکت در اسم «رزاق» خیلی به چشم می‌آید و یکی از مفاهیم مرتبط است.

در گذشته به برخی از مفاهیم مرتبط با «روزی» اشاره شد؛ روزی حلال و بحث سفره بیان شد. گفتیم در جهان مدرن بحث سفره را برداشته‌اند و برکت روزی را جدی نمی‌گیرند. ما که در فرهنگ اسلامی سیر می‌کنیم و در این فضا تنفس می‌کنیم، به راحتی مسئله برکت را می‌فهمیم و برای ما معنادار است. اما در جهان مدرن همه این حقایق و لطایف مربوط به روزی را حذف کرده‌اند. پیش از ورود به بحث، آیات و روایات روزی را بررسی می‌کنیم.

● برکت روزی در قرآن و روایات

ادبیات «برکت» در قرآن آمده است. تعبیر «مبارک» و «برکات» در قرآن ذکر شده است. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم. (اعراف ۹۶)

امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه به بعضی از تجار فرمودند: «یملی علی بعض التجار من أهل الكوفة فی طلب الرزق. فقال له: صل رکعتین متی شئت. فاذا فرغت من التشهد قلت: توجّهت بحول الله و قوته بلا حول منی ولا قوّة، ولكن بحولک یا رب وقوتک أبرأ إلیک من الحول والقوّة إلا ما قویتینی، الهم إنی أسئلك برکة هذا الیوم، وأسئلك برکة أهل، وأسئلك أن ترزقنی من فضلک رزقا واسعا حلالا طیبا مبارکا تسوقه إلی فی عافیة بحولک وقوتک وأنا خافض فی عافیة، یقول ذلک ثلاث مرّات» (بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۴۲). در این روایت به رزق واسع و حلال و طیب و مبارک اشاره شده است.

در یکی از دعاهای روز چهارشنبه آمده است: «بَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي»؛ خدایا، آنچه روزی من کرده‌ای، در آن برکت قرار ده.

امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه در تعقیبات نماز ظهر می‌فرمایند: «وَقْنَعْنِي بِمَا رَزَقْنِي، وَ بَارِكْ لِي فِيهِ»؛ خدایا، مرا به آنچه روزی‌ام کرده‌ای قانع کن و آن را برای من مبارک قرار ده.

امام صادق صلوات‌الله‌علیه در دستورات سفر حج فرموده‌اند: «بَارِكْ لَنَا فِيمَا رَزَقْتَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ».

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «بارک لنا فی الخبز»؛ در نان، به ما برکت ده.

● معنای برکت در المیزان

«برکت» را چگونه باید معنا کرد؟ علامه طباطبایی در جلد ۷ صفحه ۲۸۰ المیزان بحثی با عنوان «کلام فی معنی البرکة فی القرآن» دارند که برکت در قرآن را بررسی کرده‌اند.

علامه طباطبایی ابتدا بیان راغب در مفردات را آورده‌اند. «أصل البرک صدر البعیر و إن استعمل فی غیره»؛ اصل برک به معنای سینه شتر است، اگرچه در موارد دیگر هم استعمال شده است.

«ویقال له برکة» برکه هم گفته می‌شود؛ یعنی جایی که آب جمع می‌شود. «و بَرَکَ البعیر: ألقى برکه»؛ یعنی، شتر زانوهایش را پایین آورده و سینه‌اش را روی زمین قرار داده است. «واعتبر منه معنی اللزوم»؛ معنای لزوم هم دارد. «برک البعیر» یعنی ملتزم به نشستن شد.

«فقیل اُبترکوا فی الحرب، أی: ثبتوا ولازموا موضع الحرب»؛ وقتی در جنگ این تعبیر به کار می‌رود، یعنی ثابت باشید و ملازم اینجا باشید. راغب می‌خواهد به یک نوع ثبوت و لزوم اشاره کند که در معنای «برک» وجود دارد.

«وَبَرَآكَاءَ الْحَرْبِ وَبَرُّوْكَأُهَا لِلْمَكَانِ الَّذِي يَلْزِمُهُ الْأَبْطَالُ»؛ یعنی آنجایی که بزرگان و قهرمانان جنگ ملازمت می‌کنند و از آنجا در نمی‌آیند.

«وَابْتَرَكْتَ الدَّابَّةَ: وَقَفْتَ وَقَوْفًا كَالْبُرُوكِ»؛ یعنی دابه وقوف کرده و ایستاده است که به معنای ثبوت و استقرار است.

«وَسَمِّيَ مُحْبِسَ الْمَاءِ بِرُكَّةً»؛ لذا به جایی که آب جمع شده و تکان نمی‌خورد و ثابت است، برکه گفته می‌شود.

«وَالْبَرَكَةُ ثُبُوتُ الْخَيْرِ الْإِلَهِيِّ فِي الشَّيْءِ»؛ در آیه ۹۶ سوره اعراف آمده است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ چرا گفته «برکات» می‌شود؟ به خاطر اینکه ثبوت خیر الهی در آن هست. راغب بر این نظر است که برکت به معنای ثبوت خیر الهی است. یعنی خیر الهی همیشه در آن هست.

راغب در معنای برکت چند عنصر را دخیل دانسته‌اند: ۱. خیر؛ ۲. از جانب خدا بودن؛ ۳. ثبوت.

سپس راغب این عبارت را آورده است: «وَلَمَّا كَانَ الْخَيْرُ الْإِلَهِيُّ يَصْدُرُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْسَبُ، وَ عَلَى وَجْهِ لَا يَحْصَى وَ لَا يَحْصُرُ قِيلَ لِكُلِّ مَا يَشَاهِدُ مِنْهُ زِيَادَةٌ غَيْرَ مُحْسُوسَةٍ»؛ برکت زیادت غیر محسوس است؛ یعنی زیادت ایجاد شده، ولی به چشم نمی‌آید و گفته می‌شود مبارک است و در آن برکت است. برکت یعنی امری که دائماً زیاد می‌شود ولی انسان این زیادت را متوجه نمی‌شود. چون خیر الهی ثابت است و از طرف خدا است، دیده نمی‌شود و هیچ‌گاه محصور نمی‌شود و ادامه دارد. برکت یک نوع زیادت غیر محسوسه است.

در مقایس‌اللغة آمده است: «الْبَاءُ وَالرَّاءُ وَالْكَافُ أَصْلٌ وَاحِدٌ، وَهُوَ ثَبَاتُ الشَّيْءِ، ثُمَّ يَتَفَرَّعُ فُرُوعًا يُقَارِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا»؛ این تعریف به ثبات و استقرار اشاره می‌کند.

خلیل در کتاب العین به یک نوع زیادت و نمو اشاره می‌کند: «وَالْبَرَكَةُ: الزِّيَادَةُ وَالنَّمَاءُ».

● برکت از منظر علامه طباطبایی

پس از بحث لغوی که علامه از مفردات نقل می‌کند، نتیجه می‌گیرد که «فَالْبَرَكَةُ بِالْحَقِيقَةِ هِيَ الْخَيْرُ الْمُسْتَقَرُّ فِي الشَّيْءِ الْإِلَهِيِّ»؛ در حقیقت، برکت آن خیری است که همیشه در شیء هست و ملازم با آن است. سپس علامه طباطبایی سه نوع برکت را نام می‌برد: ۱. برکت در نسل؛ ۲. برکت در طعام؛ ۳. برکت در وقت. «وَالْبَرَكَةُ فِي النَّسْلِ وَ هِيَ كَثْرَةُ الْأَعْقَابِ أَوْ بَقَاءُ الذِّكْرِ بِهِمْ خَالِدًا، وَ الْبَرَكَةُ فِي الطَّعَامِ أَنْ يَشْبَعَ بِهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِثْلًا، وَ الْبَرَكَةُ فِي الْوَقْتِ أَنْ يَسَعَ مِنَ الْعَمَلِ مَا لَيْسَ فِي سَعَةٍ مِثْلَهُ أَنْ يَسْعَهُ».

بعد علامه طباطبایی می‌گوید اگر فقط دنیا آباد بشود و هیچ ربطی به آخرت نداشته باشد، آن را برکت نمی‌گویند. چون مقاصد دین شامل سعادت دنیوی و آخروی است و سعادت دنیوی هم منتهی به سعادت آخروی می‌شود. «غیر آن المقاصد والمآرب الدینیة لما كانت مقصورة فی السعادات المعنویة أو الحسیة التي تنتهی إليها بالأخرة كان المراد بالبركة

الواقعة في الظواهر التي فيها هو الخير المعنوي أو ينتهي إليه؛ برکت یا باید خیر معنوی باشد یا به خیر معنوی منتهی شود.

«كما أن مبارکته تعالی الواقعة في قول الملائكة النازلين على إبراهيم عليه السلام: «رَحِمْتُ اللهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» (هود ۷۳) خیرات متنوعه معنویه کالدين و القرب و غیرهما و حسیه کالمال و کثره النسل و بقاء الذکر و غیرها و جمیعها مربوطه بخیرات معنویه». رحمت خدا و برکات خدا بر شما اهل بیت باشد؛ خیرات متنوع معنوی مانند: دین و قرب و خیرات حسی مانند: مال و کثرت نسل و بقای ذکر. البته همه این خیرات مربوط به خیرات معنوی است؛ یعنی مالی که انسان در مسیر خیر استفاده کند؛ کثرت نسلی که در آن توحید رواج پیدا کند. بقای نسلی که دیانت از آن مشخص شود، یعنی بگویند آنها خاندان دیانت‌اند.

● نسبى بودن برکت با توجه به اغراض

با توجه به اغراض، برکت نسبى است. گاهی مراد ما از غذا این است که گرسنگی برطرف شود؛ در این صورت اگر بتوانیم افراد بسیاری را از گرسنگی نجات بدهیم، این می‌شود برکت. گاهی برای ضرر نداشتن و گاهی برای شفا و گاهی برای استقامت مزاج و گاهی برای ایجاد نور باطنی غذا می‌خوریم که همه اینها برکت است. «و علی هذا فالبركة أعمی كون الشيء مشتملا على الخير المطلوب كالأمر النسبی یختلف باختلاف الأغراض لأن خیریه الشيء إنما هی بحسب الغرض المتعلق به فالغرض من الطعام ربما كان إشباعه الجائع أو أن لا یضر أكله أو أن یؤدی إلى شفاء و استقامه مزاج أو یكون نورا فی الباطن یتقوى به الإنسان على عبادة الله و نحو ذلك كانت البركة فيه استقرار شيء من هذه الخیرات فيه بتوفیق الله تعالی بین الأسباب و العوامل المتعلقة به و رفعه الموانع».

● استدراج

باید یک خیر الهی در برکت باشد و الا برکت نیست. مثلاً اگر شخصی مالش زیاد شود، ولی از دین دور شود، ما به این برکت نمی‌گوییم. این استدراج است؛ این نعمت نیست، نعمت است. یعنی خدا اراده کرده است که با زیاد کردن مالش، او را گمراه کند.

● زیادت و نمو در برکت

برکت یک نوع زیادت و نمو در ناحیه الهی است. به همین دلیل راغب چنین آورده است: «و البركة ثبوت الخیر الإلهی فی الشيء»؛ برکت باید الهی باشد. یعنی خیری باشد که هم ماندگار باشد و هم درست؛ هم نافع باشد و هم دارای نشو و نما. تا می‌گویید ماندگار، باید نشو و نما داشته باشد. در ماندگاری، نشو و نما خوابیده است. بنابراین اگر

چیزی شرّ دارد، نمی‌توانیم بگوییم برکت دارد. پس برکت باید نافع و خیرِ درستِ ماندگار باشد. درست که می‌گوییم یعنی در مسیر خلاف نباشد؛ شر نباشد؛ غلط نباشد؛ گناه نباشد؛ و از طرفی ماندگار باشد. این، برکت است.

● معنای برکتِ روزی

اکنون برکت در روزی را می‌توانیم معنا کنیم. روزی گاهی برکت ندارد و در بعضی مواقع خیلی برکت دارد. انسان گاهی می‌بیند مالی اندک است ولی استمرار و نشو و نما دارد. با اینکه اندک است، ولی خیلی خوب هزینه‌های هر ماه را پوشش می‌دهد.

بعضی‌ها با اینکه مال فراوانی دارند، ولی برکت ندارد و آن مال خرج تصادف می‌شود یا آن را می‌دزدند. درحالی‌که آن کسی که مالش برکت دارد، چنین مواردی برایش پیش نمی‌آید. در واقع مال با برکت مالی است که ملازم با شخص و نافع به حال او است و استمرار دارد.

گاهی انسان از مالی استفاده می‌کند و غذا می‌خورد، احساس نورانیت می‌کند. گاهی مال اندک است، ولی هر کس سر این سفره می‌نشیند، سیر می‌شود. با اینکه اندک است، ولی این اثر را دارد. می‌گوییم این مال برکت دارد.

انواع برکت داریم که همه آنها باید الهی باشد. اگر در جانب شر باشد و نشو و نما پیدا کند و موجب استدراج شود و او را از خدا دور کند، اینها برکت نیست.

وقتی ما مال با برکت را مطرح می‌کنیم، در «روزی» مضمون افزوده دارد. روزی‌ای که با قید مبارک و برکت باشد. پس، این را برکت در مال می‌گویند. افراد بسیاری هستند با اینکه روزی‌شان زیاد گسترده نیست، ولی احساس رضایت دارند و آن مال اندکشان پوشش مخارج زندگی‌شان را می‌دهد؛ و گاهی همین مال به دلایلی آنها را از دنیا جدا می‌کند. همه اینها برکت مال است.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمودند: «یا علی إذا نزلت منزلاً فقل اللهم أنزِلْني مُنزَلاً مُبارکاً وَ أَنتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ» (وافی، ج ۱۲، ص ۴۰۵)؛ خدایا، مرا در این منزل نازل کن با عنوان مبارک که تو بهترین نازل‌کنندگان. این منزل را برای من مبارک قرار ده. بعد حضرت می‌گوید: یا علی این را بگو: «ترزق خیره و یدفع عنک شره»؛ منزلی مبارک است که در آن برکت باشد. این باعث می‌شود که خیر آن به تو برسد و شرّش از تو دفع شود.

تا صحبت از برکت می‌شود، خیر را جذب می‌کند و شرّ را از ما دفع می‌کند. این همان معنای ثبوت خیر الهی است به عنوان برکت.

● قابل جمع بودن برکت با وسایط فیضی

علامه طباطبایی این مسئله را مطرح می‌کند که وقتی شما می‌گویید خدا برکت را نازل می‌کند یعنی وسایط فیض نیست؟ علامه طباطبایی می‌گوید این بحث منافی با بحث وسایط نیست. یعنی خدا توفیقی می‌دهد که برکت با همین وسایط باشد.

«و من هنا يظهر أن نزول البركة الإلهية على شيء و استقرار الخير فيه لا ينافي عمل سائر العوامل فيه واجتماع الأسباب عليه فليس معنى إرادة الله صفة أو حالة في شيء أن يبطل سائر الأسباب والعلل المقتضية له - وقد مر كرارا في أبحاثنا السابقة - وإنما الإرادة الإلهية سبب في طول الأسباب الآخر لا في عرضها. فإنزاله تعالى برक्ته على طعام مثلا هو أن يوفق بين الأسباب المختلفة الموجودة في أن لا تقتضي في الإنسان كيفية مزاجية يضره هذا الطعام، وأن لا تقتضي فسادا أو ضيعته أو سرقة أو نهبه أو نحو ذلك، و ليس معناه أن يبطل الله سائر الأسباب و يتكفل هو تعالى إيجاد الخير فيها من غير توسيطها فافهم ذلك» (الميزان، ج ۷، ص ۲۸۱).

اگر کسی خوب این موضوع (قابل جمع بودن برکت و وسایط فیض) را متوجه شود، وقتی می‌گوید: «خدایا، برکت بده»، یعنی خدایا، عوامل را به گونه‌ای قرار بده که برای من خیر باشد و برایم مشکل‌زا نباشد؛ برای من آفت نشود؛ بلکه برایم نافع باشد. نفعی که حتی به کار آخرتم بیاید. آن را عرض کردیم که باید خیر، به خدا منتهی شود.

● نحوه استفاده روزی و برکت

بحث برکت روزی با نحوه استفاده مرزوق ارتباط دارد. اگر روزی به نحو درست و مطلوب الهی باشد، می‌گوییم روزی با برکت است و الا نه.

خداوند روزی داده و این روزی باعث شده که زندگی‌اش در یک مسیر خوش قرار بگیرد و خوب استفاده می‌شود و در واقع روزی در مجرای درستش استفاده می‌شود، می‌گوییم این روزی با برکت است.

پس بحث برکت به چه چیز اشاره دارد؟ به آن جانبی که مرزوق باید استفاده کند و از آن بهره ببرد. اگر به نحو درست و شایسته استفاده کند، روزی با برکت است.

● ریشه برکت روزی در اسمای همراه اسم «رزاق»

حقیقت برکت روزی در چیست؟ ریشه آن در اسمای الهی است. چه مواقعی روزی با برکت است و چه مواقعی بی‌برکت؟ این مباحث را ان‌شالله در آینده مطرح می‌کنیم. اگر من بخواهم به طور کلی بگویم، برکت روزی ریشه در اسمای همراه اسم «رزاق» دارد.

اسم «رزاق» دارد کار می‌رسد. ولی گاهی اسم «رزاق» با اسمای دیگر همراه می‌شود. مثلاً اگر اسم «رزاق» با اسم «منتقم» یا اسم «مستدرج» همراه شود، این مال بی‌برکت می‌شود. اما اگر اسم «رزاق» با اسم «شکور» یا اسم «ودود» یا

اسم «رحیم» یا اسم «تَوَّاب» یا امثال اینها همراه شود، این روزی با برکت خواهد بود. لبّ مطلب همین است. برای توضیح این مطلب باید بحث ترکیب و امتزاج اسماء و برکتِ روزی را بیان کنم.

● ترکیب اسمایی اسم «رزاق» و اسم «شکور»

کسی که کار خیری را انجام می‌دهد، خدا این کار خیر را بی‌جواب نمی‌گذارد و خدا از او تشکر می‌کند. معنای اسم «شکور» این است. اگر خدا به کسی روزی دهد و آدم پاک و نیکی باشد و انفاق کند، خدا به او خیر می‌دهد. خدا چگونه به او خیر می‌دهد؟ از طریق همان مال و روزی‌ای که می‌دهد، یک توجّه و لطف و عنایتی به او دارد که چون تو آدم خوبی بودی و اهل نماز شب بودی، من خدا با تو چنین کردم؛ یعنی برکت در مالت آوردم. اینجا می‌گوییم اسم «شکور» است که دارد کار می‌رسد و اسم «شکور» به همراه اسم «رزاق»، یک نوع ترکیب اسمایی شده است.

● ترکیب اسمایی اسم «رزاق» با اسم «تَوَّاب»

بعضی از اسماء که در ما اثر می‌کند، تنها یک اسم نیست. بلکه ممکن است چند اسم با هم جمع شده‌اند و کار می‌رسند. گاهی شخصی توبه نصوح می‌کند و خیلی خوش به سمت خدا برگشته است، خدا به او مال که می‌دهد، یک عنایت و توجّه ویژه هم نسبت به او دارد. خداوند کاری می‌کند که آن مال برای او موجب ضرر نشود؛ موجب مشکل نشود؛ موجب بیماری نشود. بلکه برایش خیر و خوب باشد و برایش سلامتی بیاورد. چرا؟ چون آنجا به سمت خدا رفت و توبه کرد و خدا هم توبه‌کاران را دوست دارد؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» (بقره ۲۲۳). خدا با اسم «تَوَّاب» خود چه کار می‌کند؟ از این شخص توبه‌کار حمایت می‌کند. حمایت در دلِ روزی به روزی با برکت تبدیل می‌شود. اینجا یک اسم کار نرسید، بلکه اسم «تَوَّاب» با اسم «رزاق» جمع شده است.

● ترکیب اسمایی اسم «رزاق» با اسم «وَدُود»

خدا بعضی از بندگان را به خاطر اینکه بسیار لطیف و پاک و خوشدل‌اند، دوست دارد. در اینجا اسم «وَدُود» همراه اسم «رزاق» کار می‌رسد. آن «وَدُّ» الهی می‌گوید من این بنده را دوست دارم و خوش دارم هر چه به او می‌دهم، باعث خوشحالی‌اش شود؛ باعث سلامتی‌اش شود؛ به او توجّه دوباره به من بدهد. چرا؟ چون این بنده من خیلی خوب است و نیکی ذاتی دارد. این نیکی ذاتی سبب می‌شود، اسم «وَدُود» شامل حالش شود و او را جلو ببرد. در اینجا اسم «رزاق» با اسم «وَدُود» ترکیب می‌شود و چنین اثری دارد.

● ترکیب اسمایی اسم «رزاق» با اسم «عَطُوف»

گاهی توجه ویژه خدا به شخص به خاطر نیکی ذاتی شخص نیست، بلکه به خاطر این است که مثلاً در کودکی یتیم شده است و حالا خدا به خاطر یتیم شدنش در کودکی، او را مورد عطوفت خود قرار می‌دهد. لذا به او مالی می‌دهد، روزی مبارکی برای او خواهد بود. اینجا می‌گوییم اسم «عطوف» الهی به اضافه اسم «رزاق» دارد کار می‌رسد.

● توفیق الهی و برکت روزی

عوامل متعددی باعث برکت روزی می‌شود. روزی با برکت ریشه در ترکیب اسمایی و امتزاج اسمایی دارد. یعنی اسمای متعددی با هم جمع می‌شوند و اثری بر آن مترتب می‌شود و روزی افراد را با برکت می‌کند.

روزی با برکت یعنی، وقتی شخص از آن استفاده می‌کند، احساس می‌کند برای سلامتی‌اش خوب است؛ برای رفع مشکلیش خوب است؛ و خیراتی هم به همراه دارد که چند نفر سر سفره‌اش سیر می‌شوند. با این روزی اندک، زندگی‌اش را چرخانده و در عین حال می‌بیند که روزی‌اش نسبت به دیگران خیلی کمتر است. ولی توفیق‌هایی داشته است که دیگران این توفیق‌ها را نداشته‌اند.

وقتی دو یا چند اسم با هم ترکیب می‌شوند و عوامل محیطی و اسبابی که قرار است به شخص کمک کند، این اسباب یک وفق خاصی پیدا می‌کند که خدا این وفق را ایجاد می‌کند.

همان‌طور که علامه طباطبایی فرمود ما عوامل و واسطه‌ها را بر نمی‌داریم. وقتی آن ترکیب اسمایی این‌گونه شد، خدا چه کار می‌کند؟ خدا توفیق‌هایی را ایجاد می‌کند. توفیق‌ها چه هستند؟ یعنی اسبابی ایجاد می‌کند که این روزی با برکت شود. مثلاً ممکن بود مالش دزدیده شود، از طریق این اسباب این کار نمی‌شود یا مثلاً روزی می‌توانست برایش ضرر داشته باشد، ولی زمانی از آن استفاده کرده که در آن زمان برایش ضرر نداشته است.

در اینجا می‌گوییم آن اسمای حسناى الهی با امتزاجی که می‌کنند، عوامل و علل واسطه را به گونه‌ای قرار می‌دهند که این مال با برکت شود. مثلاً آن اسم و آن لطف الهی و اسم «شکور» همراه با اسم «رزاق» می‌شوند. قبلاً گفتیم اسم «رزاق» است که در هر صحنه‌ای کار می‌رسد و روزی می‌دهد. آنجا باید بگوییم اسم «شکور» و اسم «رزاق» است که با هم کار می‌رسند. در دل این عوامل، توفیق و وفق می‌دهد که بهترین فایده‌ها را داشته باشد.

در بحث برکت روزی باید بگوییم اسمای حسناى الهی در کارند. اسم «رزاق» با اسمای دیگر آمیخته می‌شود و امتزاج پیدا می‌کند تا مال با برکت شود. روزی با برکت، برکتش به این است که شخص بهترین بهره را از آن می‌برد و شری در آن نیست و خیر است.



جلسه ۳۲۵ (اواخر اسفند ۱۳۹۸)

● برکت روزی

یکی از مفاهیم پیرامونی مسئله رزق و روزی، مسئله برکت در روزی است. در آیات و روایات مسئله روزی، با برکت گره خورده است. روزی با برکت روزی‌ای است که خیر آن از طرف خدا ثابت باشد و خیر در آن جاری باشد و از آن خیر و فزونی به دست بیاید. خیر باید الهی باشد. خداوند گاهی روزی فراوان می‌دهد، ولی همین روزی فراوان مایه نَقَمَت می‌شود. این روزی، دیگر با برکت نیست. روزی با برکت، روزی‌ای است که در عین اینکه خیر است، خیر الهی باشد و استمرار داشته باشد. این روزی را روزی با برکت می‌گوییم.

● ریشه بحث برکت

در روزی باید خیر باشد و شرّ نباشد و در آن سلامتی و صحت و امثال این موارد موج بزند. برکتِ روزی ریشه در ترکیب اسمایی دارد؛ یعنی اسم «رزاق» با اسمایی مانند «شکور» و «وَدود» و «تَوَّاب» و «حکیم» ترکیب می‌شود. خداوند از روی حکمتش به فردی نعمتی می‌دهد که خیر در آن است؛ همراه آن فزونی مطلوب است که هزینه‌های زندگی‌اش را پوشش می‌دهد.

این موارد ریشه در امتزاج اسمایی دارد. مثلاً در قرآن تعبیر «واسع» آمده است؛ خدا وسعت می‌دهد. اسم «واسع» حق تعالی همراه اسم «رزاق» کار می‌رسد و اسم «واسع» به دلیل اسم «شکور» کار می‌رسد و گاهی به دلیل اسم «تَوَّاب» یا اسم «وَدود» کار می‌رسد. اینها ریشه در امتزاج اسمایی دارد. ان شاء الله اندکی امتزاج اسمایی را در آینده توضیح خواهیم داد.

● شفاعت و ترکیب اسمایی

علامه طباطبایی ذیل آیه ۴۸ سوره بقره به صورت مفصل بحث شفاعت را مطرح کرده‌اند. در آنجا بیان کرده‌اند اگر قرار است که اسم «مُجَازِی» و اسم «دِیَان» کار برسند و هر کس به حسب اعمال خود به نتایج کارش برسد، در این میان جایگاه شفاعت کجا است؟ علامه طباطبایی برای حل این اشکال می‌فرمایند: یک اسم کار نمی‌رسد، بلکه انواع اسم‌ها کار می‌رسند و مجموع آنها باعث می‌شود شفاعت صورت پذیرد.

به تعبیر دیگر، فقط اسم «مُجَازِی» و اسم «دِیَان» کار نمی‌رسند؛ اینکه خدا هر کس را به نتیجه اعمالش می‌رساند، درست است، ولی اسمای دیگری مانند اسم «رَأْفَت» و اسم «مُؤْمَن» هم در کارند.

اگر کسی مؤمن است و با این حال خلافی هم مرتکب شده است، ولی ایمانش را به صورت جدی نگه داشته است، آیا رأفت الهی شامل حال او نمی‌شود؟ البته بعد از اینکه نتیجه اعمالش را دید، بالاخره از جهنم بیرون می‌آید. چه امری سبب می‌شود که او از جهنم بیرون بیاید؟ ترکیب اسمایی، سبب آن است.

● امتزاج اسمایی و اسرار اسمایی

مسئله امتزاج اسماء را باید جدی گرفت؛ گاهی در جایی یک اسم کار می‌رسد و گاهی چندین اسم در کارند که در واقع معجونی از اسماء می‌شود و واقعاً یک نوع معجون و یک ترکیب داریم. طبیعتاً تأثیر خاص خودش را هم دارد. بحث امتزاج اسمایی از این جهت مهم است که ما وقتی آن را در نظر می‌گیریم می‌توانیم بسیاری از اسرار تبدلانی شیء را درک کنیم. اگر اسم «رزاق» به همه به صورت مساوی روزی می‌دهد، چرا بعضی از روزی‌ها با برکت‌اند و بعضی دیگر نه؟ در این موارد باید به اسرار اسمایی توجه کرد.

هر چه در عالم پدید می‌آید در اسماء ریشه دارد و آن اسماء الله است که کار می‌رسند: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ». این اسماء چگونه کار می‌رسند؟ گاهی یک اسم غلبه دارد و گاهی چندین اسم ترکیب می‌شوند و تأثیر می‌گذارند. در مسئله برکت هم به همین شکل است. اسم «رزاق» به همه روزی می‌دهد؛ چرا بعضی از روزی‌ها با برکت‌اند و بعضی بی‌برکت؟ چون اسم «رزاق» با اسمای دیگر آمیخته شده و ترکیب اسمائی صورت گرفته است. یک مزاج جدید پدید می‌آید؛ یک معجون جدیدی با این ترکیب اسمائی شکل می‌گیرد و مؤثر واقع می‌شود.

با این مباحث فی‌الجمله بحث برکت بیان شد. مفصل آن را باید به متون مراجعه کنیم و ببینیم چه مطالبی مطرح شده است که باعث می‌شود روزی با برکت شود. برخی از آیات و روایات که راجع به برکت در روزی است، می‌آوریم و بعد از آن به عواملی که باعث بی‌برکت شدن روزی است اشاره می‌کنیم.

● روزی اجتماعی

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم (اعراف ۹۶).

پیش از این عرض کردیم که علامه طباطبایی برکت را منحصر در روزی نمی‌دانند و برکت می‌تواند در غیر روزی هم باشد؛ مانند برکت در وقت و برکت در جان و برکت در عمر و امثال اینها. بحث ما در برکت روزی است. این کریمه از یک نظر عام است، ولی یقیناً برکت در روزی را در بر می‌گیرد.

اگر مردم قریه‌ها (قریه در فرهنگ قرآن یعنی جوامع انسانی) ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، ما برایشان برکاتی از آسمان و زمین می‌گشاییم و برای آنها برکاتی از زمین و آسمان می‌بارد. با توجه به «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى» بحث این آیه،

اجتماعی است. من قصد داشتم جداگانه بحث اجتماعی روزی را مطرح کنم، ولی لزومی نیست و همین جا به آن اشاره می‌کنم.

یک روزی فردی داریم که هر فردی روزی خاصی دارد؛ و یک روزی خانواده داریم و یک روزی جامعه. در روزی جامعه، روزی به جامعه داده می‌شود. گاهی یک فرد متمول است، ولی جامعه او جامعه‌ای فقیر است. یک جامعه ممکن است دردسرهای فراوانی داشته باشد و در مقابل جامعه‌ای دردسرهای کمی داشته باشد. این گرفتاری‌ها، دردسرهای اجتماعی یا جمعی است.

در این کریمه منظور از اینکه «اگر جوامع انسانی ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند»، یعنی، ایمانی که در سطح اجتماع شکل گرفته باشد و تقوای اجتماعی شکل گرفته باشد. گاهی فضای جامعه، فضای تکثیر خلاف است و مجموع مردم آن گناه زیاد می‌کنند. گناه به‌گونه‌ای کثرت می‌یابد که پذیرش و تقبل اجتماعی پیدا می‌کند؛ گناه، فرهنگ آنها شده است و به صورت اجتماعی از آن لذت می‌برند. اگر وضعیت جامعه این‌گونه باشد، جامعه در حال گناه کردن است.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در مورد قوم صالح می‌فرماید: «یک نفر آن ناقه را پی کرد، ولی خداوند می‌فرماید که آنها ناقه را پی کردند: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ» (اعراف ۷۷)». «عَقَرُوا» یعنی جامعه این کار را کرده است و لذا عذاب بر همه آنها نازل شد. یک نفر این کار را انجام داد، ولی چون جامعه از آن راضی بود و تقبل اجتماعی یافت، می‌توانیم بگوییم در آن جامعه خلاف رواج یافته است. چرا؟ چون مردم آن جامعه از پی کردن معجزه الهی خوشحال شدند و با رسانه‌های خود همراهی کردند؛ کف زدند؛ سوت زدند؛ استدلال و توجیه کردند. یک نفر پی کرد، ولی جامعه همراهی کرد. در آن جامعه گناه تقبل اجتماعی یافته بود.

در مقابل، اگر مردم ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، یعنی نسبت به ایمان و تقوا پذیرش اجتماعی شکل بگیرد و همه مردم درگیر آن باشند و جانب خدا را رعایت کنند، در این صورت، خدا درهای آسمان و زمین را برای آن جامعه می‌گشاید. پذیرش اجتماعی ایمان و تقوا، یعنی خداترسی در جامعه نهادینه شود و به‌گونه‌ای باشد که همه از اینکه تقوا رعایت می‌شود، خوشحال شوند و بر آن صحنه بگذارند.

برکات آسمان و زمین یعنی اگر باران برای آنها می‌بارد، سر جمع یا تماماً برای آنها مفید است؛ اگر از زمین محصولی به دست می‌آید، تماماً برای آنها مفید است. ولی اگر این‌گونه نباشد و ایمان و تقوا نباشد، خدا در اموال و جان‌هایشان نقص پدید می‌آورد. نقص در روزی آسمان و زمین، یعنی آسمان یا نمی‌بارد یا اگر می‌بارد، همه آن می‌شود سیل و خرابی.

این موارد، از نظر مباحث سِرِّالْقَدَرِ هشدارهای اجتماعی است؛ اگر کسی از این منظر نگاه کند و پشت صحنه را بداند، همه این موارد هشدار به جامعه است؛ تکان دادن جامعه است. این مباحث نیاز به توضیح دارد، ولی الان به آن نمی‌پردازیم.

در اینجا شاهد بحث ما این است که ایمان و تقوای اجتماعی باعث می‌شود، برکات اجتماعی نازل شود. بحث از برکات فردی نیست؛ برکات اجتماعی است. به این معنا که خدا به آن جامعه مهر می‌ورزد و تقدیرات را به گونه‌ای رقم می‌زند که هر چه از اموال و امکانات اجتماعی به دست‌شان می‌رسد، همه آنها خیر است. البته عرض کردیم این برکات عام‌تر است، ولی در اینجا در حدّ روزی‌ها این کریمه را معنا کردیم.

● برکتِ روزی در آیات

۱. «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مثل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می‌کند، و خداوند گشایشگر دانا است (بقره ۲۶۱).

خداوند برای چه کسی اضافه می‌کند؟ برای کسی که از سرِ دلسوزی انفاق می‌کند نه از روی ریا و منت. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ خدا وسعت‌دهنده است. اسم «واسع» همراه با اسم «رزاق» کار می‌رسد. ریشه اسم «واسع» اسم «شکور» است. تو با انفاق کردن یک قدم به سمت خدا رفتی، خدا صد قدم (تو را به سمت خودش می‌کشاند).

ان‌شاءالله در آینده اسم «شکور» را بحث خواهیم کرد.

۲. «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»؛ کیست آن کس که به (بندگان) خدا وام نیکویی دهد تا (خدا) آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ (بقره ۲۴۵)؛

گویا کسی که انفاق می‌کند به خدا قرض می‌دهد و خدا آن را مضاعف می‌کند. مضاعف کردن یک نوع برکت است که در آن نشو و نما هست.

۳. «إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ در حقیقت، مردان و زنان صدقه‌دهنده و (آنان که) به خدا وامی نیکو داده‌اند، ایشان را (پاداش) دو چندان گردد و اجری نیکو خواهند داشت (حدید ۱۸).

گاهی شخص عمل خیر و انفاقی می‌کند که موجب افزایش مالش می‌شود. در اینجا زیاد شدن مال از نوع مال خیری است که در واقع یک نوع برکت است.

۴. «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا؛ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا؛ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»؛ گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. (تا) بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد. و شما را به اموال و پسران، یاری کند و برایتان باغ‌ها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد (نوح ۱۰ تا ۱۲).

استغفار و توبه کنید تا خدا بر مال تان بیفزاید. آسمان برایتان خوش ببارد. این بحث استغفار و توبه است که عرض کردیم. این را به شکل اجتماعی هم می‌شود معنا کرد. «يُرْسِلُ السَّمَاءَ» به عنوان نتیجه عمل است. یعنی اگر شما استغفار و توبه کنید، مورد عنایت قرار می‌گیرید و خدا امداد به اموال می‌دهد؛ امداد به خیرات می‌دهد.

۵. «وَإِذْ تَأْتِيَنَّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛ و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد (ابراهیم ۷).

هرکس خدا را شکر کند، خدا (نعمت‌هایش را) می‌افزاید. این افزودن یک نوع برکت است که در آن افزایش و رشد مطلوب وجود دارد. اگر شما خدا را شکر کنید، دهم‌به‌دوم خدا به شما توجه بیشتری می‌کند.

این مواردی که از آیات بیان شد، در این امر مشترک‌اند که تا به سمت خدا می‌روید، کار خیری می‌کنید، پاکی دارید، طهارت دارید، بنده خوبی هستید، خدا توجه ویژه‌ای به شما دارد.

حتی در مواردی مانند یتیم، خدا با اسم عطوفش به او توجه می‌کند. از این موارد فراوان داریم که خداوند معمولاً جانب فقرا را می‌گیرد. حضرت خضر از بازوان حضرت حق است و از رجال غیبی است که قرار است دستورات الهی را به لحاظ باطن، در عالم ساری و جاری کند. در جریان سوراخ کردن کشتی، حضرت موسی به حضرت خضر اعتراض می‌کند. ایشان می‌گوید: کشتی برای فقرا بود. خدا خواست کشتی به دست فقرا برسد و آن پادشاه غاصب آن را نگیرد. اینجا می‌گوییم به خاطر اینکه این شخص فقیر و بیچاره و محروم و مستضعف است، خداوند یک کاری می‌کند که این مال برایش برکت داشته باشد و از دستش خارج نشود. و آلا اگر بی‌برکت بود، این مال برایش باقی نمی‌ماند.

از این دست مسایل در قرآن فراوان آمده است. لذا خداوند با اسم عطوفش و با اسم شکورش و با اسم توأبش و با اسم ودودش و با اسمای دیگرش به همراه اسم «رزاق» کار می‌رسد.

● برکت روزی در روایات

۱. «سئل النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله عن الصلاة، فقال علیه‌السلام: الصلاة من شرایع الدین، وفيها مرضات الرب عز وجل، وهي منهاج الأنبياء، وللمصلی حب الملائكة، وهدي وإيمان، ونور المعرفة، وبركة في الرزق،.....» (الخصال، ص ۵۲۲)؛ نماز برکت در رزق می‌آورد. خداوند اهل نماز توجه می‌کند و برکتش را بیشتر می‌کند.

همین مضمون از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه راجع به نماز شب وارد شده است.

۲. امام صادق علیه‌السلام: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَتَخْلِفُ بِالْبَرَكَةِ» (وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۴)؛ صدقه بدهی را برطرف می‌کند و برکت می‌آورد.

یعنی انفاق کردن و صدقه دادن موجب برکت می‌شود.

۳. خوش‌دلی و پاک‌دلی و حتی فقر، موجب برکت می‌شود و خدا توجه می‌کند. یکی از این موارد رفق و مدارا است. کسی که اهل رفق و مدارا است، خدا به او برکت در مال می‌دهد.

«علی، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن عمرو بن أبي المقدم، رفعه إلى النبي (صلى الله عليه وآله) قال: إنَّ في الرِّفْقِ الزَّيَادَةَ وَالْبَرَكَهَ، وَمَنْ يُحَرِّمِ الرِّفْقَ يُحَرِّمِ الْخَيْرَ» (کافی، ج ۲، ص ۱۱۹). در مدارا، فزونی و برکت است، و هر که از مدارا محروم باشد، از خیر، محروم گشته است (ترجمه از میزان‌الحکمه).

کسی که اهل رفق و مدارا است آن رفق و نرم‌خویی‌اش باعث می‌شود، خدا برایش زیادت و برکت رقم بزند. خوش‌خویی و خوش‌خُلقی، برکت را زیاد می‌کند.

۴. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه: «بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ»؛ با عدالت، برکت‌ها دوچندان می‌شود (غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۳).

کسی که اهل عدل باشد، برکاتش زیاد می‌شود. این روایت را باید به شکل اجتماعی معنا کرد. عدل موجب می‌شود در جامعه برکات زیاد شود. اگر عدالت‌محوری در جامعه جا افتاد و حاکمان و مردم به عدالت تن دادند، آنجا پی‌درپی برکات افزوده می‌شود و خدا به آن جامعه توجه می‌کند.

این احادیث مسئله برکت و عوامل آن را مطرح می‌کنند. اگر دقت کنید همه آنها به این موضوع بر می‌گردد که خداوند توجه ویژه‌ای به آن افراد می‌کند. آیات و روایاتی که در باب برکت خواندیم، می‌تواند گواه این ادعا باشد.

● عوامل بی‌برکت شدن روزی

بر مبنای این کریمه «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ»، اگر جامعه‌ای اهل ایمان و تقوا باشد، خداوند برکات را بر آنها نازل می‌کند. اگر اهل خلاف باشند، طبیعتاً خداوند سبحان با آنها برخورد دیگری دارد و برکت را از آنها می‌گیرد. ممکن است جامعه‌ای خیلی متمول باشد، ولی بی‌برکت باشد. خدا توجه‌اش را از آن جامعه بر می‌دارد. در این صورت، ملائکه روزی‌دهنده توجه‌شان را بر می‌دارند. دقت کنید. توجه برداشته شد؛ یعنی آن عوامل میانی که قرار است کاری انجام دهند، انجام نمی‌دهند. آنچه باید سبب رونق اقتصادی شود، نمی‌شود.

۱. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «مَنْ حَبَسَ عَنْ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ شَيْئًا مِنْ حَقِّ حَرَمِ اللَّهِ عَلَيْهِ بَرَكَهَ الرِّزْقِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۵)؛ هر که حقی از حقوق برادر مسلمان خود را از او دریغ و باز دارد، خداوند برکت روزی را بر او حرام گرداند، مگر آنکه توبه کند (ترجمه از میزان‌الحکمه).

این خیلی معنادار است. من از کسانی که تجربه عملی داشته‌اند شنیده‌ام که می‌گویند: ما کوچک‌ترین خلافی مرتکب می‌شویم، به سرعت چیزی از مال ما کم می‌شود، به‌گونه‌ای که تاکنون سابقه نداشته است این‌طور شود.

هر کس از برادر مسلمانش حقی را بگیرد، خداوند برکتِ روزی را از او می‌گیرد. آنکه در معاملات حق دیگران را ضایع می‌کند، خیال می‌کند پولش زیاد شده است؛ درحالی‌که خدا برکت را از مال او برداشته است.

۲. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَنْ غَشَّ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ نَزَعَ اللَّهُ عَنْهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ، وَأَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ، وَكَوَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ» (بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۵)؛ هر که به برادر مسلمان خود غش روا دارد، خداوند برکت را از روزی او بگیرد و زندگی‌اش را بر وی تباه گرداند و او را به خودش وا گذارد (ترجمه از میزان‌الحکمه).

غشّ یک نوع فریب‌کاری است و نظام عالم به گونه‌ای است که اگر فریب‌کاری صورت گیرد، خدا آن را بی‌جواب نمی‌گذارد. این قاعده کلی است. «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران ۵۴).

گاهی استکبار می‌خواهد با فریب‌کاری کارش را پیش ببرد، ولی خدا او را زمین می‌زند. «اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»؛ اینها همه به خاطر استکبار در زمین و نیرنگ‌های بدشان بود؛ اما این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد (فاطر ۴۳). یعنی خدا همان کارشان را زمینه سقوطشان قرار می‌دهد.

برخی از متدینین با اینکه از راه حلال اموالی به دست آورده‌اند، ولی کارهایی می‌کنند که جامعه اسلامی تحمل آن را ندارد. گاهی این کارها برکت را از بین می‌برد. مواظب باشید. اگر مالی دارید به گونه‌ای عمل کنید که دل دیگران به درد نیاید. اگر با اموال خود فخرفروشی کنید و دائماً به دیگران نشان دهید، آنها دلشان به درد می‌آید و برکت را از مال شما می‌برد.

آیت‌الله العظمی مرعشی رحمت‌الله‌علیه گاهی میوه معمولی می‌خریدند و آن را زیر عبای خود پنهان می‌کردند. به ایشان می‌گفتند چرا این کار را می‌کنید؟ ایشان می‌فرمود: درست است این میوه‌ای که من خریدم، ارزش آن چنانی ندارد؛ ولی اگر یک بنده خدایی همین میوه را نداشته باشد و آن را ببیند، این میوه خوردن ندارد.

نمی‌گویم زیاد سخت بگیرید، ولی به گونه‌ای مراعات حال دیگران را نکنید. اگر می‌توانید از سر خیرخواهی دست‌گیری کنید. این کار برکت می‌آورد. ولی اگر بخواهید فخرفروشی کنید، گاهی خدا همه اموال را از شما می‌گیرد.

البته اگر کسی مؤمن قوی‌تر شد، از او دقیق‌تر حساب می‌کشند. بعضی‌ها که خیلی بالا می‌روند، نباید توجه به دنیا کنند. من افراد عادی را نمی‌گویم. ولی کسانی که خیلی بالا می‌روند، اگر توجه دنیا بیاید، خدا برکت را از او می‌گیرد. این را باید مواظب بود. کسانی که بالاتر می‌روند، باید این توجه را داشته باشند. این مسئله، مسئله مهمی است.

۳. «الكَافِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ: مَنْ فَحَشَ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ، وَكَوَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ، وَأَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ» (کافی، ج ۲، ص ۳۲۶)؛ هر کس به برادر مسلمانش دشنام دهد، خداوند برکتِ روزی‌اش را از او می‌گیرد و او را به خودش وا می‌گذارد و زندگی‌اش را برایش تباه می‌کند (ترجمه از میزان‌الحکمه)

هر یک از گناهان تأثیری دارند: بعضی از گناهان دل را سیاه می‌کند؛ بعضی از گناهان أجل را نزدیک می‌کند؛ بعضی از گناهان برکت را از روزی می‌برد. فحاشی نسبت به مسلمان از آن گناهانی است که برکتِ روزی را می‌برد.

۴. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «إِذَا ظَهَرَتِ الْجَنَايَاتُ، ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ»؛ هرگاه جنایت‌ها آشکار شود، برکت‌ها از میان می‌رود (غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۰).

هروقت جنایت‌ها ظاهر می‌شود، برکات می‌رود. تا خلاف‌ها و ظلم‌ها، به صورت اجتماعی اظهار می‌شود، برکات از میان می‌رود.

۵. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «اللَّهُمَّ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ ذَنْبٍ يَدْعُو إِلَى الْغَى، وَيُضِلُّ عَنِ الرُّشْدِ وَيَقْلُ الرِّزْقَ، وَيَمْحُو الْبِرَّةَ، وَيَخْمَلُ الذِّكْرَ» (بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۳۲۷).

بار خدایا! از تو آمرزش می‌جویم برای هر گناهی که به گمراهی فرا خواند؛ از هدایت باز دارد؛ روزی را کاهش دهد؛ سود و ثمر را نابود سازد؛ و یاد (و نام آدمی) را محو کند (ترجمه از میزان الحکمه).

یعنی، گناه برکت را از بین می‌برد.

بعضی از موارد مانند خوش‌دلی و خوش‌برخورد بودن و خوش‌خُلقی روزی را زیاد می‌کند و مؤثرند. در مقابل، بدخُلقی روزی و برکتِ روزی را از بین می‌برد.

● برکتِ معنوی

مهم‌ترین برکات، برکات معنوی در روزی است. گاهی کسانی از روزی مادی، برکات معنوی فراوانی می‌برند. این برکات معنوی به روح عمل بر می‌گردد؛ مثلاً این افراد وقتی انفاق می‌کنند، انفاق‌شان جانانه است که تمام هستی و همه مراحل هستی از عرش و ملائکه، همه به وجد می‌آیند. این‌گونه انفاق جانانه برکت مال را زیاد می‌کند؛ «من حیث لایحتسب» آن زیاد می‌شود؛ خیر و برکت این مال زیاد می‌شود. بعد در دل او یک نرم‌دلی عجیبی ایجاد می‌گردد. این نرم‌دلی به صورت فوق‌العاده می‌تواند او را آسمانی کند. این را توجه داشته باشید.

اگر در برکات، مجموعش به سمت خیر باشد، خیلی خوب است. مثلاً برکت در مجموع، برای انجام کارهای عبادی، سلامتی بیاورد. گاهی برکات به صورت مستقیم می‌تواند در مسائل معنوی اثر داشته باشد. آنها حسابش جدا است که در واقع به روح عمل و اعمال بسیار ناب بر می‌گردد.

اگر کسی به معنای واقعی، بنده مخلص خدا باشد، مالش با برکت خواهد بود. گاهی آدم حاضر است به ازای این مقدار مال، صدها برابرش را بدهد تا اندکی از آن مال را به دست بیاورد تا مایه برکت زندگی‌اش شود. این قدر مؤثر است. باید برکت معنوی مال را خیلی مواظب بود.

برکت مادی را هم باید شاکر باشیم و بدانیم این مال زمانی برکت‌دار است که در مسیر الهی باشد؛ در مسیر خیر باشد؛ در مسیر دین و دیانت باشد؛ و الا برکت در آن نیست.